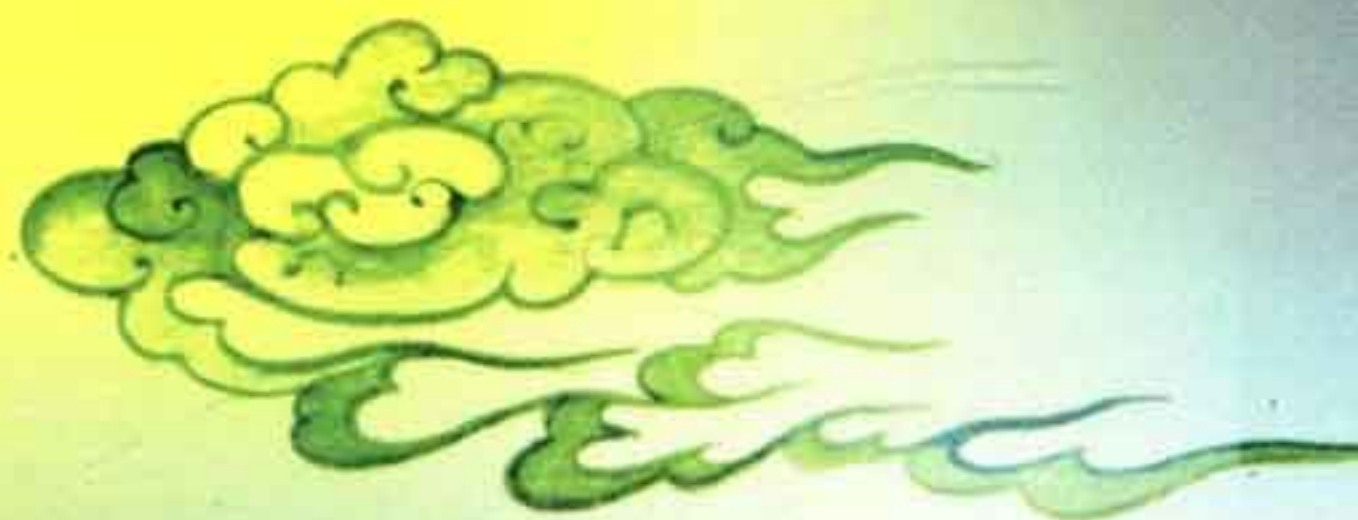


# خطبة البيان

شرح

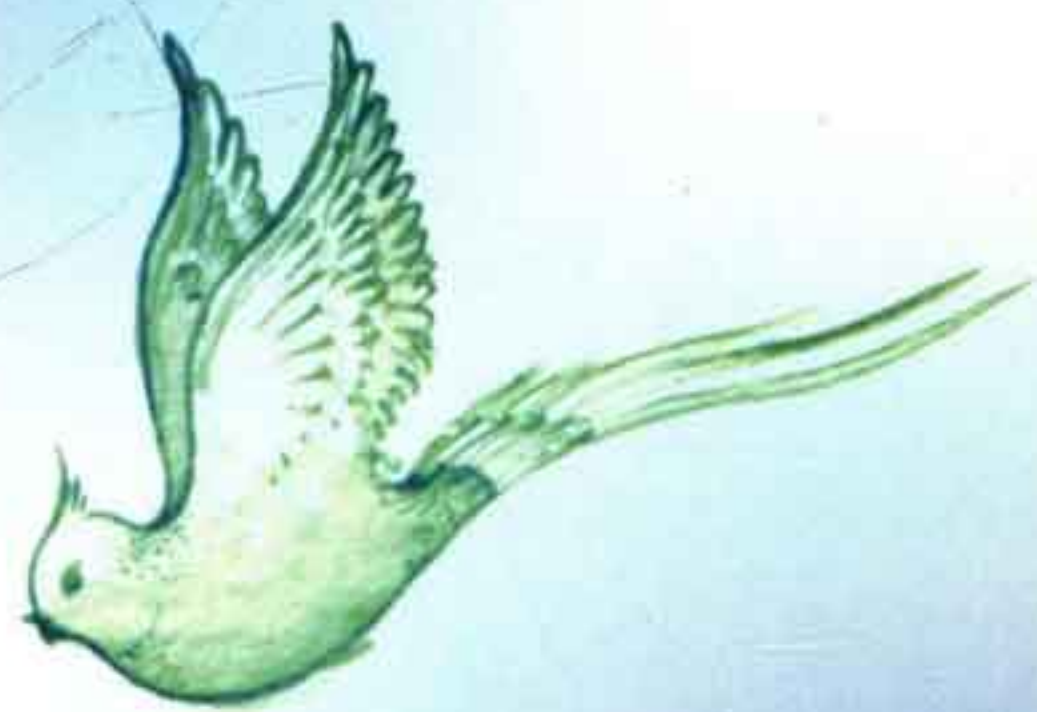
امام علی بن ابیطالب (علیه السلام)

شارح: علامہ محمد بن محمود دھدار شیرازی



خطبة البيان

شرح علامہ محمد بن محمود دھدار شیرازی



به اهتمام  
محمد حسین اکبری ساوی

شرح

# خطبة البيان

امام علی بن ابیطالب (علیه السلام)

شارح

علامه بزرگوار محمد بن محمود دهدار شیرازی (ره)

(۹۲۷-۱۰۱۶ ق)

به اهتمام

محمد حسین اکبری ساوی

انتشارات صائب

فانی شیرازی دهدار، محمدبن محمود، ۹۴۷ - ۱۰۱۶ ق. شارح

شرح خطبة البيان: امام علی بن ابیطالب (علیه السلام)

شارح: محمدبن محمود دهدار شیرازی (ره): به اهتمام محمدحسین اکبری ساوی.

تهران: صائب، ۱۳۷۸. ۱۶۰ ص. ۷۰۰۰ ریال: ISBN 964-90027-7-4

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

۱. علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. خطبة البيان

نقد و تفسیر. الف. علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

خطبة البيان. شرح. ب. اکبری ساوی، محمدحسین، ۱۳۴۲ -، مصحح.

ج. عنوان. د. عنوان: خطبة البيان امام علی بن ابیطالب (علیه السلام).

۲۹۷/۹۵۱۵

ش ۲ ف ۵ / ۲۹ BP

۷۸-۱۳۳۷۲ م

کتابخانه ملی ایران



شرح خطبة البيان

امام علی بن ابیطالب (علیه السلام)

شارح: علامه محمد بن محمود دهدار شیرازی (ره)

به اهتمام: محمدحسین اکبری ساوی

ناشر: انتشارات صائب

چاپخانه: طلوع آزادی

چاپ دوم: ۱۳۸۰

طرح روی جلد: محمدرضا هادوی

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۷۵۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۹۰۰۲۷-۷-۴

ISBN: 964-90027-7-4

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

انتشارات صائب

مقابل دانشگاه تهران - خیابان فروردین - تقاطع اول

شماره ۲۳۴ - تلفن ۶۴۶۲۳۲۵

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیر مؤمنان و مقتدای شیعیان امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند:

لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ  
وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا  
هُمُ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ .

هیچ احدی از این امت با آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قابل قیاس نیست؛  
وآنکه مرهون نعمت ایشان است، هرگز در ردیف آنان نیست.  
ایشان شالوده دین و استوانه یقین اند.

(نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۵)

## تقدیم

پس از حمد حضرت حق اول - تعالی شأنه -  
من مغبون ، این شرح علیا را به محضر مقدسه  
جوهره قدسیه و ثیمره شجره یقین ، سیده  
نساء العالمین، الزهراء العذراء البتول تقدیم داشته و  
ثواب آنرا به روح پدر عزیز و بزرگوارم اهداء  
می نمایم.

ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم .

محمد حسین اکبری ساوی

## همای رحمت

(استاد محمدحسین شهریار)

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را  
که به ماسوی فکندی همه سایه هما را  
دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین  
به علی شناختم من بخدا قسم خدا را  
به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند  
چو علی گرفته باشد سرچشمه بقا را  
مگر ای سحاب رحمت تو بیاری آرنه دوزخ  
به شرار قهر سوزد همه جان ماسوی را  
برو ای گدای مسکین در خانه علی زن  
که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را  
بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من  
چو اسیر تُست اکنون به اسیر کن مدارا  
بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب  
که عَلم کند به عالم شهدای کربلا را

چو بدوست عهد بندد ز میان پاکبازان  
 چو علی که می تواند بسر برد وفا را  
 نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت  
 متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را  
 به دو چشم خونفشانم هله ای نسیم رحمت  
 که ز کوی او غباری به من آر، توتیا را  
 به امید آنکه شاید برسد به خاکپایت  
 چه پیامها سپردم همه سوز دل صبا را  
 چو تویی قضایگردان، به دعای مستمندان  
 که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را  
 چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم  
 که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را  
 همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی  
 به پیام آشنایی بنوازد آشنا را  
 ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب  
 غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریارا

## فهرست نگاشته‌ها

۹	پیشگفتار.....
۱۷	سخن مصحح کتاب.....
۳۵	دباجة کتاب.....
۳۹	تمهید.....
۴۳	مقدمه شارح.....
۵۳	شرح خطبة البيان.....
۱۴۵	قصیده مرحوم دهدار.....
۱۵۵	یادداشتها.....



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## پیشگفتار

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ  
أَوْلَادِهِمُ الْمُعْصُومِينَ ﴾.

سپاس و ستایش بیکران معبودی را سزااست که بخشنده و مهربان است. هم او که منت نهاده ما را به دین مبین اسلام رهنمون شد. درود و سلام بر بهترین فرستاده صالح او، خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفی (ﷺ) باد که برای گستردن بساط عدل و داد برانگیخته شد و از برای درنفلتیدن انسانها در ورطه هلاکت و نیستی دو چراغ فروزان قرآن و عترت را بعد خود به ودیعه نهاد و با نصب باتقواترین و نخستین گرویده به آیین احمدی، شیر میدانهای نبرد، سرقافله پرهیزگاران، یگانه مقتدای سالکان و عارفان، امام المتقین، ریسمان وثیق هدایت، الگوی فضایل انسانی و اخلاقی، ولی خدا، امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) به جانشینی و ولایت، دین را کمال بخشید.

و درود و رحمت بیکران الهی بر اهل بیت پیامبر که چراغ هدایت و کشتی نجات این امتند و گوهر گرانبهای ولایتشان درّه التاج هر ملک مقرب و حرز بازوی هر پیغمبر مرسل گردیده، و عروق شجره معرفت قدر و منزلتشان در ریاض قلوب صافیه و حدائق صدور زاکیه ارباب

عرفان و اصحاب ايقان دويده، چه اگر وجود فايض الجود ايشان نبودى، احدى از طفلان مواليد از آباء علوى و امهات سفلى نزا دندى .  
فصلوات الله عليهم اجمعين ابدالابدين و لعنة الله على اعدائهم دهرالداهرين .

آنچه پيش رو داريد خطبه‌اى است كه امير مؤمنان على (عليه السلام) در آخرين روزهاى عمر پربركت خود در شهر بصره - و بنا بر قولى در شهر كوفه - براى مردم ايراد فرمودند كه به گفته برخى آخرين خطبه حضرتش مى‌باشد، كه به «خطبة البيان» مشهور است .

جمعى از بزرگان با اختلاف در عبارات، اين خطبه را به تفصيل و اختصار در كتب خود نقل فرموده‌اند و برخى به واسطه بعضى از عبارات آن كه برخلاف ساير خطب و كلمات صادره از آن امام همام است برداشت جعل و غلو کرده، در مقام انكار صدور برآمده‌اند. غافل از اينكه بسيارى از عبارات آن‌گونه است كه بيان آن جز از زبان معجز كلام الله ناطق متصور نيست .

در كتاب شرح مقدمه قيصرى بر فصوص الحكم تأليف استاد سيد جلال الدين آشتياني - به اختصار - آمده :

«كلماتى كه از حضرت امير (عليه السلام) بطور تفصيل وارد شده است، در سه خطبه است كه خطبه بيان و خطبه تطنجيه و خطبه افتخار باشد. اين خطبه را مولانا حافظ رجب برسى (حلى) «انارالله برهانه» در كتاب خود آورده است، برخى از محدثين، شيخ رجب را بواسطه نقل اين خطبه روى بغلو نموده‌اند. اشخاصى كه از مقام ولايت و نحوه احاطه وجود ولى، بر كائنات بسى خبرند، اين قبيل از مطالب را غلوآمیز مى‌دانند. در حالتى كه غلو امر ديگرى است. در عين اثبات اين شئون براى مقام ولايت، بايد ولى را عبد مربوب دانست و از براى او استقلال وجودى قائل نبود، و همه كمالات او را از حق دانست .

ما فوق مراتبی که در این خطبه و امثال آن ذکر شده است، در مطاوی شرح تبعاً للاعلام و المحققین، برای مقام ولایت ثابت کرده‌ایم و کسی که ما را رمی بر غلو نماید، ما او را تحمیق می‌کنیم: «چه داند آنکه اشتر می‌چراند».

اطلاع از کیفیت سریان ولایت علی (علیه السلام)، در عوالم وجودی، از غامض‌ترین مسائل عرفان و فن ربوبی است. کثیری از روایات عامه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از این قبیل مضامین در شأن علی (علیه السلام) زیاد روایت کرده‌اند. خطیب خوارزم و صاحب مناقب و بیهقی، این روایت را در شأن علی (علیه السلام) نقل کرده‌اند: یوم فتح خیبر، حضرت رسول، علی را مخاطب قرار داده و فرمود:

«یا علی لو لا ان یقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصارى فی المسیح، لقلت الیوم فیک مقالاً لا تمر علی ملاً من المسلمین الا اخذوا من تراب رجلك و فضل طهورک یستشفون به، لکن حسبك ان تكون منی و ترثنی وارثک. انت منی بمنزلة هارون من موسی» (به مجلی ابن ابی جمهور احسانی، چ ۱۳۲۹ ق، ص ۲-۴۶۱).

قوله (علیه السلام): ترثنی وارثک، ترثنی اشاره به آن است که خاتم الاولیاء علی (علیه السلام) بحسب باطن ولایت وارث مقام حال و مقام و علوم خاتم الانبیاء است و بحسب باطن ولایت متعند و خاتم الانبیاء باعتبار مرتبه نبوت از باطن خاتم الاولیاء اخذ معارف می‌نماید لذا فرمود: ارثک. لذا خاتم الانبیاء از باطن ولایت متأثر است و به اعتبار آنکه خاتم الاولیاء وارث مقام خاتم انبیاء است از حسنات او بشمار می‌رود...

انکار این روایات - نظیر این خطبه - باعتبار مضمون و مدلول،

انکار فضائل اهل بیت عصمت و طهارت و انکار مقامات معنوی آنها است. اعراض از همه این روایات، بعقیده نگارنده ظلم به اهل بیت عصمت علیهم السلام است. ای کاش خدشه در سند برخی از این روایات می نمودند و مدلول آنرا انکار نمی نمودند ...

در توقیع شریف از شیخ کبیر ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید، « دعای هر روز ماه رجب المرجب: اللهم انی اسئلك به جمیع معانی ما یدعو به و لاة امرک، المأمونون علی سرک، المستبشرون بامرک، الواصفون لقدرتک، المعلنون لعظمتک، اسئلك بما نطق فیهم من مشیتک، فجعلتهم معادن لكللماتک و ارکاناً لتوحیدک و آیاتک... لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک... فبهم ملأت سمائك و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت...<sup>۱</sup> »

جمله: « فبهم ملأت سمائك... » دلالت صریح دارد بر اینکه ائمه اطهار بواسطه واجد بودن مقام وساطت در فیض جمیع مراتب وجودی را واجدند، و معیت وجودی با جمیع حقایق دارند و مراتب سماوات ارواح و اراضی اشباح، مملو از ظهور وجودی و تجلی نوری ائمه علیهم السلام است.

از حضرت صادق علیه السلام بنا به نقل کافی روایت شده است: « نحن صنایع الله و الناس بعد صنایع لنا... اولیای محمدین، مثل علی بن ابیطالب، باعتبار فناء در احدیت و عالم مفاتیح غیب مانند حقیقت محمدیه تجلی در جمیع مراتب وجود دارد. لذا از آنحضرت

۱ - در ذیل همین دعای مأثور از حضرت حجت مهدی موعود «روحی فداه»، این عبارت آمده: «یا باطناً فی ظهوره و یا ظاهراً فی بطونه و مکنونه». این عبارت در ذیل دعای وارد از حضرت حجت موجود است: «لا فرق بینک و بینهم... الا انهم عبادک بدوھا منك و عودھا الیک... فبهم ملأت سمائك و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت».

وارد شده است: « انا عندي مفاتيح الغيب لا يعلمها بعد رسول الله إلا أنا، انا ذوالقرنین المذكور في الصحف الاولى، انا صاحب خاتم سليمان ». چون حقیقت علوی، که بالذات اتحاد با حقیقت محمدیه دارد و بحکم احادیث وارده از طرق عامه و خاصه، بحسب اصل خلقت و تقدیر یک نورند، متجلی در جمیع مظاهرنند از مظاهر سعدا و اشقیا. بعد از آنکه خود را متجلی در همه حقایق و مظهریت خود را نسبت به جمیع اسماء حق معرفی می نماید، و بعد از ذکر این قبیل از مقامات عرشی: « انا حی لا اموت، و انا میت لم أمت، انا علم الله المخزون ».

- اسم الله از تجلیات حقیقت محمدیه و علویه علیهم السلام است. -  
 « انا العالم بما كان و ما يكون، انا صلوة المؤمنین ...، انا صاحب النشر الاول و الآخر، انا صاحب المناقب، انا صاحب الكواكب، انا عذاب الله الواصب، انا مهلك الجبابرة ... ». مقام خود را معرفی می نماید.

سرّ صدور این کلمات از امام همام، آنستکه چون انسان کامل، مظهر جمیع اسماء است، هم با اسماء لطفیه و جمالیه در حقایق تجلی می نماید، و هم با اسماء جلالیه.

پس ظهور آن حضرت بصورت اسماء جلالیه مبدء عذاب، و مبدئیت او از برای هلاک جبابره، حاکی از سعه ولایت اوست، چون انبیاء و اولیاء غیر محمدیین «ع»، متجلی در جمیع مظاهر نیستند.

خلاصه کلام، آنکه اگر حق در کسی بذات و صفات افعال خود تجلی نماید، عبّد خود را شهود می نماید، در حالتی که جمیع مراتب وجودی اعضاء و شعب و فروع وجود او هستند. این عید، مستهلک در

عين توحيد می شود و قدم بر فرق مُلک و ملکوت می گذارد. باعتبار واجدیت این مقام، حضرت علی مرتضی در خطبه‌ای که در منبر کوفه ایراد فرموده‌اند، گفته‌اند: من نقطة باء بسم الله ام، انا جنب الله الذی فرطتم فيه، چون حق من را نشناختید و باغواء اهل دنیا و اجلاف عرب، که حب ریاست آنها را در خود غوطه‌ور نموده بود، و به تحریک منافقانی که در نفوس آنها شعله‌های آتش حسد مشتعل شده بود، حق من را غصب نمودید. قلم اعلاى الهی منم؛ چون واسطه در تسطیر کلمات الهیه و لوح محفوظی که در صحیفه وجود او همه حقایق الهی از رطب و یابس منقوش است منم. به مقتضای روایات زیادی کتاب مبین که: « لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین »، وجود مقدس حضرت علوی است. عرش الهی که مقام علم ربوبی و حضرت واحدیت است، وجود حضرت امیر علیه السلام است؛ چون مقام واحدیت از تجلی وجودی او ظاهر شده است؛ و باعتبار آنکه مقام کرسی و سدره المنتهی و جنت المأوی و سماوات سبع و مراتب عالم مثال و برزخ، و ارض که عالم اجسام باشد، از تجلیات نیر اعظم، مقام ولایت ظهور پیدا نموده است، و از رقایق وجودی اوست و هر رقیقه‌ای با اصل و حقیقت متحد است، فرموده است کرسی و سماوات سبع و ارضون منم.

به همین معنی محمول است، آنچه از حضرت سیدالساجدین زین العابدین علیه السلام وارد شده است: « انا ابن مكة و منی و انا ابن زمزم و صفا... ».

اهل عرفان گفته‌اند، که ولی کامل باید در جمیع مراتب وجودی سیر نماید، و جمیع حقایق را بعین شهود حقی مشاهده کند. این سیر

ناشی از سیر در اسماء و صفات حق است. سالک بعد از سیر کامل در جمیع اسماء حق، از حق به خلق رجوع می‌نماید، و بعد از سیر تام در خلق، شروع به دعوت خلق بعین توحید می‌نماید. سیر ولی کامل از حق به خلق، بتوسط حق در سفر سوم سلاک و اولیاء است. بعد از این سفر، نوبت به سفر رابع که سیر از خلق بخلق، به حق است، میرسد و به مقام و مرتبه حق‌الیقین نائل می‌شود و حقیقت معنای: «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن» را شهود می‌کند؛ و سرّ این معنی را که اولیت عین آخریت است، و حق در عین ظهور، باطن و در عین بطون، ظاهر است به مشاهده تام درمی‌یابد، و به نحوه سریان حق در اشیاء و علم حق بشراشر وجود، که ناشی از احاطه قیومیه اوست، واقف می‌گردد، و به واسطه سیر کامل در اسماء، جمیع حقایقی که داخل در دایره وجود می‌گردد، علم تام حاصل می‌نماید. بعد از وصول علم تام به مراتب وجودی، و وقوف بر استدعای اعیان ثابته، و استعدادات ماهیات و نحوه تجلی اسماء حق در اعیان، به مقام کمال تام و صلاحیت از برای ارشاد و دعوت مردم می‌رسد و آن وقت است که قطب عالم امکان و ولی کامل تام و تمام می‌گردد.»

اما بعد رساله حاضر نسخه‌ای است که علامه بزرگوار، عارف وارسته، خواجه محمد بن محمود بن محمد دهدار شیرازی (رضوان الله تعالی علیه) به شرح این خطبه پرداخته و ما به حول و قوه الهی و نظر خاص آن امام همام - و با همه مشکلاتی که در اثنای کار با آن مواجه بودیم - بحمدالله و المنة توانستیم در حدّ وسع ناچیز خود این نسخه را به زیور طبع آراسته گردانیم، باشد که مورد عنایت یگانه فرزند باقیمانده از ذریه‌اش حضرت صاحب‌العصر و الزمان مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - قرار گیرد.

در پایان از همه عزیزانی که مشوق ما در چاپ این نسخه بودند و بخصوص از فضیله ارجمند آقایان محمد حسین اکبری ساوی و استاد اویس و فسی که در مراحل مختلف آماده شدن این رساله ما را یاری دادند، صمیمانه کمال تشکر را داشته و توفیق روزافزون آن عزیزان را در گسترش علوم و معارف اسلامی و ترویج سخنان اهل بیت (علیهم السلام) خواستاریم.

و آخر دعوانا و الحمد لله رب العالمین

انتشارات صائب



## سخن مصحح کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و السلام على جميع الانبياء و المرسلين سيما خاتمهم و افضلهم محمد و آله الطيبين الطاهرين.

اما بعد، ببايد دانست كه اين وجيزه عزيزه، شرحي است مبسوط بر «خطبة البيان» منسوب به سيد اوصياء، فاتحه مصحف وجود و بسمله كتاب موجود و حقيقت نقطه باثيه و آدم اولياء الله على بن ابى طالب - عليه آلاف التحية والثناء - كه حضرت حكيم و عارف و علامه ذوالفنون، خواجه محمد بن محمود بن محمد دهدار شيرازى - قدس الله اسرارهم - آن را به تفصيل شرح فرموده اند.

[ ۱ ]

ترجمة حال حضرت دهدار رحمته الله

در اين مقام از تمهيد برآنم تا در شرح حال جناب خواجه محمد دهدار و تميز حضرتش از والد ماجد او اعنى محمود بن محمد كه تشابه در اسم، باعث به خطا رفتن برخى از قداما و به تبعه آنها، به اشتباه افتادن بعضى از معاصرين، بين محمد پدر محمود و «محمد» فرزند محمود - رضى الله عنهم - گشته است كلماتى چند را تقديم دارم. و منه التوفيق.

صاحب كتاب گرانسنگ «طبقات اعلام الشيعة<sup>١</sup>» در شرح حال خواجه محمد  
دهدار شیرازی فرموده اند:

محمد دهدار بن محمود عیانی العارف الخضرى شیرازی و  
والده عیانی الشاعر المذكور دیوانه فی الجزء التاسع من  
«الذریعة<sup>٢</sup>»<sup>٣</sup>. رأیت مجموعة من رسالة الفارسية فیها ثمان رسائل  
عرفانية و لبعضها عناوین خاصة فسمی ثانیها العشرة الكاملة  
(ذ ١٥٣ قم ١٧٣١) و خامسها نفائس الأرقام و سادسها الكواكب  
الثواقب و سابعها الشراق النیرین و ثامنها الدر الیتیم. و رأیت  
مجموعة من رسائله و هی كبيرة فیها - جملة مما ذكرناه و كثير مما  
لم نذكره مثل كتاب «معرفة الامام» المصرح فيه بان الإمام الحقیقی  
امیر المؤمنین عليه السلام ثم الأحد عشر من ولده، و توحید استدلالی و  
توحید برهانی و تأویلات آیه: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾<sup>٤</sup> و رسالة  
وحدة الوجود (ذ: ٢٥: ٥٧) و الذوقیات المعقولة و عدة جوابات  
لمسائل عرفانية و مرأت الحقائق فی شرح بیت واحد من «گلشن  
راز» و «خلاصة الترجمان فی شرح خطبة البيان» (ذ ٧ قم ١٠٥٧)  
الذی الحق بآخره فی مدح الأمیر عليه السلام و تاریخها قوله:

ز فیض جود علی چون رسید این توفیق

چنان رسید که تاریخش از همان رسد

و «فیض جود علی = ١٢ ١٠» تاریخ له. و جمیع تصانیفه فارسیه

١ - طبقات اعلام الشيعة، ج ٥ ص ٥١٦.

٢ - در پاورقی آن آمده است: و قد وقع هنا لك غلط، فخلطنا بين العیانی الوالد و هو محمود بن  
محمد الدهدار العیانی و بین ولده بن محمود بن محمد الدهدار صاحب خلاصة الترجمان (ذ ٧ قم  
١٠٥٧) الآتی فی القرن الحادی العشر فلیشطب علی كلمة «محمد بن» فی السطر ١٩ صفحة  
٧٧٧ من مجلد التاسع و كذلك علی فی جملة [خلاصة الترجمان الذی ألفه ١٠١٣ و] السطر ٢٠  
من تلك الصفحة.

٣ - الذریعة، ج ٩ ص ٧٧٧.

٤ - واقعه ٧٥/.

یافت و پس از درگذشت وی به بُرهانپور رفت و در آنجا خانخانان عبدالرحیم خان را نسبت به او اعتقادی تامّ و تمام بهم رسید. سرانجام به بندر سورت شتافت و به تُرک و تَجْرِید و انزوا روزگاری بسر بود تا در هزاروشانزده (۱۰۱۶ هـ) که شصت و نُه سال از سنینِ عمرش می‌گذشت رَحْتِ هستی بربست و یکی از فُضلا تاریخ رحلتِ او را «خداشناس» یافت.

از آثار اوست: «ایجاز مفاتیح الاعجاز»، «حاشیه بر نفحات الانس» و «فصل الخطاب» و «شرح خطبة البيان» و رسایلِ دیگر عرفانی که به نام مرتضی نظامشاه و خان خانان نوشته است.

بنگرید به: محبوب‌الزّمن (ص ۵۷۸)، شام غریبان (ص ۱۸۶ -

۱۷۸)، صُبح‌گلشن (ص ۳۰۷) فهرستِ مشکوة (ج ۳ ص ۲۲۵۷-۲۲۶۱)

و فهرستهای دیگر.

تقی اوحدی گوید: مَفْخَرُ الاعیان، زبده الزّمان، شَمعِ دودمانِ اسرار، خواجه محمّد [بن] محمود دهدار، قرّة العین دهدار محمود عیانی بود، مدّتی مدید، در بلاد هند به سر می‌کرد. فرزندانش وی در این ازمنه از دکن به گجرات آمده بودند، هر دو جوان مستعد قابل رسیده، و او را طبیعت نظم و تصوّف میراثی پدر است (یک رباعی).  
عرفات (برگ ۷۰۷). از اوست:

یک جُرعه که از حریفِ مستت برسد

پس چاشنیِ دَمِ الشَّتِّتِ برسد

این جام نهداند بر طاقِ بُلند

پا بر سرِ خویش نه که دَسَّتت برسد

در آینه حال پُشتِ چشمِ ار بینی  
 یک چشم بیپوشی و به دیگر بینی  
 کوزت بپند هرآنکه بپند ز قفا  
 اینست مثال خیر و شر، گر بینی

\* \* \*

در باغ ، چو میلِ چیدنِ گلِ کردم  
 بلبل نگران بود ، تغافل کردم  
 کردند حریفان همه ، دامن پُر گل  
 من ، سینه پُر از ناله بلبل کردم

\* \* \*

منظورِ یقین ، دو حالتست از اشیا  
 هر لحظه ، وجودِ دگر و حکم بقا  
 تجدیدِ وجود از عَدَم ، ذاتی ماست  
 وان حُکم بقا ، رابطه فعلِ خُدا  
 و نیز، جنابِ ایشان - آقای گلچین معانی - در پانوشت آن مُصحف گرانسنگ ،  
 در ترجمت احوال پدر - یعنی محمودِ دِهدار - رضوان الله تعالی علیه نگاشته‌ای دارند  
 که بعد از عنوان نظر جناب هانری گُربن در «تاریخ فلسفه<sup>۱</sup>» ایراد خواهیم نمود و  
 نظر خواننده عزیز را به سهو جناب گُربن و برخی از معاصرین پیرامون تمیز دادن  
 بین محمد دِهدار - صاحبِ رسایل - و پدرش محمود بن محمد دِهدار متخلّص به  
 «عیانی» و مدفون به حافظیه شیراز، جلب می‌نماییم.  
 آقای گُربن رحمة الله تعالی علیه گویند:

بالاخره لازم است که در اینجا از شخصیتی عجیب یعنی

۱- تاریخ فلسفه / ترجمه آقای جواد طباطبائی، ج ۲ ص ۱۴۵، ط کویر.

خواجه محمد بن محمود دهدار (او پسری به نام محمود بن محمد داشت و نوشته تذکره‌ها سهم هریک از آنها معلوم نمی‌شود) یاد کنیم، هرچند که تنها پیوند او، پاکسانی که ذکرشان گذشت، در این است که به محفل شیراز تعلق داشت. درباره شرح حال او فقط می‌توان این نکته را ذکر کرد که او در سال ۱۰۱۳ ق / ۱۶۰۴ م زنده بود در حافظیه شیراز مدفون است. او از نمایندگان بارز حکمت عرفان شیعی از تبار رَجَبِ بُرْسِی است. افزون بر این در علم جفر (یعنی علمی که در عرفان اسلامی معادل فنون قباله‌های یهودی است) از او حدود ده اثر باقی مانده است که هریک از آنها شایسته بررسی است. در اینجا فقط به دُرِّ یَتِیم - و حرف الف به عنوان رمز صورت انسانی [= الف انسانیت، مصحح] - اشاره می‌کنیم که از معرفت مراحل مراتب نفس تا مرتبه انسان کیهانی یا عالم اکبر بحث می‌کند. در این اثر آماده است: «بدان که حقیقت انسان حقیقت محمدیه است. بنابراین، من با تفسیر دو سوره شروع خواهم کرد نخستین آنها سوره والضحی ﴿ اَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیْمًا فَاَوٰی ﴾ است. عرفان اسلامی (اسماعیلی) معنای باطنی زکات را به عنوان بخشش عرفان به کسی که لیاقت داشته باشد، بر این تفسیر این سوره، بنا می‌کند، و فتوت اسماعیلی، پشتوانه این مفهوم قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که طنینهای بسیاری به گوش می‌رسد.

حال، در این مقام به نقل ترجمه حال «پدر» از حاشیه «کاروان هند»

می‌پردازیم:

وی، ابومحمد، محمود دهدار «عیانی» است. و تقی اوحدی

گوید: «مولد و مضجعش خاکِ شیراز است و وی به غایت در ریاضیات، خصوص اعداد و اخواتش، ریاضت کشیده بود و ذوقِ تصوّفِ عالی داشت، و کلامِ صوفیانه را اکثر مطالعه نموده بود، [به] اصطلاحات طبقه رسیده بود و قریب بود که بِالکلیه از موهومات بگذرد و [با] ارادتِ تام به خدمت بابا رجب می‌گفت: اگر ارادت تو نسبت به من از صمیم قلب است، تو نیز اقتدا به من کن و الاّ آزارِ من مده و برو کله‌ای بیار، لهذا هر روز به معذرت تقصیر تابعیت کله‌ای به دستِ خود خریده پیش او می‌برد و کله بر زمین می‌گذاشت، مع هذا با علمای ظاهری و باطنی در گلستان سر و کله می‌زد.

چند رسالهٔ نظم و نثر ازو نزد بنده است، از جملهٔ «حلّ الرّموز» و «نظم شرح الکنوز» و «آثار الاطوار» از اوست: (هشتادبیت):  
 غَرَضُ از عشق ، تَجَلّای وجودِ اَزَلست  
 لایزال آمده عشق و صفتش لم یزلست  
 انوار تجلیات از طور وجود  
 اجزای وجود عالم غیب و شهود  
 از حلّ الرّموز:

کن فکان حرفی از کتاب وی است  
 بل یکی نرّه ز آفتاب وی است...  
 این که دارای هوای درویشی  
 تا بیابی صفای درویشی  
 دیده بگشا نگاه کن در کار  
 عقل را پیر راه کن در کار

بطلب عارفی که از دل تو  
 واکند عقده‌های مشکل تو  
 هرچه آید ترا به فکر و ضمیر  
 او بداند که کشف بی‌تقدیر  
 بی‌سخن با تو در سخن باشد  
 با تو در سرّ و دل علقن باشد  
 صاحب طبقات اعلام الشيعة<sup>۱</sup>، در ترجمه حال جناب محمود دهدار - رضوان  
 الله تعالى عليه - بیانی وافی دارد که ما تمامی آن را برای بر سیل صواب استوار  
 گشتن ازمان نفوس مستعده در تمیز پدر از پسر نقل می‌نماییم:

محمود دهدار، هو ابو محمد، محمود بن محمد، المدفون فی  
 الحافظیة بشیراز کما ذکر فی فارس‌نامه و هو المتخلص «عیانی» (ذ  
 ۹ قم ۵۲۴۷) المتبحر فی علم الحروف و الجفر و الاعداد. و له فیها  
 تصانیف رأیت منها: «مفاتیح المفاویق» و «جامع الفوائد» الذی کتبه  
 بعد «المفاتیح» لأنه أجال فیہ کثیراً الیه، و قد کتبه لولده محمد، بعد  
 رجوعه عن الهند و صرح فیہ بأن کنیته ابو محمد و اسمه محمود بن  
 محمد. و رأیت له رسالة اخرى ناقصة الاول و الاخر صرح فی  
 اثنائها باسمه. و له منظومة فی الجفر و استخراج الطالب و المطلوب  
 نظمها بديهة و ادراجها فی اثنا جامع الفوائد و نظمها جامع الفوائد و  
 نظمها ايضاً فارسياً. صرح فیها بأن تخلصه فی الشعر «عیانی» [از  
 عیانی اگر سخن شنوی] و فیہ قوله:

قسّمت می‌دهم به روح رسول      به امامی که هست زوج بتول  
 و قال فی آخره:

۱- طبقات اعلام الشيعة، ج ۴ ص ۲۳۸.

من عیانی تخلص از آنم که در این شیوه عین اعیانم  
 و له ایضاً «جواهر الاسرار» المشتمل علی النظم و النثر، عنوان  
 نظمه تقریر و عنوان نثره تحریر و له کتب عدیده اخر، قال فی بعض  
 منظوماته :

شرح این رابطه در چند کتاب کرده‌ام ذکر به عنوان صواب  
 و من بعض نسخه «جواهر الاسرار» و ذکرناه كذلك من (ذ ۵ :  
 ۲۶۲) اول نظمه قوله :

الحمد لله که این تازه کتیب شرف لوحه‌اش الرحمان است  
 دارد از جمله بسم الله زیب الرحیمش حل عنوان است  
 الی قوله :

باشد از پرتو دیدار نبی وز دم روح فزای شه دین  
 شاه کونین نبی عربی مرتضی مادی از باب یقین  
 به عیانی برسد فیض زال رسیدش فیض به سرحد کمال  
 و من اواخره :

من عیانی که تخلص دارم هست در نعت نبی تحریرم  
 به تولای علی درکارم هست در مدح ولی تقریرم  
 و من منظوماته اسرار الحروف و سیاتی ولده محمد الدهدار بن  
 محمود بن محمد فی المئیة الحادیة عشرة .

[۲]

پیرامون «خطبة البیان» و شروح بر آن

۱- کلام صاحب الذریعه

محقق شهیر و علامه فقیه جناب شیخ آقا بزرگ تهرانی (قدس الله روحه) در



كتاب قيم خويش اعنى «الذريعة الى تصانيف الشيعة<sup>١</sup>» پيرامون اين خطبه فرموده اند:

(٩٨٨: خطبة البيان) من الخطب المشهورة نسبتها الى «امير المؤمنين عليه السلام» و لها نسخ مختلفة بالزيادة و النقصان، و الاتم منها يقرب من الخمسمائة أنشأها بالكوفة كما فى بعض روايتها أو بالبصرة كما فى أخرى، لم يذكرها «الرضى» فى «نهج البلاغة» و كذا لم يذكره «ابن شهر آشوب» فى «المناقب» فى عداد خطبه المشهورة. نعم، ذكر فيه من خطبة التى لا توجد «النهج» خطبة الافتخار - كما اشرنا اليها - و لعل المراد منها - هذه الخطبة - فان فى اولها ما يقرب من سبعين من اوصافه و خصاله بعنوان: «انا كذا، انا كذا،... مفتخرا بذلك كله اولها: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ بَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَ فَاطِرِهَا وَ سَاطِعِ الْمَدْحِيَّاتِ وَ قَادِرِهَا، وَ مُؤْتِدِ الْجِبَالِ وَ تَانِحِرِهَا، وَ مُفَجِّرِ الْعُيُونِ وَ بَاقِرِهَا، وَ مُرْسِلِ الرِّيَّاحِ وَ زَاجِرِهَا وَ نَاهِيِ الْعَوَاصِفِ وَ أَمْرِهَا وَ مُزَيِّنِ السَّمَاءِ وَ زَاهِرِهَا، وَ مُدَبِّرِ الْاَفْلَاقِ وَ مُسَيِّرِهَا - الى ان قال: - سلمان رضي الله عنه فقام اليه سويد بن نوفل الهلالي من لقيف الخوارج - الى قوله: - اَنَا آيَةُ الْجِبَارِ، اَنَا حَقِيقَةُ الْاَسْرَارِ - الى قوله: - اَنَا بَابُ الْاَبْوَابِ، اَنَا الْاَبْوَابِ، اَنَا مُسَبَّبُ الْاَسْبَابِ - الى قوله: - اَنَا الْاَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ». و عند قوله: «اَنَا الْمَخْبِرُ عَنِ الْكَائِنَاتِ» ذكر كثيراً من الملاحم ؛ و عند قوله: «اَنَا اَبُو الْمَهْدِيِّ» قام مالك الاشتر و سأله عن قيامه كما بعض نسخها و هكذا انا ... انا ... الى ان صاح سويد بن نوفل و حلف فى ساعته. ثم قام مقداد بن الاسود الى آخر الخطبة المختلفة نسخها. و قد اورد الشيخ على

البارجيبى اليزدى الحائرى فى كتابة به «الزام الفاصب» المطبوع اخيراً بايران ثلاث نسخ من هذه الخطبة ذكرت فى احديها اسماء اصحاب الحجة المهدي عليه السلام. و ذكرت فى الاخرى اسماء ولاة الحجة على البلاد. و نقل احدى تلف النسخ عن «الدرالمنظم» فى الالانهم تأليف محمدين طلحة الشافعى (المتوفى ٦٥٢ هـ) و نقل الشيخ سراج الدين حسن بعضها عن «الدرالمنظم» ايضاً يوجد نسخة منها فى «الرضوية» كتابتها (٧٢٩) مع خطبة الاقاليم كما مرّ، و نسخة اخرى بخط «درويش على به جمال الدين الهترى» كتبت فى (٩٢٣) فى (٥٥ ورقة من وقف (ابن خاتون) من (١٠٦٧) فى الرضوية ايضاً. و اورد السيد المشبر تمام هذه الخطبة فى رسالته «علامات الظهور» و جملة من فقراتها مذكورة فى «مشارق انوار اليقين» للبرسى ؛ لكن من غير ان يسميها بخطبة من سرحه لحديث الغمامة. و شرح المحقق القمى (المتوفى ١٢٣١ ق). بعض فقرات هذه النسخة التى نقلها القاضى سعيد فيما يقرب من ثلاثة آلاف بيت بالفارسية و طبع الشرح فى آخر «جامع الشّيات» المذكور فى (ج ٥ ص ٥٩).

و لها شروح آخر يأتى بعضها فى الشين و منها شرحها المرسوم «بخلاصة الترجمان» والآخر الموسوم «معالم التنزيل» كما يأتى و مرّ شرحها الفارسى آنفاً. و ترجمة هذه الخطبة بالفارسية لنور عيشاه (المتوفى ١٢١٢ هـ) توجد قطعة من الترجمة منظمة الى ديوان نور عيشاه فى سيهسالار. و قدر فائقنا ذكرها فى التراجم، كما فائقنا ذكر ترجمتها نظماً فى كاشان فى (٨٤٦ هـ) باو حاكمها شمس الدين محمد.

تذکار: نقل کلام فوق‌الذکر صاحب «الذریعه» صرفاً برای تمهید بر کلمات لاحق اوست، نه مقدمه‌ای در بیان نظرات ایجابی و یا سلبی نسبت به خطبه مذکور از نظر ارباب کمال. چه اینکه این موضوع را جناب شیخ در ص ۲۱۹ همان مجلد از «الذریعه» پیرامون این شرح فرموده‌اند:

(۱۰۵۷: خلاصة الترجمان فی تأویل خطبة البيان) للعارف الكامل محمد بن محمود الملقّب به دهدار اوله: « الحمد لله الذي خلق الانسان علمه البيان، المنان ذي الإحسان الذي كل يوم هو [فی] شأن - الى قوله: - [چنین گوید پیکر گفتار و صورت دیوار «محمد بن محمود» الملقّب بـ «دهدار»] بدأ بمقدمةٍ طويلةٍ ثم شرح فی بیان قوله (ﷺ): أَنَا الَّذِي عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا بَعْدَ مُحَمَّدٍ (ﷺ) غَيْرِي - يقرب من ثلاثة آلاف بيت مع انه ليس شرح جميع فقرات الخطبة و آخر فقراته: « أَنَا أَظْهَرَ الْأَشْيَاءِ الْوُجُودِيَّةِ كَيْفَ أَشَاءُ، أَنَا بَابُ حَطَّتْهُمُ الَّتِي يَدْخُلُونَ فِيهَا. » و بعد تأويله، قال: [و نکته لطيفه در اينکه ختم خطبه به ذکر حطة و دخول در آن فرموده].

ثم الخلق بأخره قصيدة في مدح منشى الخطبة تشكراً  
لتوفيق شرحها تقرب من مائة بيت بقافية النون أولها:  
چه كاسه عنبي از كف مغان رسدم

رموز عالم غیبی به ارمغان رسم

و ذکر فی البیت ماده التاریخ «فیض جود علی» المطابق  
جملة لعدد (۱۰۱۳) فقال فی آخر القصيدة:

ز «فیض جود علی» چون رسید این توفیق

چنان رسید که تاریخش از همان رسدم

رأيته ضمن مجموعة جلّها بخط المولى ملك محمّد بن عبدالله فرغ من نسخها (۱۹ شعبان ۱۱۹۷) و هي عند السيد حسن اليزدي في النجف و عندي نسخة منه بخط صديقي الشيخ عبدالعلي بن علي نقي السعدآبادي السفلي من محال خمسة، و هي في ضمن مجموعة رسائل نفيسة كلّها بخطه في (۱۳۵۰ هـ) و بعدها الى ان توفي في النجف (۱۳۵۷ هـ) انتهى.

تذکر: بنده را در این مقدمه، قصد آن نیست که بر حول این خطبه سامی، نظرات ایجابی و یا سلبی ارباب تحقیق را مطرح سازم چرا که مطالعه و دقت نفوس مستعد را در مقدمه کتاب «گفتار امیرمؤمنان در شناخت امام و حوادث آخرالزمان<sup>۱</sup>» بر این موضوع کافی و وافی می دانم. فلذا توجه شاهدان این صحیفه علیا را بدین نکات جلب می نمایم:

۱ - احادیث صادره از بیت عصمت و وحی علیهم السلام چون آیات قرآن فرقان، دارای تشابهات و محکّمات است، فلذا باید تشابهات آنها را به محکّمات آنان ارجاع داد، در غیر این صورت، محقق، در تحقیق خویش به خطا رفته و از صراط مستقیم و سبیل صواب و نهج اعتدال خارج گشته، و آنها را با تحصیل علل اکتسابی مردود شمرده، یا مجهول می پندارد، و یا محصول افکار خام غلاة از شیعه محسوب می فرماید.

۲ - از آنرو که بسیاری از محققین از قدمات، دانشمندانی ذوفنون بوده اند - گرچه در علمی خاص در وادی شهرت قرار گرفته باشند - برترین آنها و فرزندگان ایشان، در علوم گوناگون، از جمله علم الحدیث و تراجم رجال دارای اجازه حدیث و معرفت انواع روایات و اقسام گوناگون آن و آنچه که بدان علم شریف مربوط می شود، صاحب نظرات قویم و آراء عظیم بوده اند. فلذا در مشهد ارباب

۱- طبع مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی جلیل، به سال ۱۳۷۵ خورشیدی.

کمال و محضر اصحاب نظر، این معنی به صحت پیوسته است که احادیث و روایات منقول در صحف اعظام علماء را به سادگی و آسانی، نمی توان از مجعولات و امثال آن تلقی نمود. پس برای آنانکه صاحب رأی سلیم و تأمل و تدقیق در آراء اندیشمندان اند، اینکه مثلاً جناب عبدالصمد همدانی<sup>۱</sup> (رضوان الله تعالی علیه) که از عالمان ذوفنون و متبحر در علوم مختلف می باشند، و یا علامه خواجه محمد دهدار<sup>۲</sup> که آثار عظیم الشان وی همواره مورد توجه ارباب کمال بوده است و...، به نقل و یا شرح «خطبة البيان» و امثال آن<sup>۳</sup> توجه نموده و همت علیای خویش را مصروف داشته اند؛ امری عظیم و نکته ای قابل توجه و تأمل و تثبیت است.

و چه نیکو است کلام یکی از فرزندگان این عصر که فرمود:

«در طول تحصیل معارف الهی و در راستای تحقیق و بررسی آراء اندیشمندان بزرگ، همواره این کلمه علیا را در نظر داشته و بدان مترنم بوده ام که اگر امر دائر گردد بین اینکه در جمیع شئون معارف الهیه و فهم آنها و تنقید آنان، در نارسائی تحقیق و عدم کمال در ترقیق و عدم توانائی در فهم آنها و دست یابی به مآخذ علوم گوناگون، خطا و نارسائی در فهم از من صادر گردد و یا از سوی فرزندگان عالم علم و تحقیق به ظهور رسد! بلاشک من بدان اولی هستم».

۱- به «بحرالمعارف» او در نقل «خطبة البيان» بنگرید.

۲- و نیز همچون علامه قیصری در شرح «فصوص الحکم» (ط شرکت انتشارات علمی و فرهنگی / به تصحیح استاد سید جلال الدین آشتیانی، ص ۹۵) و جناب فیض کاشانی در «کلمات مکنونه» (ط فراهانی، ۱۳۶۰ ش، ص ۱۹۶) و «بحرالمعارف» عبدالصمد همدانی (ط اول، ص ۳۴۶) و شرح حضرت حاجی سبزواری<sup>رحمته</sup> بر دعای جوشن کبیر (ط دانشگاه تهران، ص ۵۵۴ و ۵۷۶) و در دیگر از آثار حکما الهی - آیا به راستی و به سهولت می توان گفت که این بزرگان حدیث، خطبه ای را نقل و شرح فرموده اند که مولود نامیمون جعل و پرداخته دست نامبارک و اندیشه غلات شیعه می باشد !!!

گرچه باشد در نوشتن شیر شیر  
که نام بزرگان به زشتی برد

کار خویان را قیاس از خود مگیر  
بزرگش نخوانند اهل خرد

اینکه جناب حاجی سبزواری رحمته در بدایت «اسرارالحکم» فرمود: «تا مشکلی می‌رسد، تبادر به ردّ و انکار نکنید که مطالب عالیه را فهمیدن هنر است نه ردّ و انکار» تذکّاری بس عظیم است، برای آنانکه در راه دانش و سبیل پژوهش و تحقیق گام برمی‌دارند چرا که:

نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز      گر نداری تو سپر واپس گریز  
پیش این الماس بی اسپر میا      کز بریدن تیغ را نبود حیا

۳ - مقام انسان کامل، فوق منازل و مقامات یک عارف عظیم‌الشان است که از وی «شطح» صادر می‌گردد و اینکه از ایشان در احوالات گوناگون «شطح» صادر نگشته است، بر این نکته که نمودار «سعه و جودیه» آنهاست، برهانی تمام است.

۴ - مقامات انسان کامل که در صحف اهل معرفت بدانها اشارت رفته و مأخوذ از آیات و روایات و ادعیه است که هم قرآن و هم عرفان و هم برهان، در آن صراط مستقیم و سبیل قویم، معاضد یکدیگرند، فوق طور عقل اکثری است که ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup> و طبیعی و بدیهی می‌نماید که آنانکه در این مسیر، سیر نموده‌اند، فهم آن دقائق بر آنها مستور باشد و در وادی استبعاد نسبت بدانها منزل گزینند.

۵ - شارحین این خطبه و امثال آن، خاصه حضرت خواجه محمد دهمدار شیرازی (قدس الله تعالی اسرارهم) با بیانی تامّ و تمام، متشابهات آن را به محکّماتش ارجاع داده‌اند. فلذا نه تذکّری در این راستا درخور این کمترین است و نه نیازی بدان محسوس می‌گردد. ولیک صرفاً برای توجه نفوس مستعدّه به نکته‌ای از نکات این خطبه شریفه بسنده می‌نماییم، امیداینکه، مرایشان را مفید فائده افتد.

قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ﴾

خدای سبحان در این آیه کریمه که مؤید جعل خلیفه الله در این مورد خاص است که به استمرار وجودی آن نیز دلالت دارد، خاص خویش دانسته است و خلیفه مذکور چنانچه عقل و نقل بر آن گواهی می دهند، متصف به صفات مستخلف که حق سبحانه و تعالی است، می باشد و گرچه اسماء مستأثره، خاص اوست - جل ذکره - و اطلاق «عالم الغیب» بر انسان کامل تجویز نگشته است. فلذا در اوائل این خطبه فرمود: « انا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » و نیز وارد است که: « وَنَحْنُ الْأُولُونَ نَحْنُ الْآخِرُونَ وَنَحْنُ السَّابِقُونَ <sup>۱</sup> » و نیز: « ... لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ ». و قال عليه السلام: « نَزَلْنَا عَنِ الرَّبِّ وَبِئْتِيَّةٍ وَ قَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ » فتدبر.

آنکس که ز کوی آشنائی است      داند که متاع ما کجائی است  
کیف کان، اگر صاحب قلب سلیمی و نفس مستعدہ‌ای در فقرات این خطبه با  
شرح جناب دھدار رحمۃ اللہ علیہ تدبیر کامل نماید، گمان نمی رود که بر سبیل مستبعدین نسبت  
به اینگونه از کلمات علیا بل مستوحشین بدانها، گام زند.  
زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاہ نیست

در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست  
والسلام علی من اتبع الهدی

## ۲- شروح بر خطبة البيان

«خطبة البيان» از پیش مورد توجه ارباب حکمت و عرفان و اصحاب دانش و پژوهش بوده است، از اینرو شروح بسیاری بر آن، صورت تحریر یافته است که برخی از آنها عبارتند از:

۱- شرح ابوالقاسم راز ذهبی.

- ۲ - شرح میرزا ابوالقاسم گیلانی.
  - ۳ - شرح منسوب به میر سید شریف گرگانی.
  - ۴ - شرح شاپور کاشانی.
  - ۵ - شرح محمد علی (نور علی شاه) طبسی.
  - ۶ - شرح منسوب به ابن عبدالفتاح.
  - ۷ - شرح خواجه محمد دهدار شیرازی (همین شرح).
  - ۸ - شرح شارحینی که ناشناخته مانده‌اند.
- تذکر: ما این نکته را از فهرست جناب آقای منزوی جلد ۲ (۱) / ۱۲۳۱ برداشت کرده‌ایم.

### ۳ - شناخت نسخ و روش تصحیح

ما را در تصحیح این گرامی رساله، دو نسخه در دست بوده است:

- ۱ - نسخه آستان قدس رضوی بشماره ۵۲۰ اخبار با خط نسخ و به خط «زین العابدین نقیب بن عبدالله» به تاریخ ۱۲۸۴ ق. با رمز (رض) که نسخه اساس ما است.
- ۲ - نسخه نجف اشرف، شیخ آقابزرگ تهرانی، نوشته عبدالعلی بن علینقی سعدآبادی سفلی ۱۳۵۰ هـ. معرفی شده در «الذریعه» (ج ۷ ص ۲۱۹) که فیلم آن (که به خامه جناب شیخ صاحب الذریعه می‌باشد) در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۲۹۸۶ می‌باشد.

تذکار: بنای این بنیاد رفیع برآن قرار گرفت که ما در تصحیح این رساله سامی در جایگاه پاورقی به نکاتی که در اختلاف نسخ، مخّل معانی بود اشارت نمودیم و آنهایی را که چندان مدخلیتی معنوی نداشت، فرو گذاشتیم و اگر احیاناً وجود



لغاتی چون آنان را که در بین [کروشه] قرار گرفته‌اند را بر سبیل اضافه، مناسب یافتیم در آن جایگاه ( [ ] ) اضافه نمودیم. و تا آن مقدار که در توان بود، به مآخذ اشارت کردیم.

### تقدیر

در خاتمه این تمهید از دوستان عزیزم آقایان حسین معماریان و مهدی معماریان و احمد خمسه‌لو که در استنساخ این شرح سامی و آقای اویس و فسی که در ویراستاری نهائی متن، مرا یاری فرموده‌اند و نیز از مسئول محترم انتشارات صائب اعنی جناب آقای محمدرضا مدبّر سیاسگزاری می‌نمایم.

آذرماه ۱۳۷۷ ش

برابر با شعبان المعظم ۱۴۱۹ ق

ساوه - محمدحسین اکبری ساوی

## دیباچه کتاب

الحمد لله الذي خلق الانسان، علّمه البيان، المتّان ذي الاحسان، الذي هو<sup>١</sup> كل يوم في شأن، فسبحان من لا يشغله شأن عن شأن<sup>٢</sup>، و صلواته و سلامه على محتدّ عوالم الامكان، حقيقة حقايق الاعيان، محمّد المصطفى الهاشمي من آل عدنان، و على آله و اهل بيته الطيّبين<sup>٣</sup> الطاهرين، الذينهم خلاصة الامكان<sup>٤</sup> و الأكوان، و على صحبه المخصوصين من الله تعالى<sup>٥</sup> بالرّضوان، الممتازين من البريّة بصحبة حبيب الرّحمن - صلى الله عليه و عليهم - مااستدام الدّوام و استدار الزّمان .

و بعد چنین گوید پیکر گفتار و صورت دیوار محمّد بن محمود الملقّب بـ «دهدار» - غفرالله تعالى لهما - : که چون دهقان ازل تخم محبّت اهل بیت رسول - صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين - و شیعیان حقیقی ایشان که اکابر صوفیّه اند - قدّست اسرارهم - در زمین فطرت و مزرعه جابلتم ریخته<sup>٦</sup> و ساقی لم یزل، شراب ظهور

٢- د: و صلوات صلوته.

٤- د: «الامکان» ندارد.

١- رض: هو کلّ.

٣- الطیّبین را ندارد.

٥- رض: تعالی را ندارد.

٦- رض: از «وساقی» تا «سلام الله عليهم اجمعين» را ندارد.

موالات اولاد بتول - سلام الله عليهم اجمعين - را با شیرۀ جانم آمیخته و ایمان طاهر از لوث تعصبات بار آورده و کیفیت ممزوج به اعتدال صافی از تکلفات دماغ دین مرا گرم داشته، پس همیشه در تتبع کلام تابع و متبوع از مکتوب و مسموع می باشد. و در ادراک معانی الفاظ از آن دست، که به کفتین نقل و عقل، و شاهین حکم شرع توان سنجید می کوشد و گاهی از تاروپود گیر و تقریر<sup>۱</sup> پلاسی یافته، بر تن دریافته اهل خویش می پوشد، تا در یوزه دعائی از ابواب ارباب دل و اصحاب دیده نماید. و از جمله توفیقات الهی و مواهب عینی که شامل نقد وقت این ناقص معیار هنر<sup>۲</sup> آمد، شرف مطالعه «خطبة البيان» بود که مستند احوال سردفتران دواوین کمال است. و این خطبه از جمله آن خطب است که<sup>۳</sup> در حین جذبات قدسیه و نفحات الهیه و غلبه نورالوہیت، بر بقعۀ بشریت از جان عالم و عالم جان، منظور علم و مشهود عیان، صورت سر<sup>۴</sup> وجود و منطبع مرآت نمود، سر الانبیاء و حقیقۃ الاولیاء، مطلوب کل طالب، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علی نبینا و علیہ و علی جمیع الال و الاصحاب من الله الصلوٰة والسلام الی یوم الحساب - به عالم تلفظ درآمده<sup>۵</sup> و شأن ورودش آنستکه گاهی بر منبر از احوال سابق و لاحق و از کیفیات وجود اشیاء، وقایع و ملاحم بیان می فرمود و در آن اثناء سائلی به طریق امتحان سؤال می کرده که یا علی این بیان را از کجا می نمائی. چنانچه در خطبه سلونی دعلب<sup>۶</sup> (دعبل) یمانی پرسیده که<sup>۷</sup> «هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ» و در خطبه ملاحم، سوید بن غفله نوفل هلالی<sup>۸</sup> گفته که تو اینها را حاضری و دانسته می گوئی یا مثل این، پس آن حضرت<sup>۹</sup> عبارت مشهوره مذکوره در خطبه ای که «انا سر الاسرار»<sup>۱۰</sup>، انا شجرة الانوار» و آنچه در این خطبه است در جواب سوید فرموده و سر وقوع این حال و حکمت در

۱- ۵: «تقریر» را ندارد.  
 ۲- ۴: «که» را ندارد.  
 ۳- ۵: آمد و شأن.  
 ۴- ۷: که رأیت.  
 ۵- ۹: به این مثل.  
 ۶- ۲: رض «هنر» را ندارد.  
 ۷- ۴: د: سیر.  
 ۸- ۶: د: دعبل.  
 ۹- ۸: رض: «هلالی» را ندارد.  
 ۱۰- ۱۰: رض: و انا.

صدور این مقال آنستکه عقل غیر مشتق از عقول شطحیات ارباب حال را که رشاشه این نورند از جمله محال نشمرد و اهل کمال را سندی باشد، والله اعلم.

پس چون این معدوم الاهلیة از مطالعه آن بقدر حوصله قابلیت خود بهره‌ور شد خواست که به موجب کریمه ﴿ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ <sup>۱</sup> ﴾ برادران ایمانی را اطلاعی بر تأویل آن کلام حقیقت نظام بوجهی از وجوه که سهل‌المأخذ باشد حاصل آید پس به زبان پارسی از فائده آن اعم بوده <sup>۲</sup> التزام نمود که تحریر بعضی از مدرکات خویش نماید تا به حس سماع و نیت انتفاع طالبان حق را از این تأویل فائده جزیل رسد و بعد از جزم عزم <sup>۳</sup> و عقد نیت ناگاه صورت کمال معنی و معنی کمال صورت مجتمع استعداد نوعی هندسه عالم <sup>۴</sup> جمعی مرهم اصحاب درد نوع منحصر در فردالمخوف به عواطف الرحمن خان <sup>۵</sup> خانان - ایدالله تعالی بجوده و جنوده - بصورت مثال در بزم خیال نزول اجلال نمود و به زبان حال گره از رشته مقال گشود و چنین فرمود: که آن گوهر یتیم را نسبت ما، در سلک تحریر باید کشید که پاس <sup>۶</sup> حقوق مقتضی آنستکه در فائده دعائی که تو آنرا از مشفقان بر لوح توقع می‌نگاری ما را شریک داری که از این معنی ترا صورت نفعی خاص درآینه حصول اختصاص انطباع می‌یابد، پس بر امثال اشارت بطرع و رغبت اقدام نمود و این ارقام را «خلاصة الترجمان فی تأویل خطبة البیان» نام نهاد - و منه الهدایه والرشاد - امید که حق سبحانه و تعالی از فیض صاحب خطبه همگانرا عموماً و اشارت <sup>۷</sup> نماید را خصوصاً بهره‌ور دارد بر این قلیل البضاعة، عدیم الاستطاعة، پاسبان فیض و حفظ خویش بگمارد بمنه وجوده، و پیش از شروع، تمهیدی و مقدمه‌ای مذکور می‌شود و بعد از انجام، قصیده‌ای که بشکرانه این نعمت در مدح

۱- حجات/۱۱.

۲- رض: بودالذام.

۳- رض: عزم جزم.

۴- د: جمع.

۵- رض: به این.

۶- رض: جان جانان، با جیم ابجد.

۷- د: اشارات.

خطيب منبر سلونی و متعرف حقائق شونی، سیاہ قلزم<sup>۱</sup> لاهوت، سیاح عالم  
 جبروت، صیاد طیور ملکوت، سلطان ملک ناسوت - علیہ<sup>۲</sup> سلام الله الحق الذي  
 لا يموت - بنظم آورده ثبت می گردد .

و به الحول و القوّة والحمد لله على انعامه و صلى الله على نبينا و خلفائه .

---

۱- د: «سیاح قلزم لاهوت» را ندارد. ۲- رض: السلام.

## تمهید

بر واقفان اسرار<sup>۱</sup> و ناقدان آیات و اخبار معین و مبرهن است که کلامی که افاده معنی<sup>۲</sup> کند که از آن اشتراک حکمی میانه واجب و ممکن لازم نیاید که آن حکم مناسب قدس الوهیت بود آن کلام را محکم می‌گویند. و اگر مفاد کلام مستلزم اشتراک حکمی غیر مناسب تنزیه و تقدیس بود آن کلام را متشابه خوانند. اگر از قرآن<sup>۳</sup> یا حدیث باشد شطح نامند، اگر از قول اکابر باشد در وقت غلبه حال و سقوط بشریت بشرط آنکه بزرگی که قائل آن قول است<sup>۴</sup> صاحب تزکیه اوصاف و اخلاق و ضابط احکام و حدود شرع باشد و در باقی احوال به سرحد قتال نفس<sup>۵</sup> رسیده باشد و شربی<sup>۶</sup> تمام از جام مدام حبّ نوافل<sup>۷</sup> و بهره از حبّ فرایض او را روزی شده باشد، وجه تسمیه این کلام به متشابه آن است که عقل تکذیب قائلش نمی‌توان نمود و حکم بر مفهوم ظاهرش بطریق صدق مخالف قواعد شرعی می‌باید و راه ادراک باطنش بر او به سبب<sup>۸</sup> عدم رسوخ در علم بسته است چه آن

۱- رض: «اسرار» را ندارد.

۳- د: و حدیث.

۵- د: «نفس» را ندارد.

۷- رض: نوافل.

۲- رض: می‌کند.

۴- رض: «است» را ندارد.

۶- رض: مشربی.

۸- د: به سرّ.

مخصوص به صاحبان طریقت و واقفان اسرار حقیقت است و نفی باطن کلام کفر است، زیرا که در حدیث نبوی ﷺ هفت بطن قرآن را ثبوت رسیده پس ادراک و حکم آن کلام بر عقل مشتبه ماند و منع تأویل نمی تواند کرد چه علم تأویل از قرآن و حدیث مثبت و مضبوط است. پس آن کلام چون بظاهر صرف تشابه با کلام مشبّه و مجسمه و زنادقه دارد و بتأویل حقیقت آن تشابه با کلام شرع می یابد آنرا متشابه گفته اند، و اگر صاحب<sup>۱</sup> تأویل بر آن صفت است که در قرآن هست<sup>۲</sup> که ﴿ اِبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ ﴾<sup>۳</sup> تأویل می کند و کجی و زیغ در دل دارد زندیق یا کافر است، بحسب قصد و تأویل اگر از روی رسوخ در علم یا اقتباس از مشکوة اهل تحقیق و عرفان می کند پس با آن حال اگر نیت حسنه با آن عمل باشد شریک بهره اهل انتفاع و بهره را ز فیض قائل کلام می شود. اکنون امثال این متشابهات اگر از جماعت اهل بیت - علیهم السلام من الملك العلام - روی یابد یا از کبار صحابه عظام - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - آنرا بنام شطح خواندن ترک ادبست و البته متشابه از آن<sup>۴</sup> تعبیر باید نمود و نسبت عموم و خصوص مطلق میانه مفهوم متشابه و شطح مرعی باید داشت که بر همه متشابه اطلاق شطح نکند، و اگر همه شطح را متشابه خوانند تواند بود. اکنون به اتفاق جمیع علما محقق و محدثین مدقق و اصحاب طریقت قاطبة (ره) حضرت امام المتقین و رئیس العارفين و مقتدی الصدیقین و یعسوب الدین اخو رسول الله ﷺ ابوتراب<sup>۵</sup> علی بن ابی طالب علیه السلام را در حقایق و معارف الهی و حل معضلات طریقت و کشف اسرار حقیقت کلام عالی بسیار است که از سوابق و لواحق صدور مثل این امتناع داشته و دارد و در تعریف کلام عرفان انجام توحید نظام آن امام الانام - علیه الصلوة والسلام - اکابر کرام فرموده اند که: «فوق<sup>۶</sup> کلام

۱- رض: «هست» را ندارد.

۲- د: باید تعبیر.

۳- رض: وفق.

۱- د: صاحب تأویل اگر از روی.

۳- آل عمران / ۸.

۵- د: اتو تراب را.

خلق و دون کلام<sup>۱</sup> خالق» زیرا که مقتبس از انوار محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است کما قال - عَلَيْهِ السَّلَامُ - :  
 «سلونی عما دون العرش فان ما بین الجوانح علماً جمّاً هذا اللعاب رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -  
 فی فمی هذا ما ذقنی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذقاً ذقاً فوالذی نفسی بیده او اذن للتوریه و  
 الانجیل ان یتکلما لوضعت وسادة فاجزت بما فیهما فصدقانی<sup>۲</sup> علی ذلك». و از  
 جمله متشابهات که در هنگام استتار بشریت و غلبه ظهور جذبات الوهیت از آن  
 مهندس کارخانه لاهوتی و مقدرات احکام جبروتی - عَلَيْهِ السَّلَامُ - صادر شده این خطبه  
 است که به خطبه البیان اشتهار دارد امید بکرم و هاب علیم و جواد کریم آن است  
 که مؤمنان صادق الاعتقاد از این تأویلات انتفاع تمام یابند و باعث رستگاری این  
 اسیر بند نفس آید.

بحقّ النّبی و آله و اهل بیته و صحبه - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - .



## مقدمه شارح

بدان جعلك الله و ايانا<sup>۱</sup> من اهله بحق اهل البيت - سلام الله عليهم اجمعين - که ذات مقدسه الهی - تعالی شأنه و جل برهانه - از حیث اطلاق، صاحب شئون کلیه غیرمتناهیه است و این شئون کلیه را افراد جزئیّه متناهی است از روی ظهور و ظهور هریک شأن کلی وجود تام است<sup>۲</sup> و عالم موجود<sup>۳</sup> (عبارت از مظاهر آنست و ایجاد افراد عالم به جهت اظهار آن شأن کلی است). و ماده شئون آن ظهور کلیه لایتناهی حقیقه محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است و هریک شأن کلی که غایت ایجاد هریک نشأتی از نشئات وجود است روح محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن نشأه است و لیکن غایت ایجاد از عالم قدس لاهوت به امر ارادی الهی بر عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم مثال و عالم ملک گذر کرده، هنگامه این عالم به دور انداخته از بسایط عالم ملک متوجه عالم ترکیب شده از امتزاجات طبایع هیثتی جمعی مزاجی و حدانی<sup>۴</sup> پرداخته آینه وار در برابر آورده جلوه شاهد خویش را مهیا می آید. که « نحن معاشر الانبياء ارواحنا اشباحنا » و این نزول امر و هنگامه پردازی عوالم

۲- رض: کلی است.

۴- رض: وجدانی.

۱- د: «وايانا» را ندارد.

۳- رض: عبارت داخل ( ) را ندارد.

مذکوره، عبارت است از تعلق علم قدیم الهی بظاهر<sup>۱</sup>. پس ایجاد و اختراع و ابداع و خلق و امثال این أسماء تمام خبری است از تعلق علم بظاهرش و ظهور حال همین است و چون نشئه وجود و ظهور هر شأن کلی متناهی است بحسب ظهور جزئیات، پس دور معینی داشته باشد و در هر عالمی مناسب آن عالم، که چون دوره هر عالمی بانجام رسد علم هر<sup>۲</sup> عالمی قدیم از<sup>۳</sup> تعلق بظاهر خود در آن عالم روی گردانیده بباطن خود متوجه<sup>۴</sup> شود و این باطن علم قیامت است و ظهور و جلال و اعلام آن عالم و استهلاک آن در غیبت ذات و چون علم به ظاهر تعلق گیرد و در هر عالمی رابطه<sup>۵</sup> و واسطه فیض ذات مقدس به آن عالم دقیقه ایست از دقایق نبوت حقیقت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و چون به باطن عود کند رابطه واسطه نسبت عودش دقیقه ایست از دقایق ولایت حقیقت<sup>۶</sup> محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دوره عود مطلق مطابق دوره ظهور است در امتداد مقدر معقول نامحسوس و نبوت حقیقت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حقیقت مطلقه نبوت است و ولایت حقیقت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حقیقت مطلقه ولایت است که در هر نشئه معلوم و خصوص ظهور در سایر انبیاء و اولیاء می کند و آن شأن کلی که غایت هر نشئه است ظهور آن - من حیث النبوة - شخص محمدی است و - من حیث الولاية - شخص علی است و این مفاد حدیث «انا و علی من نور واحد» و به روایتی، «من شجرة واحدة» و ایضاً «علی منی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا انا و علی» و از این قسم احادیث بسیار است و همچنین مفاد حدیث «كنت مع الانبياء سرّاً و صرت<sup>۷</sup> معی جهرّاً». و چون آن شأن کلی که غایت است در هر مرتبه ای از مراتب عوالم اربعه به کمال لایق آن مرتبه در آن مرتبه ظاهر بود تا به تشخص عنصری انسانی پس همین نسبت که در عالم

۲- د: «علم هر عالمی» را ندارد.

۴- د: بشود.

۶- د: «حقیقت» را ندارد.

۱- رض: بظاهر علم.

۳- رض: «از» را ندارد.

۵- رض: رابطه ای.

۷- رض: جهرت معی.

محسوس این دو فرد را حاصل است - من حیث المقدمتین<sup>۱</sup> و النتيجة - در جمیع مراتب حاصل است<sup>۲</sup> به فراخور آن مرتبه. پس اگر بعضی از احوال سیر خود را در مراتب وجود و مقام خود در منازل موجود به نوعی خبر دهند که عقول جزئیته عالم ملک در ادراک آن عاجز و متحیر شوند و قبول آن در حوصله آنها نگنجد کاملان نشأه آگاهند که آن خبرها خبر است از کمالات ربّی و دوری که در هر مرتبه ایشانرا حاصل است<sup>۳</sup> یا در هر دوره، چه کامل در همه جا کامل است و در هر دوره‌ای به کمال خود دایر، زیرا که قلب حقایق محال است و نشئه کمال مطلق، حاوی جمیع کمالات عام<sup>۴</sup> و خاص است. مثلاً کمال ناسوتی البته کامل ملکی و مثالی و ملکوتی و جبروتی است. پس در عالم جبروت اسم اعظم است، و در عالم ملکوت روح اعظم، و در عالم مثال و ملک عرش اعظم، و در عالم ناسوت انسان کامل، و دوره‌اش در عالم ملک مطابق ایام و سنین عالم ملک است، و در عالم مثال مطابق ایام و سنین عالم مثال<sup>۵</sup> است، و هم چنین است در عالم ملکوت و جبروت. و نیز باید دانست که مثال دو است: یکی<sup>۶</sup> مثال سابق که به واسطه ملک و ملکوت و برزخ بین الطرفین است، دویم مثال لاحق که مستقر ارواح است بعد از مفارقت از اجساد و برزخ دنیا و آخرت، و هریک را دوره‌ای است معین، و اهل حقایق از قرآن و اخبار اقتباس نموده، ادوار را به چهار اسم نسبت داده‌اند. هریک را مرتبه عددی تعیین نموده‌اند و آن چهار اسم ائمه اسماء ذاتیه‌اند و اسم العلیم را جبروتی گفته که صفات و شئون<sup>۸</sup> و اعتبارات علمی‌اند و اسماء تعینات علمی و عالم جبروت عالم صفات و اسماء است پس مرتب عالم جبروت اسم العلیم باشد، و

۱- د: فی النتيجة.

۲- د: حاصل باشد.

۳- د: حاصل است چه کامل.

۴- د: کمالات عامه و خاصه واجد است ظهور فعلی دارد مثلاً.

۵- د: «است» را ندارد.

۶- د: که یکی.

۷- رض: «از» را ندارد.

۸- رض: شئون اعتبارات.

اسم الحی را مربی<sup>۱</sup> عالم ملکوت، [ که عالم ارواح و عقول و نفوس و مفارقه است یافته‌اند ] و اسم القدير را عالم مثال، و اسم المرید را مربی عالم ملک شناخته‌اند. دوره عالم جبروت را دوره عظمی گفته‌اند، و دوره عالم ملکوت را دوره کبری، و دوره عالم مثال را دوره وسطی، و دوره عالم ملک را دوره صغری، و آنچه این لاشیء در تعیین مدت دورات اربعه از خرمن اهل تحقیق به خوشه چینی استراق نموده به اجمال مرقوم می‌سازد.

بدانکه ظرف ظهور تجلی ذاتی حق - سبحانه و تعالی - وقت مطلق است و آن عبارت است از معقولیت امتداد و دیمومیت وجود مطلق که سرمد<sup>۲</sup> نام آن امتداد است، [ از حیث تمامیت امتداد ] و<sup>۳</sup> دهر نام آن باعتباری و این امتداد را حصص مقدره هست هر یک به نسبتی، چنانچه بعضی از آن در قرآن و اخبار وارد است که چون نسبت به الوهیت تقدیر کنند یک روز پنجاه هزار سال عالم<sup>۴</sup> ملکی است که ﴿ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴾<sup>۵</sup> و اگر نسبت به ربوبیت تقدیر کنند<sup>۶</sup> [ روزی هزار سال است که ﴿ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴾<sup>۷</sup> ] و اگر نظر به عالم ملک تقدیر کنند [ روزی یک دوره فلک الافلاک که بیست و چهار ساعت باشد بر این قیاس، ایام بعضی از موجودات مثل عالم طبیعی و بروج و غیرها، در فتوحات مکیه مذکور است. سرّ سوّم آنکه ایام ربوبیت هزار سال است شاید که این باشد که هر هزار سال نقطه‌ای که محلّ پرتو نور نفس کلی است تبدل به نقطه‌ای دیگر می‌یابد و تا هزار سال قبول آن نور می‌کند و تا بر کمال خود استیفاء می‌نماید و باز نقطه دیگر بر جای آن می‌آید و روز ربوبیت در ادوار مثالی<sup>۸</sup> معتبر است و بس. <sup>۹</sup> و در ملکوتی و جبروتی روز

۲- د: سرمد است.

۴- د: آن را ندارد.

۶- المعارج/۴.

۸- حج/۴۷.

۱۰- د: پس دور.

۱- رض: عبارت داخل [ ] را فاقد است.

۳- رض: عبارت داخل [ ] را فاقد است.

۵- د: عالم را ندارد.

۷- د: عبارت را [ ] ندارد.

۹- د: مثال.

الوهیّت معتبر است و سرّ آنکه روز الوهیّت پنجاه روز ربوبیّت است همانا همین خواهد بود که مؤثر در عالم بحسب ظهور اثر ائمه اسماء الهیّه اند که هفت اسمند و متأثر این اسماء روحانیت کواکب سبعة سیاره است و چون تأثیر کلی واحد در کلّ واحد اعتبار شود هفت در هفت چهل و نه می شود و اسم جامع که محتدّ اسماء است و اسماء بدان قائم و به این <sup>۱</sup> اسم و بأذن آن <sup>۲</sup> اسم ظاهر بالأثر، چون بآن حاصل الضرب اعتبار نمایند پنجاه می شود پس مدّت تربیت اسماء مذکوره باین روز تقدیر می کنند و چون ارتباط عوالم نازلاً و صاعداً ثابت است عقلاً و نقلاً، پس ضابطه تقدیر نیز مرتبط خواهد بود و چون تقدیر ایام اسبوعات و شهور و سنین عالم ملک مشهود و محسوس است آنرا معیار تقدیرات ساخته می گوئیم که سیصد و شصت روز یکسال است پس در همه عوالم سیصد و شصت روز آن عالم یکسال باشد و سبب این آنستکه دایره فلک الأفلاک سیصد و شصت درجه منقسم است بعدد دندانۀ قلم اعلی <sup>۳</sup> و چون این سیصد و شصت درجه یک دوره تمام کند یک روز است و چون دور آتش بعدد ایام رسد یکسال است و موجب تقسیم به سیصد و شصت، آنستکه از اسماء نود و نه گانه الهی دو اسم تعلق بایجاد دارند من حیث العموم و الخصوص و هفت اسم ذاتی مرتبی اند بحسب ظهور و تأثیر، و از این هفت چهار اصلند و سه فرع.

اما آن دو اسم که تعلق به ایجاد دارند الرّحمن الرّحیم و چهار اسم از ائمه سبعة که اصل اند الحیّ العلیم القدیر المرید است و سه اسم که فرع اند البصیر السّميع المتکلم اند که در تحت العلیم و القدیر تأثیر می نماید پس بالاصالة چهار اسم ظاهر السلطنه اند و نود اسم سده و توابع از چهاراند و چون چهار در نود ضرب شود حاصل سیصد و شصت می شود و کلّ واحد از این نود سده تابع کلّ واحد از این ائمه اربعه اند لیکن از این سیصد و شصت در هر نود درجه غلبه

۲- رض: «اسم» را ندارد.

۱- رض: «به این» را ندارد.

۳- د: «اعلی» را ندارد.

سلطنت از یک اسم است و ظهور آن اظهر است و تفضیلش اینستکه در فصل ربیع ظهور سلطنت اسم الحی غالب است بواسطه موافقت طبیعت که دموی مزاج را اگر عوارض غریبه مضرت نرساند طویل العمر می شود بالنسبة الی غیره و<sup>۱</sup> در فصل صیف ظهور سلطنت اسم القدير غالب است بواسطه موافقت بالطبع، و اسم القدير که روحانی است مزیح مظهر اوست و طبیعت او گرم خشک است چون هوای عالم مثال،<sup>۲</sup> و در فصل شتاء که زمستان<sup>۳</sup> است ظهور سلطنت اسم العليم غالب است، چون مزاج هوای عالم جبروت یارد و مرطوب است و از این روی حامل وحی بانبیاء جبرئیل نام دارد فافهم.

و در خریف، غلبه سلطنت از اسم المرید است بر وجه مذکور و منشأ تقسیم این سیصد و شصت درجه بدوازده برج از روی حقیقت این است که، فیض اول که حقیقة الحقایق و روح<sup>۴</sup> محمدی - صلی الله علیه و آله وسلم - مظهر مطلق اسماء و صفات الهی است<sup>۵</sup> محقق مرتبه ثلاثه است زیرا که سه اعتبار اصلی با او است، تعقل ذات،<sup>۶</sup> فاعل و تعقل ذات، قابل و تعقل جوهر فعل، و چون این سه تعقل اصل جمیع اعتبارات آن حقیقت است و از این سه اعتبار سه<sup>۷</sup> تعیین در عقل مدرک می شود، یکی لا بشرط و مطلق، دویم بشرط لا و عام<sup>۸</sup>، سیم بشرط شی و خاص. پس این تثلیث در همه<sup>۹</sup> جا معتبر است و نمونه اش آنکه استدلال عقلی محتاج است به اصغر و اکبر و حد وسط و لهذا تثلیث در همه افعال سنت نبوی<sup>۱۰</sup> است و معنی فعل نیز در اصطلاح علماء مشتمل است بر سه امر، حدث، اقتران به زمان و نسبت بفاعل ما.

اما چون این سه نسبت در کل واحد از اسماء اربعه که مستقل التاثيرند در

- 
- |                        |                                 |
|------------------------|---------------------------------|
| ۱- د: «واو» را ندارد.  | ۲- د: مثال در.                  |
| ۳- رض: شتاء ظهور.      | ۴- رض: محمد ص.                  |
| ۵- رض: صفات الهی محقق. | ۶- د: «تعقل ذات فاعل» را ندارد. |
| ۷- رض: به سه.          | ۸- رض: بشرط لا و عالم.          |
| ۹- رض: تثلیث همه.      | ۱۰- د: سنت نبوی شده.            |

ظهور اعتبار شود دوازده می شود و اعتبار این سه نسبت در اسم چنانست که اسم عبارت از تعین ذات بصفتی از صفاتست پس در اسم ذات و <sup>۱</sup> صفت، تعین معتبر باشد و این نسبت تحقق ثلاثه در جمیع موجودات ممکنه <sup>۲</sup> هست چه حقیقت هر شیئی ممکن مرکب است از وجود و ماهیت و تشخص، اعم از آنکه شخصی باشد یا صنفی یا نوعی یا جنسی به این سبب مراتب اعداد بر نه قرار یافته که نه حاصل شده از ملاحظه سه در نفس سه و مقولات موجوده <sup>۳</sup> امکانی از این روی ده <sup>۴</sup> است یک مقوله جوهر و نه عرض و مراتب عقول و نفوس و تجویز اجتماع نه جفت مرجوهر وجود حقیقی را عَلَيْهِ السَّلَام از اینجا است، و سه عدد حروف جیم است که هندسه اصلی آن مثلث متساوی الاضلاع است و اصل جمیع اشکال هندسی است چنانکه آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام اصل جمیع موجودات است و سر اینکه سنت است که عقد پنجاه و سه در تشهد بدست راست بگیرند تواند بود که همین باشد که عدد حرف جیم است و موافق اسم احمد عَلَيْهِ السَّلَام و بموجب الکلام یجز الکلام سررشته مقصود مباد از دست برود و الا اینجا بسیاری از اسرار مرقوم می گشت اکنون چون مقرر شد که سیصد و شصت روز یکسال است و دوره این عالم شهادت که متأثر بوساطت عالم مثال است مطابق عالم مثال است، پس سیصد و شصت روز ربوبیت که یکسال عالم مثال است <sup>۵</sup>، یکدوره عالم ملک باشد که صغری است و این بنابر <sup>۶</sup> قاعده مستخرجه از قرآن است اگر نسبت بر ربوبیت ملحوظ شود و اگر نسبت به ایام الوهیت تقدیر کنند پس سیصد و شصت روز که صد و هشتاد و یک سال ملکی باشد و دوره صغری می شود و آنکه ربوبیت اسم المرید متوجه باطن می شود و حکماء و منجمان و سید ناصر خسرو <sup>۷</sup> در رساله جان بخش هر یک تقدیری دیگر کرده اند

۱- رض: ذات و وصف.

۲- رض: ممکن است.

۳- رض: موجود امکانی.

۴- د: که دوره.

۵- رض: «بر» را ندارد.

۶- رض: سید ناصر در.

۷- رض: سید ناصر در.

والله اعلم بخفیات الامور.

و چون روز مثال متقدم ظاهر شد که هزار سال است روز برزخ که مثال متأخر است صد سال است بقرینه کریمه ﴿كَمْ لَبِثْتُمْ قَالَ لَبِثْتُمْ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُمْ مِائَةَ عَامٍ﴾<sup>۱</sup> این یوماً اشاره به روز برزخی تواند بود<sup>۲</sup> و بعضی یوم اشاره بمثالی و العلم عندالله تعالی.

پس یکسال مثالی<sup>۳</sup> سیصد و شصت هزار سال شهادت است و سیصد و شصت هزار سال مثالی یکدوره وسطی است و گفته شده که در عالم ملکوت سنین الهی معتبر است پس یک روز ملکوت پنجاه هزار سال ملکی باشد و سیصد و شصت روز یکسال شد و سیصد و شصت هزار سال ملکوتی دوره کبری باشد و اما دوره عظمی که جبروتی است یک روزش [سیصد و شصت هزار سال ملکوتی است و سیصد و شصت روزش<sup>۴</sup>] یکسال جبروتی است و سیصد و شصت هزار سال جبروتی یک دوره عظمی است. که چون از این دورات هرکدام که منقضی شود اسمی که مربی آن عالم است بیاطن عود کند و قیامت آن عالم قائم شود و ظهور جلال قهاری و سر ولایت ظاهر شود و امتداد بطون همان مدت امتداد ظهور باشد والله اعلم بحقائق الامور.

اکنون به موجب کریمه ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ قَالَ عَلِمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي﴾<sup>۵</sup> نفس نفیس آن کاملی که محل تجلی آن شأن کلی است یا باإیصاله چون نبی مطلق که محمدرسول الله است و یا<sup>۶</sup> ولی مطلق (علیه السلام) که سر محمدی (صلی الله علیه و آله) است که منبسط است بر اسرار انبیاء یعنی علی بن ابیطالب (علیه السلام)، یا بالتبع چون کل ذریه و ورثه محمد (صلی الله علیه و آله) نسخه این کتاب است و چون لا یضِلُّ رَبِّي وَلَا یَنْسِي وصف آن کتاب است، پس آن کامل متبوع یا تابع و تیکه از تنگنای

۱- بقره/۲۵۹.

۳- د: یکسال سیصد.

۵- طه/۵۲-۵۱.

۲- د: کریمه قال کم.

۴- د: عبارت داخل [] را ندارد.

۶- رض: محمد رسول الله و ولی مطلق.



تشخیص به فضای پیشگاه حقیقت خود نقل نمود از جام شهود ذات سرمست شده نقل مجلس قدم آیینش ذکر بعضی از آن<sup>۱</sup> احوال قرون اولی است چنانچه از زبان حقایق بیان امام العالم و سرالوجود - سلام الله علیهم - در این خطبه ظاهر شده و از مستقبل نیز شمه‌ای بیان می‌نماید چنانچه در خطبه ملاحم مذکور است و همانا که سبب ورود این خطبه بر آن لسان که قلم اعلی است این تواند بود که ذوی العقول الضعیفه ورثه را معذور<sup>۲</sup> دارند چون اطلاع بر این خطبه یابند و بدانند که آن کمل بوارثه امام الموحدین و قائد الغر المحجلین سر الله فی العالمین لیث بنی غالب علی ابن ابیطالب علیه السلام این خبر می‌دهد چنانچه به کمل «رض» گفت که «ولکن یقرشح<sup>۳</sup> علیک ما یطفح منی» و مراد اینجا به ورثه کمل آنست که سر<sup>۴</sup> حقیقت ایشان در تمام ادوار شده باشد نه آنانکه مختص به بعضی یا<sup>۵</sup> بیکی باشند چه هر کاملی از مقدار سیر<sup>۶</sup> دور حقیقت خود آگاهی می‌یابد و بقدر تحقق خود<sup>۷</sup> در مقامات<sup>۸</sup> ادوار از حال و مقام خود خبر می‌دهد و جمعی که صاحب حقیقت جمعیت<sup>۹</sup> کلی‌اند بوراثت حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام مر ایشان را عطا شده آگاهی از تمام سوابق و لواحق می‌یابند و اگر عقل ضعیف گوید که چگونه شخص بشری را این‌گونه<sup>۱۰</sup> از علم میسر شود گوئیم که منجمی مثل جاماسب<sup>۱۱</sup> احوال لاحق تا آخر الزمان از روی علم بقرانات کواکب که مظاهر آسمانند و احکام آنها را<sup>۱۲</sup> تمام نوشته و الی الآن تمام مطابق آمده<sup>۱۳</sup> و هرگاه از روی نجوم اطلاع بر لواحق توان یافت چرا از روی حقیقت و تحقق باسما که مؤثرات<sup>۱۴</sup> نجوم‌اند خبر از حال سابق و لاحق خود و عالم چنین کمل را حاصل نشود و حال آنکه علم ایشان

۱- د: از آن قرون.  
 ۲- رض: معذور.  
 ۳- رض: یرشح.  
 ۴- رض: سر.  
 ۵- رض: تا.  
 ۶- د: سیر بر.  
 ۷- رض: «خود» را ندارد.  
 ۸- د: مقام.  
 ۹- د: حقیقت کلی‌اند.  
 ۱۰- رض: این نوع.  
 ۱۱- رض: جاماس.  
 ۱۲- رض: «را» را ندارد.  
 ۱۳- د: «آمده» را ندارد.  
 ۱۴- رض: مؤثر است و نجوم‌اند.

در مقام حبّ فرائض اتحاد با علم ربّ خویش یافته واللّٰه اعلم.  
و چون این مقدمه از روی اجمال، تمهید یافت شروع در تأویل خطبه می نماید  
و آنچه از ضروریات ادراک مطلب باشد در جای خود - علی قدر الاستعداد الناقص -  
تحریر خواهد یافت و بالله سبحانه التوفیق و منه الاستعانة فی طریق الحقّ و  
التحقیق .

**هذا كتاب**  
**خلاصة الترجمان**  
**في شرح خطبة البيان**

## شرح خطبة البيان

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

قال الامام المتحقق في مشاهدة الذات البحت المحقق و الوجود المطلق، ابو الوقت و الحال العالم بالسابق و المآل، مقدم الال حجة الله تعالى على العالمين امير المؤمنين و امام العارفين الموحدين وارث خاتم النبيين ﷺ ليث نبى غالب امام الثقلين زوج البتول ابوالحسنين ابوتراب الحيدر على بن ابيطالب حاكياً عن تحققه بالاسماء الحسنی.

وقال عليه السلام: انا الذي عندي مفاتيح الغيب لا يعلمها بعد محمد صلى الله عليه وآله

غیری.

چون اقفال خزاین وجود و<sup>۱</sup> ابواب فیض وجود بر روی ماهیات عدمیه اولاً بر چهره حقایق امکانیه که اعیان ثابته اند ثانیاً به مفاتیح غیب گشوده<sup>۲</sup> شد که آن مفاتیح ائمه را مفاتیح غیب از آن گویند که باب غیب بر روی شعور و اشعار و ظهور

۲- رض: شده.

۱- د: ارباب.

و<sup>۱</sup> اظهار گشوده‌اند و تحقق به حقایق این اسماء چنانچه در اعلى درجه حبّ فرایض باشد موجب تخلّقوا باخلاق الله به وراثت محتدّ اسماء محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) جز صاحب سرّ آن حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) را نبود پس به موجب ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾<sup>۲</sup> خبر از آن می‌دهد که مفاتیح غیب که ائمه ائمه اسماء الهی اند که از محتدّ<sup>۳</sup> محمدی (صلی الله علیه و آله) ظهور یافته نزد من است یعنی در حقیقت من به نوعی متحقق است که بعد محمد (صلی الله علیه و آله) این نوع تحقق در هیچ مظهري از مظاهر علمی ندارد در غیر من، زیرا که من مظهر جمیع تعینات ادواری<sup>۴</sup> و اکواری ام، اما در عوالم اربعه چون هیچ موجودی از ممکنات خارج از تأثیر این ائمه نیستند و این ائمه در حقیقت من اندراج دارند از روی تحقق من در تخلّق به آنها پس از احوال جمیع موجودات امکانی آگاه باشم و از این روی «سلونی» گفتن، حق من باشد که هندسه ظاهر من به تابعیت<sup>۵</sup> نبوت محمدی (صلی الله علیه و آله) مشتمل بر تمام اشکال جمالی است در تمام عوالم و جمیع ادوار ظهور آن و تعین باطنم به مظهریت<sup>۶</sup> ولایت محمدی محتوی بر جمیع حقایق جلالی است در تمام اکواری بطون آن عوالم<sup>۷</sup> و اصل حقیقتم<sup>۸</sup> با حقیقت محمدی (صلی الله علیه و آله) متحد است پس مرتبه جمع الجمع<sup>۹</sup> اطلاقی بزمگاه عشرت شهودی من است و به موجب حدیث «علی منی و أنا من علی» و «لا یؤدی عنی الا انا و علی» اسرار حقایق این مفاتیح را به اهل قابلیت و استعداد ذاتی<sup>۱۰</sup> می‌رسانم که عالم بآنم بعد از محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) یعنی حضرت خاتم الانبیاء صدرنشین پیشگاه کبریائی که خداوند<sup>۱۱</sup> هر دو<sup>۱۲</sup> سرای محمد مصطفی فحوای آن مفاتیح را به بیان تنزیل و لسان تشریح که لازم نبوت است

- |                         |                            |
|-------------------------|----------------------------|
| ۱- د: «اظهار» را ندارد. | ۲- الضحی/ ۱۱.              |
| ۳- رض: «از» را ندارد.   | ۴- د: ادواری را.           |
| ۵- د: ظاهر بتابعیت.     | ۶- رض: بمظهر.              |
| ۷- د: عالم.             | ۸- رض: تا.                 |
| ۹- رض: جمیع الجمع.      | ۱۰- رض: بذاتی من می‌رسانم. |
| ۱۱- د: خدای هر دو سرای. | ۱۲- رض: خداوند دوسرا.      |

اظهار فرموده و من<sup>۱</sup> مرموزات ظهورات آنرا مع مایندرج فیها به زبان تأویل و تبیان حقیقت که شأن ولایت است آشکارا<sup>۲</sup> دارم والله اعلم.

و قال ﷺ: انا بكلّ شیء علیم.

اخباری فرمایند - سلام الله علیه - که علم الهی محیط است به<sup>۳</sup> جمیع اشیاء و من موجب «تخلّقوا باخلاق الله» تحقّق در اعلی مراتب حبّ فرایض یافته‌ام و علم من از مغایرات با علم الله من حیث وجود البشریّه<sup>۴</sup> پاک شده چه فناء فی الله و الاندماج فی وجود الله در مرتبه‌ای که فوق طور بشریت است مرا حاصل است و من حیث البقاء بالله اتحاد با علم ازلی قدیم یافته پس من به هرچیز که هست و بود و باشد دنا باشم چه من عین علم ازلیم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود: «علّمنا<sup>۵</sup> غایر و مذبور و نکث فی القلوب و تقرّ فی الاسماع و عندنا الجفر الاحمر و الجفر الابيض و مصحف فاطمة علیها السلام» و از خوشه چینان خرمن آن جناب ولایت مآب منقولست که: عالم نزد عارف چون سفره است پیش نظرش انداخته، و از قدوة الاولیاء خواجه بهاء الدین نقشبند منقولست که: عالم نزد عارف چون پشت ناخن اوست، و از سیّد التّابعین اویس قرنی رضی الله عنه روایت آمده که گفت: «من عرف الله لا یخفی علیه شیء»، و از حضرت قطب الاولیاء العارفين المحققين الشيخ الحاج محمد بن ابی النجم الخنجی - قدس الله روحه<sup>۶</sup> العزیز - آمده که: بر اولیاء امت محمد سرّ خلقت پشه<sup>۷</sup> پوشیده نیست و هرگاه حال خوشه چینان این باشد چه گمان می‌رود در حقّ صاحب خرمن که وجودش من

۲-د: آشکار دارم.

۴-د: بشریت است مرا حاصل است.

۶-د: قدره العزیز.

۱-رض: «من» را ندارد.

۳-رض: «است» را ندارد.

۵-د: علم.

۷-رض: بشر.

حيث الاتحاد بالحقيقة المحمّديه (ﷺ) شامل جميع جزئى و كلى ممكنات است و روحش آيينه تجلى ذات مع جميع الاسماء و الصفات و از شأن خود خبر داده كه مفاتيح غيب نزد من است و يكي از مفاتيح غيب «اسم العليم» است كه امام الاثمه است و شامل جميع عوالم و جوب و امكان و امتناع چه شكى نيست كه آن حضرت (عليه السلام) اعرف خلق است بخداى سبحانه پس اعرف خلق است بنفس خود، و چون نفس خود را دانسته جميع مندرجات نفس را نيز دانسته، پس جميع اشياء را دانسته و از اين خبر فرموده:

«اتزعم انك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر»  
و بعضى از محققين عرفاء گفته اند:  
«ليس على الله بمستنكر أن يجمع العالم فى واحد»  
و الله اعلم .

و قال (عليه السلام) : انا الذى قال خير رسول الله : « انا مدينة العلم و على بابها » .

و در اين حديث شريف اشاره ايست لطيف كه از خود خبر داده، همچنانكه مدينه شامل جميع سكنه است من شامل جميع علمم، پس محيط و عالم به جميع<sup>۱</sup> معلومات باشم به طريق جمع، و على (عليه السلام) دروازه آن مدينه است پس او عالم به جميع افراد آن معلومات باشد به طريق تفرقه و امتياز، چه سكنه مدينه البته رجوع به در دارند داخلاً و خارجاً. لکن متفرقة، پس تفصيل آنچه در من مجمل است نزد على (عليه السلام) است پس هرچه از جهت ولايت به من درمى آيد و از من<sup>۲</sup> برمى آيد البته به على (عليه السلام) مى رسد و على (عليه السلام) او را مى شناسد زيرا كه حقيقت خود را مى شناسد و

۲-۵: «و از من برمى آيد» را ندارد.

۱-۵: پس به جميع.

به موجب: « انا من الله و الخلق منى » هیچ حقیقت جوهری و عرضی خارج از حقیقت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست و علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بالحقیقه با آن حضرت متحد است و آیه مباهله نیز مبین آن اتحاد است، پس آن دانای حقایق و جوهری نیز بالحقیقه حاوی جمیع بلکه عین حقیقه الحقایق باشد، والله اعلم .

### و قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : انا ذو القرنين المذكور في الصحف الاولى.

در این کلام خبر از <sup>۱</sup>مقام خود می دهد که من برزخ البرازخم <sup>۲</sup> چه مراد بذوالقرنین برزخ متقابلین است و مراد از صحف اولی، یا نشئات وجودی امکانی است، یا عوالم خمسه، یا ادوار و اکوار این نشأة، یا اشیاء متقدمه بالوجود، یا ادوار ثلاثه جبروتی و ملکوتی و مثالی که بر مملکی تقدم دارند.

پس تأویل کلام حقیقت اعلام <sup>۳</sup> آن امام کل انام - علیه من الله تعالی السلام - این است که من برزخ وجود و عدم و برزخ وجوب و امکانم و برزخ غیب و شهادتم و برزخ تمام این برازخم، و مجمع حقایق الهی و کونی ام و مجمع تضاد و متقابلاتم و محتد اسرار نبوت و ولایت <sup>۴</sup> و مقسم سعادت و شقاوتم و مطلق نور و ظلمتم و سور مضروب و مالک اعرافم و مراکز دوائر طلوع و غروب کواکب حقایقم و حاوی اسرار ظاهر و باطنم و مرتبه جامع تمام نشئات و ادوارم و این نسبت در جمیع مراتب سابقه و لاحق مرا ثابت است، به تحقیق حقیقت من در آن مرتبه و جمع الجوامع این مجموعم، والله اعلم .

۱-د: «از» را ندارد.

۳-رض: آنکه.

۲-د: هستم.

۴-رض: نبوت و دینم.



وقال ﷺ: انا الحَجَرُ المَكْرُمُ الَّتِي<sup>۱</sup> يَتَفَجَّرُ مِنْهَا اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا.

تأویل این کلام به انحاء متنوعه میسر است. لکن تأویلی که أخصر و انسب الی المقام<sup>۲</sup> و اقرب الی الافهام باشد این است که، حَجَرُ مَكْرَمٍ مَرْتَبَتِ احْدَيْتِ ذاتیه باشد که اجزای اسماء و صفات آنجا<sup>۳</sup> منتجة التمايز و متماسک الاعتبارند، که چون کلیم شأن الوهیت به عصای مشیت آنرا زده و دوازده<sup>۴</sup> عین از آن منفجر شده، چهار چشمه جبروتی و چهار چشمه<sup>۵</sup> ملکوتی و چهار چشمه<sup>۶</sup> مُلْکِی روان شدند.

اما چهار چشمه جبروتی: اوّل حیات ساری در مجاری اشیاء، دوّم علم محیط بر تمام حقایق وجودی، سیّم قدرت شامله، چهارم اراده مخصّصه، و این چهار چشمه بسوی حیاض عالم اسماء جاری آمدند.

و چهار ملکوتی: اوّل منبع ارواح، دوم معدن عقول، سیّم محتدّ<sup>۷</sup> نفوس، چهارم منشأ طبایع، و این چهار در جوّیبار عالم افعال روان گشتند.

و چهار مُلْکِی: کیفیات اربعه که جریان آنها در مرزوبوم عالم آثار بظهور پیوست یا آنکه مراد از حَجَرِ مَكْرَمٍ مرکز عالم باشد، و دوازده چشمه: اوّل هیولی، دوّم صورت، سیّم عرش، چهارم کرسی، پنجم افلاک، ششم اثیر، هفتم هوا، هشتم آب، نهم خاک، دهم معدن، یازدهم نبات، دوازدهم حیوان، یا اینکه حَجَرِ مَكْرَمٍ حقیقت ولایت مطلقه<sup>۸</sup> باشد، که از آن دوازده چشمه<sup>۹</sup> شخصی که حضرت امیرالمؤمنین و یازده امام که از اهل بیت طاهرینند (علیهم السلام) بجویبار ظهور روان آمده. والله اعلم.

۱- رض: اکرم الّتی.  
 ۲- د: منجمد.  
 ۳- رض: «چشمه» را ندارد.  
 ۴- د: نفس و نفوس.  
 ۵- د: «چشمه» را ندارد.  
 ۶- د: الی المقام است.  
 ۷- د: «دوازده» را ندارد.  
 ۸- رض: «چشمه» را ندارد.  
 ۹- د: «مطلقه» را ندارد.

## و قال ﷺ : انا الذي عندي خاتم سليمان.

خبر می فرماید: که من آن کس ام که متحققم بر جلوس به تخت اطلاق<sup>۱</sup> بر فوق ابر عالی به سلیمان حقیقه الحقایق که نبی (ﷺ) است از غیب مطلق بشهادت مطلق و<sup>۲</sup> پادشاه است بر عالم نورانی و اشخاص عالم روحانی ملکی و انسانی و طیور عالم علوی و بر جن هیولائی مادی و دیو و پری حجب ظلمانی و حیوانات عالم سفلی و بر سویدای اقلیم که نگین خاتم تشخص من است اسم اعظم مخزون در خزاین غیب الغیب که انتقاش دارد و در هر نشأة از نشئات وجود که ماهی جلال احدیت آن خاتم را فرو برده به باطن بعد ولایت مختفی می شود، باز بعد از انقضای دوره اختفای تجدد سلیمانی وجودی و خاتمی نوری می آید و در عالم ظهور بر تخت نشأة از نشئات انسانی متحقق می شود و این همه تعینات حقیقت من است در اطوار عینی شهادتی.<sup>۳</sup> ﴿يَلْهُمُ فِي لَيْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾<sup>۴</sup> یا اینکه آن خاتمی که سلیمان را جن و انس و وحش و طیر و ابر و باد مسخر داشت به امر الهی، من حقیقت آن خاتم و سر آن سلیمانم که قدسیان لاهوتی و کزوبیان جبروتی و انسیان<sup>۵</sup> ملکوتی و روحانیان ملکی و ساکنان عالم سفلی و متحرکان علوی و جهان حقایق معانی در تحت حقیقت من مندرجند و در ضمن تشخص من<sup>۶</sup> مسخر. والله اعلم.

۱- رض: اخلاق.

۲- رض: پادشاهی.

۳- رض: «شهادتی» را ندارد.

۴- ق/۱۵.

۵- رض: انسان.

۶- د: منند.

## و قال ﷺ: انا الذي اتولى حساب الخلايق.

ظاهر مفهوم این الفاظ به حسب تتبع اخبار نبوی ﷺ معتقد اهل ایمان و ارباب ایقان است، لکن آنچه مطلوب و مقصود ذوی العقول الصافیة است از اسرار و باطن ادیان، خبر حقیقت اثر از روی احتمال آنست که می فرماید: من آنم که بقوت ولایت، که حقیقت من حقیقت مطلقه آن است، متولی و متصدی<sup>۱</sup> حساب و جمع و خرج و فاضل و باقی ارباب السماویل سرکار وجودم چه تعیین ماهیات که تحوّل و هله<sup>۲</sup> اولی است همه ممکنات را از خزانه وجود و تعیین لوازم ماهیات که تحوّل<sup>۳</sup> ثانی<sup>۳</sup> است مر آن ماهیات را از خازن فیض و قهرمان وجود در دفتر سر حقیقت<sup>۴</sup> من ثبت است و آن ماهیات را اعیان ثابتة باصطلاح محرر آن اسرار از این روی می خوانند و تعیین قابلیتات و استعدادات کلّ واحد از سر دفتران اجناس و سرکار داران انواع در روزنامجات کلیت من مندرج اند و خرج کمالات کلیات وجودی، به ضروریات کارخانه تشخیص افراد، بوقوف قهرمان علم حقیقت من است و ایخراجات یومیّه عاملان کارگاه زمان از<sup>۵</sup> ادوار حال به حضور حقیقت شخصیّه من است و در دفتر شعورم<sup>۶</sup> ابواب دخل و خرج هریک عین از اعیان ثابتة تا مرتبه جمع تشخیص در تحت مدّ نظرم مفصلاً تحریر یافته الف<sup>۷</sup> فراستم از صورت وجودی هر فردی از افراد موجودات تفصیل احوال عینی و شهادتی<sup>۸</sup> [آن فرد را اعلیٰ الوجه الاثم بر لوح اظهار] هریک می نگارد و حکم<sup>۹</sup> علمم یک یک جزء از اجزاء تشخیص وجود بر صفحه عیان آشکار<sup>۱۰</sup> می دارد و نقیب بیانم کلّ واحد را به مرتبه لائق آن بزمگاه تحقیق جای می دهد و حساب ادهار جمالی و

۱- رض: مصدّی.

۳- د: ثابت است.

۵- د: ارادات.

۷- رض: قانز فراستم.

۹- د: حکیم علمم.

۲- د: تحویل.

۴- رض: دفتر حقیقت سر.

۶- د: شعور.

۸- عبارت داخل [] در نسخه ثانی نیست.

۱۰- رض: آشکارا.

اکوار جلالی و ادهال جمعی نشئات یک یک متولی قوت ناطقه ام کافل است و محاسبات عوالم اربعه بطریق اجمال در طومار سیر من در اطوار مثبت شده علماً و عیناً، زیرا که علم من از علم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و حقیقت من حقیقت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. کما قال ابن عباس - رضی الله عنه - : عَلِيٌّ <sup>۱</sup> عَلِيمٌ عَلَمًا عِلْمُهُ آيَاهُ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَسُولِ اللَّهِ عِلْمُهُ اللَّهُ تَعَالَى فَعَلِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِلْمُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مِنْ عِلْمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عِلْمِي مِنْ عِلْمِ عَلِيٍّ وَ عِلْمُ اصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عِلْمِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ إِلَّا كَقَطْرَةٍ فِي بَحْرِ رِوَاهَا صَاحِبُ دُرِّ السَّبْطَيْنِ، وَاللَّهُ اعْلَمُ.

و قال رَضِيَ اللهُ عَنْهُ : اَنَا اللُّوحُ الْمَحْفُوظُ .

پوشیده نماند که چون سلسله ارتباط و تناسب فقرات این خطبه با یکدیگر در تقدیم و تأخیر در نظر فکر صافی صاحب فطنت ظاهر است به فی الجمله تأملی، پس قصداً <sup>۲</sup> للاختصار در صدد اظهار آن نمی آید و نزد اهل تحقیق لوح محفوظ را شاید عبارت است از نفس کلیه که بانوی خانه عقل کل است و آن کدخدای خانه وجود عام مفاض است که آن خانه نگارستان مهندس شئون الوهیت است و این نفس کلیه مرتبی افراد عالم هیولائی است و حصول طبیعت کلیه اثر تربیت اوست اکنون این پادشاه اقلیم ولایت رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می فرماید که چون جمیع اجزای شخص من بحسب اقتضای حقیقت من خواه اجزای ملکی من و خواه اجزاء ملکوتی من همه در مرتبه کلی <sup>۳</sup> خود تحقق دارند، پس نفس من نفس کلی است که لوح محفوظ است که جمیع جزئیات وجودی بر وجه کلی در آن مرقوم و ثبت <sup>۴</sup> است همچنانکه عقل من عقل کل است که ام الكتاب کتب وجودی است و چون دو مرتبه جمع این شمع بزم الهی اتحاد جزوی و کلی تحقق دارد پس از جزء خود به انا

۲- د: قصد الاختصار.

۴- د: مثبت.

۱- د: علی علمه علماً.

۳- رض: کل.

تعبیر فرموده. والله اعلم .

و قال ﷺ : انا مقلب القلوب والابصار ﴿ اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابَهُمْ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴾ ۱ .

این کلام هدایت اعلام را تأویلات حقیقت انتظام است که اندکی از بسیارش صورت تحریر می یابد اول آنکه تقلب قلوب ارباب استعداد و ابصار اهل قابلیت را از ادراک مرائی کونی و مشاهده مظاهر خلقی بسوی دریافت تجلی و معاینه ظهور خفی اختصاص به من<sup>۲</sup> دارد هرکه این نسبت یافته از من یافته زیرا که من ساقی کوثر و قسیم جنت و نارم و دیگر آنکه وجود کونی من بوجود حقانی من تبدیل یافته فانی من باقی بالله<sup>۳</sup> شده در تحقق من به تخلق باخلاق الله و بر مسند حب فرایض تکیه کرده ام پس جمیع صفات الله حلیه<sup>۴</sup> شاهد حقیقت من باشد.

قال الامام الحجة الاسلام ابو حامد محمد الغزالی سمعت شیخی ابا علی الفارندی اته قال: ان الاسماء التسعة والتسعين مغير اوصافاً للعبد وهو بعد غير و اصل انتهی، پس شخص کامل مطلق متصف بجمیع صفات غیر وجوب ذاتی باشد.

قال الحسين بن منصور الحلاج : لا فرق بينى و بين ربى الا بصفتين وجودنا منه و قيامنا به. و ايضاً قال:

بينى و بينك انى ينازعنى فارع بلطفك انى من البين

تأویلی دیگر آنکه من در وقت خود مرکز وجود و ابوالوقتم و در هر آن متحقق به آن شأن از شئون الهی که اختصاص به آن یافته و آینه تجلیات انی شانی روح

۲- د: بسی.  
۴- رض: علیه.

۱- الغاشیه/ ۲۵.  
۳- رض: باقی پاینده.

من است که غایت وجود زمان خود است و باقی موجودات متطفل اند<sup>۱</sup> پس آن تقلبی که مرادشهود تجلیات شانی ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾<sup>۲</sup> حاصل است سرایت در ذوی العقول و اولی الابصار<sup>۳</sup> می کند چه تشخیص وجودی عالم تابع<sup>۴</sup> تشخیص وجود مرکز است که غوث الأعظم است پس بعین آن تقلب من قلوب و ابصار تقلیب یابند بسرایت حال من در آنها و بحسب استعداد ذاتی و مناسبت فطری با آن حال که من در آن تحقق دارم اثر در ایشان ظهور یابد پس بنابراین وجود بازگشت احوال من حیث الحقیقه بسوی حال ما باشد و حسنات و تعین مراتب همه در تحقق بدان حال و تقلب ایشان در آن اطوار تجلیات بر ما، چه حالت متحقق ما در آن تجلی آنی، حقیقت حال همه است و شکی نیست که «کل شیء یرجع الی اصله».

خواجه احرار رضی الله عنهم حکایت کرده اند که: در امری از جمع حیوانات اسرار بلند و سخنان حقیقت پیوند استماع می افتاد و ایشان اهل آن نبودند و تعجب روی می داد که منشأ ظهور این اسرار از غیر اهل چه بوده باشد پس ظاهر شد که بواسطه صفای طبیعی احوال سید قاسم تبریزی - رضی الله عنهما - در ایشان سرایت کرده بدان الفاظ به ظهور می آمده، والله اعلم .

و قال عليه السلام: انا الذي قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي، الصراط صراطك و الموقف موقفك .

اخبار از صفت برزخیت خود می فرماید،<sup>۶</sup> که حضرت رسول صلى الله عليه وآله آنحضرت

۱- د: تطفل.

۲- الرحمن/۲۹.

۳- رض: الابصار.

۴- رض: «عالم تابع تشخیص وجود» را فاقد است.

۵- رض: «یا علی» را ندارد.

۶- رض: جمعی از.

را بدین برزخیت ستوده چه مراد از صراط اینجا حقیقت کلیه اعتدالیه است که جامع جمیع انواع مراتب اعتدال است که انسان اکمل جامع آنست و مزاج معتدل صورت آن و هر خط فاصله<sup>۱</sup> میانه در طرف صراط است و برزخ این صراط حقیقتی است معقوله در میان طرفین متقابلین مثل: نور و ظلمت و علم و جهل و افراط و تفریط و ظاهر و باطن، پس حضرت رسول الله ﷺ این شخص کامل مطلق و برزخ حقیقی را خبر داده از مقام خود که یا علی صراط از روی تحقیق<sup>۲</sup> و حقیقت همین است که تو بر آئی چه نشأ عنصری بشری را زیاده بر این ممکن نیست و چون تحقق تو در این مرتبه است از اعتدال و استقامت صراط پس در جمیع محشرها که در ادوار و نشئات می شود و موقف تو باشد که آن مرکز حقیقی دوایر وجودی جمالی<sup>۳</sup> و جلالی است و آنکه فرموده که: «إِنَّا النَّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ» اشارت به این مرکزیت است، والله اعلم.

و قال ﷺ: انا الذي عنده علم الكتاب على ما كان وما يكون.

می فرماید: منم آنکه چون بوجود خود پردازم و حقیقت خود را کتاب مطلق جامع جمیع کتب وجودی نشئات و کتب علمی ادوار و اکرار و کتب کلامی شهادی و کتب معنوی غیبی عوالم الهی بینم،<sup>۴</sup> از صور آن حقایق مراتب کلیه وجود و از آیات آن اسرار ظهور و بطون علم و قدرت و از کلمات<sup>۵</sup> آن تجلیات شئون کلیه الهیه و غایات آن مطالعه نمایم، پس علم قرون و ادوار ماضیه نزد من باشد که مصداق کریمه: «عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَصِلُ رَبِّي وَ لَّا يَنْسِي»<sup>۶</sup> منم و علم نشئات مستقبله را حاوی باشم که کواکب اسماء الهی در فلک حقیقت من سیر

۲- د: «تحقیق» را ندارد.

۴- رض: منم.

۶- طه/ ۵۲

۱- رض: میان.

۳- د: وجودی جمالی.

۵- رض: کمال کلمات.

و دور و قرانات سباعی و غیره و اتصالات و انظار دارند و حال من در تحقق در  
 جمیع<sup>۱</sup> شهود است، والله اعلم.

و قال ﷺ: انا آدم الاوّل. انا نوح الاوّل. انا ابراهيم الخليل حين  
 القى<sup>۲</sup> فى النار. انا موسى مؤمنين.

بدان ايدك الله تعالى و ايانا بدرك<sup>۳</sup> الحقائق، که ادراک این کلام حقیقت مقام بر  
 نهجی که مطابق عقل<sup>۴</sup> و نقل باشد و شک و وهم را در آن تصرفی نرسد موقوف<sup>۵</sup>  
 است بر تحقیق مقدمه‌ای و آن بطریق تمثیل اینست که شک نیست که حقیقت  
 نوعیه انسانیه که در نشأه عنصری بصور افراد کامله و متوسط و ناقصه متشخص و  
 ظاهر است حقیقتی است وجودی و تحقق وجودش نزد محققین کامل عینی<sup>۶</sup>  
 است و نزد مستدلین فاضل عملی، پس علی ایحال<sup>۷</sup> موجودی حقیقی<sup>۸</sup> است اعم  
 از هر دو قول.

اکنون ما فرض وجود عینی آن کنیم بجهت ادراک معنی این کلام پس<sup>۹</sup>  
 گوئیم بنا بر قول کاملاً محقق، اگر حقیقت نوعیه انسانیه حقیقی موجوده عینیّه  
 ظاهره درمرائی تشخصات فردیه کامله و متوسطه و ناقصه باشد و از حضرت آدم ﷺ  
 تا انقضاء نشأه عنصریه انسانیه تمام صور صفات مندرجه در ذات آن حقیقت  
 باشد پس صحیح و حق است که اطلاق آن حقیقت بر کلّ افراد کنند که گویند مر آن  
 حقیقت را که اوست آدم و نوح ﷺ و اوست محمد و علی ﷺ و اوست فرعون و  
 شداد و اوست زید و عمر و اوست صالح و فاسق یعنی ظاهر از مرائی افراد همان

۱- رض: در تحقق در شهود جمیع است.

۳- رض: الادرك.

۲- د: القى النار.

۵- رض: موقوف.

۴- د: مطابق و نقل.

۷- د: «موجودی» را ندارد.

۶- رض: عینی.

۹- رض: این کلام و گوئیم.

۸- د: حقیقی.



حقیقت است و چون این اطلاق حق و صدق است پس اگر فردی اکمل خود را در مرتبه آن حقیقت متحقق بیند مر او را رسد که نسبت به حقیقت و ذات خویش همین اطلاق نماید و قولش حق و صدق باشد و نشأه نهایت تحقق در مرتبه حقیقت کلیه خویش و انخلاع از وجود شخصی بشری آنستکه از مؤثرات شعوری متأثر نشوند، چنانکه بدن مبارکش را - سلام الله علیه - در اثناء نماز شکافته و پیکان را برآوردند و خبر نداشت و چون این مقدمه در اعتقاد ثبوت یافت پس همین نسبت فردی را که با حقیقت نوعیه ادراک نمودند نسبت با حقیقة الحقائق باید ادراک نمود که جنس الاجناس است و حقایق نوعیه را بجای افراد، فرد باید گرفت، و بدانکه فرد اول هر نوع از انواع موجودات آدم آن نوع و الف آن نوع است و باقی افراد باقی حروف. و باز آدم اول عبارت است از حقیقت نوعیه و آنرا آدم معنوی نیز گویند و فرد اول که آدم نوعی است آنرا آدم ثانی و صوری<sup>۱</sup> می گویند و چون حضرت امیرالمؤمنین و امام المشارق و المغرب علی بن ابیطالب علیه السلام حقیقت ولایت مطلقه است، از این روی آنحضرت را آدم ولایت می گویند. که شخص اول حقیقت مطلقه ولایت است و چون این مقدمه یافته شد، پس مفاد<sup>۲</sup> کلام حقیقت انتظام آن را سر الانبیاء ظاهر شد که من آدم اولم یعنی من حقیقت مطلقه انسانیم که در مرتبه اول به حقیقت نوعیه بشریه که آدم معنوی است متعین شده ام، و ثانی الحال در مرتبه آدم صوری که ابوالبشر است چون شاهد از آینه به جلو انطباع<sup>۳</sup> نمایان<sup>۴</sup> آمدم. و نوح اول به همین معنی است و غرض اندراج حقیقت همه است در حقیقت واحده و این حکم بر انحصار در فرد بشری خودش علیه السلام - نفرموده بلکه خبر از تحقیق تحقق خود در این مرتبه می دهد بالاصالة

۱- د: آدم ثانی و آدم صوری. ۲- رض: پس مفاد حقیقت کلام انتظام.

۳- د: انطباع بر اعضاء مهیات و وجود از درختان ظهور و نخل کردن و میوه بار آوردن آن نیز من باشم چه در حقیقت متحدم با مخصوص به خطاب لولاك و مقصود از آفرینش جهان ... الخ.

۴- د: از «نمایان آمدم» تا «مقصود از آفرینش» را فاقد است و بجای آن عبارت حاشیه شماره ۳ مرقوم است.

به حکم اتحاد نوری با حضرت محمد رسول الله ﷺ نه بالتبع و سر اینکه حضرت ابراهیم علیہ السلام را تخصیص فرموده « بحین القی فی الفار » یحتمل این باشد که در این حین حضرت خلیل تحقیق در مقام توحیدی وجودی داشت که به حضرت جبرئیل علیہ السلام گفت: که بتو حاجتی ندارم و علم حق را پسندیده بر جای سؤال خویش و این مرتبه ظهور سر ولایت است و به نبوت تعلق ندارد چه توحید نبوی عند الهیجان از جمیع ذرات موجودات سؤال می کند و به همه اشیا محتاج است پس چون در آن حین حکم ولایت بر حضرت خلیل الرحمن علیہ السلام غلبه و هیجان داشت شاه اقلیم ولایت تخصیص به همان وقت فرموده حضرت موسی را با مونس المؤمنین، سرش می تواند این باشد همچنانکه بموجب کریمه: «أَنْتَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ»<sup>۱</sup> از آفرینش جهان ادراک و اطلاق فاعلیت بر غایت شیء صادق است، والله اعلم.

و قال ﷺ: انا مفجر العيون، انا مطرد الانهار.

می فرماید: که من گشاینده چشمه های معارف و علوم و حقائقم از ینابیع قلوب اهل استعداد و قابلیت، همچنانکه منشیء سحاب غیب بودم بر مزارع شهادت، و از این روی سقایت کوثر بمن اختصاص دارد، که آن صورت این است و این معنی آن. و چون اینحال مرا دائمی است پس من پیوسته دارنده جویهای روانم از دریای حقیقت بر ساحل دلهای تشنگان بادیه طلب، چه از دریای حقیقت من که حقیقت تمام دریاها است<sup>۲</sup> عیون حیات و علم و قدرت و اراده سمع و بصر و کلام به جانب شخم زار<sup>۳</sup> امکان روان است و غایتش بار آوردن معرفت شخصی من که<sup>۴</sup>

۲- د: دریاهاى عیون.

۴- رض: که من.

۱- القصص/۲۹.

۳- رض: مکان.

منبع ینابیع معارف و <sup>۱</sup> علوم است <sup>۲</sup>.

از سید الطائفه جنید بغدادی (رضی الله عنه) مرویست <sup>۳</sup> که گفت: کاش مشغول نمی داشتند حضرت امیرالمؤمنین علی (رضی الله عنه) <sup>۴</sup> را به غزوات تا بیشتر از آنچه <sup>۵</sup> رسیده، از او اثر فیض به ما می رسید، والله اعلم.

و قال (رضی الله عنه): انا داحی الارضین، انا سماء السموات.

خبر از تفصیل معرفت خود می دهد که چون من جامع ائمه سبعة اسماء الهیم بطریق تحقیق، <sup>۶</sup> هم بتفصیل و هم به اجمال، پس گستراننده ارضین سبع که عبارت از محل <sup>۷</sup> ظهور آثار <sup>۸</sup> آن اسماء است من باشم که مهبط اثر هریک را انفراداً <sup>۹</sup> جمعاً منبسط ساخته امتیاز وجودی می دهد <sup>۱۰</sup> تا غلبه سلطنت هریک از آن در محل خود ثابت آید و حقایق آثاری و ظهوری آن اسماء در عوالم ملک و ملکوت و جبروت متعین نماید، و هریک دوره خود در عالم مخصوص بخود تمام نمایند، تا بر یابندگان و بینندگان مشتبّه نشود من بلند دارنده و بر پای دارنده هفت آسمان شأن آن اسمایم که آنها را از نسبت اتحاد با آثار یا حلول در آن و از <sup>۱۱</sup> نسبت حدوث و مغایرت وجودی با ذات مقدّس و مسمّی و از اتّصاف ذات اقدس بدان و عروض آن مر ذات را و از تشبیه به صفات ممکن بازداشته، آسمانهای شأن آن اسماء را چنان بلند می دارد <sup>۱۲</sup> که در عالم لاهوت از دیده عقل نهان مینماید چنانچه صورت این معنی در زمین و آسمان عالم ملک بطریق اثرت ظهور دارد،

۲- رض: مروی است از.  
 ۴- رض: «علی (رضی الله عنه)» را فاقد است.  
 ۶- د: تحقیق و هم.  
 ۸- رض: «آثار» را ندارد.  
 ۱۰- د: می دهد هم.  
 ۱۲- د: می دارم.

۱- رض: ینابیع علوم است.  
 ۳- رض: بغدادی که گفت.  
 ۵- رض: از آن.  
 ۷- د: «محل» را ندارد.  
 ۹- رض: انفراداً و جمعاً.  
 ۱۱- رض: در آن دارند.

و بدان که لاهوت حقیقت جبروت است و جبروت حقیقت ملکوت است و آن حقیقت ملک، اکنون نفس اکملی که بموجب خبر مصطفوی ممسوس فی ذات الله و مهندس لاهوت باشد که به حقیقت شخصیت خود تصرف در آن عالم بتعیین احکام و بتعیین احکام و مراتب شئون ذاتیه الهیه در آنجا می کرده باشد نه شگفت و اگر در عالمی که مثل کالبد آن عالم و کالبد کالبد باشد این قسم تصرفات داشته باشد و حال آنکه از حقایق جویان سواحل بحر او عَلَيْهِ السَّلَامُ تصرفات<sup>۱</sup> در آسمان و زمین شده مثل توقیف آفتاب و قبض و بسط زمان و انبساط و طی الارض و احیاء و اماته، تا بحدی که از کثرت وقوع این خوارق عادات<sup>۲</sup> شک را مجال انکار نماند، پس اگر تمام این کلام را که در ضمن این خطبه است به صرافت مفهوم الفاظ قرار گیرند، عقل رابدیع الوقوع نخواهد نمود، والله اعلم.

و قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: انا الذي عندي فصل الخطاب، انا قسيم الجنة والنار.

اشعار می فرماید: براینکه تفصیل احکام موجودات صادره از خطاب «کن من الأزل الى الأبد» بر وجه امتیاز حقایق ایشان و جریان حکم بر آن حقایق نهج ظهور و بر لوازم آنها خواه بحسب نشئات جمالی<sup>۳</sup> و خواه به حسب نشئات جلالی در علم من مثبت و در حقیقت من مندرج است که چون به یک امر کن خطاب بر امکان شد، و دفعتاً ممکنات در حیطة وجود درآمدند مجمل آن نزد من بر نهج مذکور مفصل است به نوعی که اگر درصدد تبیین یک یک از آن حقایق درآیم همگی را گماهی به بیانی روشن و خطابی مفصل در عرصه علم بحد خودشان جای دهم که اصل و فرع و حکم و اثر و غایت و مبدأ و منتهی هر یک ممتاز و نمایان آید زیرا که همه تفصیل مرتبه کلیه جامعه من است و چون عقل اول را که

۲- رض: «عادات» را ندارد.

۱- رض: «تصرفات» را ندارد.

۳- رض: جمالی در علم من.

مبدأ تعینات علمی حقیقت من<sup>۱</sup> است امر به اقبال و اِدبار باشد و او در امثال در هر دو طرف مسارعت نموده صفراء صحیفه امثالش چنین ثابت آمد که هولاء للنار و لا ابالی<sup>۲</sup> به تأویل اینکه متعینان بصورت اِدبار عقل از برای نارند پس بنابراین قسیم و برپا دارنده جنت و نار منم که تعیین این دو صفت از عقل من تحقق این دو مقام در وجود شده و از این روی قسیم الجنة و النار نیز منم، هرکه به محبت روی بمن آورد او را قسیم جنت شمرند و هرکه بوجهی روی از محبت من بگرداند او را قسیم نار دارند، والله اعلم.

و قال ﷺ: انا ترجمان وحی الله، انا معصوم من<sup>۳</sup> عندالله.

می فرماید: هرکجا وحی الهی صورت تحقق دارد ترجمان آن وحی و مبین مراد الله از آن وحی منم، زیرا که انبیاء - صلوات الله علیهم اجمعین - بقوت باطن که جهت ولایت ایشان است اخذ فیض و وحی می نمایند و ادراک مراد الله بقوت ولایت می کنند و حقیقت مطلقه ولایت منم و از این جهت من به سرّ انبیاء مخاطبم که به خصوصیت هر نبی حقیقت من متعین شده سرّ آن نبی را حامل بودم که ولایت اوست و نیز وحی الهی را خواه بکتب الهی باشد و خواه بصحف و خواه بملک و خواه به الهام و سرورش هاتف و خواه به منام بیان کننده مراد الله از جمله و متعین حدود احکام آن و عالم به جمیع وجوه آن منم که وارث حقیقی علوم انبیاء ام و نیز جمیع کتب و صحف وجوه نبوت انبیاء در قران و نبوت محمد مصطفی ﷺ مندرج است لهذا قرآن نام دارد و من<sup>۴</sup> اعلم به جمیع وجوه ظاهر و باطن و حدّ و مطلع آنم و حاوی اسرار نبوتم و نیز وجود<sup>۵</sup> مشخص من اهل

۱-د: علمی است آن حقیقت من است.

۲-رض: لا ابالی و متعینان.

۳-رض: «به جمیع» را فاقد است.

۳-رض: «من» را ندارد.

۵-د: و نیز شخص منم اهل یقین.

بصیرت و یقین را، ترجمان کتاب الله است که به عرفان مندرجه در آن عارفم و به توحید مقررّه در آن موخّدم و به حقایق بیّنه در آن متحقّقم و به حدود مشروعه در آن متشرّعم و بعمل مذکوره در آن مختصّ و عالمم، و بر جمیع خصوصیات معلومه و غیرمعلومه آن مُطلّعم تا به حدّیکه عین آن کتابم پس ترجمان وحی الهی<sup>۱</sup> منم و از این جهت چون وحی اختتام یافت من متشخّص و ظاهر آمدم و همچنانکه قرآن خلق محمّد رسول الله ﷺ بود، بر همان تیره به آن متخلّقم<sup>۳</sup> و مرا<sup>۴</sup> این مرتبه من عندالله است، پس من معصوم من عندالله باشم از هر چه مخالفت وحی باشد، زیرا که ترجمان وحی بودن وقتی است که تمام اقوال و افعال و احوال برطبق وحی باشد و این مطابقت مرا متحقّق از جانب حق تعالی است و عصمت عبارت است از تحقّق به این<sup>۵</sup> مطابقت، والله اعلم.

و قال ﷺ : انا حجة الله على من في السموات و على من في الارضين .

می فرماید: که من از جهت بشریت حجة الله ام بر ملاً اعلیٰ زیرا که با وجود لوازم بشریت و ظلمت هیولائی جسمانی، و لوازم وجود عنصری در نورانیت و تجرّد روحانیت علم و عمل، و عصمت و قرب الهی، و آداب عبودیت و ادای حقوق ربوبیت، و معرفت اسرار الوهیت و شناخت حقایق، و حدود اشیاء و خصوصاً ملاً اعلیٰ، و تعیین مراتب ایشان و علو مرتبه در توحید کثرت که در شأن من است، و در دوام شهود جمال وجود مطلق<sup>۶</sup> از مرائی تغییرات<sup>۷</sup> و تحقّق در

۱- د: وحی الهی حقیقی.

۲- د: «و از این جهت چون» را فاقد است.

۳- د: متحقّقم.

۴- د: مراد این مرتبه.

۵- رض: شهود کمال مطلق.

۶- رض: «به این» را ندارد.

۷- رض: تقیید است.

اعلیٰ مراتب کمال وجودی، بر همه مقدم. تقدّم اصل بر فرع و هم چنین حجة الله منم بر هر چه بالای زمینها است زیرا که<sup>۱</sup> هیچ یک از آنها را چیزی از موقوف علیه کمال وجودی نیست که<sup>۲</sup> نتواند آن را از من و اقوال من و افعال و احوال من فرا (گیرد)<sup>۳</sup>، والله اعلم.

### و قال ﷺ: انا خازنُ علمِ الله، انا قائمٌ بالقسط.

می فرماید: که من خزانة دار علم الهی، یعنی تعین هر شیئی از اشیاء را در علم الله می دانم و آنکه در خزانة علم الهی هر معلومی صورت شأنی است از شئون ذاتیه یا از شئون الوهیت یا از شئون ربوبیت همه را من خازنم و می دانم که هر یک را کدام مرتبه و حدّ و مقام معین است و صورت کدام شأن است و ضبط آنها هم بالحقیقة و بر وجه اندراج و هم بالوجود به طریق تضمّن و هم بالعلم از روی تشخیص می نمایم و بموجب امر الهی آنچه از آن باید رسانید می رسانم<sup>۴</sup> و حقوق اشیاء را چنانچه بمیزان عدل موافق آید اداء می نمایم زیرا که من ایستاده‌ام بر سرحدّ طریق اعتدال<sup>۵</sup> و ترازوی قسط در دست دارم و هر دو کفّة احکام ماهیت و وجود اشیاء را به شاهین عدل بر بسته‌ام، چه صاحب مقام برزخ البرازخ منم که منشأ حقیقت عدل است، والله اعلم.

### و قال ﷺ: انا دابة الأرض<sup>۶</sup>.

می فرماید: که بموجب اتحاد با حقیقت محمدی ﷺ من اول حقیقتی‌ام از

۲- د: بتواند.

۴- د: می رساند.

۶- مقتبس است از آیه ۱۶۵ سوره بقره.

۱- رض: هیچ یک را چیزی.

۳- رض: گرفت، نسخه ثانی، گرفته.

۵- رض: طرازوی.

حقایق که بر زمین علم و <sup>۱</sup> وجود بحرکت آمده‌ام و همچنین در <sup>۲</sup> تمام مراتب وجوه و نشئات و ادوار و اکوار به من شناخته می‌شود مؤمن، و جدا می‌گردد منافق از مؤمن، و می‌شناسم و خبر می‌دهم از این دو طائفه و از جمیع ضدین و متقابلین، والله اعلم .

### و قال ﷺ : انا الرّاجفة و انا الرّادفة <sup>۳</sup>.

پوشیده نخواهد بود که راجفة نفخة اولی است که در صور دمیده <sup>۴</sup> می‌شود و تمام مکنونات را به حرکت و اضطراب انداخته هلاک می‌سازد. و رادفة نفخة ثانی است که باز ارواح را ردیف اعیان ساخته به محشر درمی‌آورد. اکنون می‌فرماید، که منم راجفة حقیقی که حقایق موجودات متغایرة متمایزه که نزد عقلا به حقایق ممکنه ثابت و موجودند، به نفخة توحیدی من همه در وجود مطلق مستهلک‌اند بنوعی که نه در اعیان <sup>۵</sup> و نه در علم از آن حقایق اثری و خبری نیست و منم رادفة حقیقی که بعد از فنای حقایق ممکنه متغایره و هلاک ایشان در حقیقت مطلقه، باز همه را به شأن بقاء الله در مراتب شئون اشراقی به محشر شهود <sup>۶</sup> و عین‌الیقین درآورده به برپائی میزان یقین دارم و همچنین ذلت بندگان سماط <sup>۷</sup> ولایت من در هر دمی ایشان را کلمه لاله الا الله صورت راجفة و رادفة است بر طبق اخذ از نفس من، پس من حقیقت صورم و نفختین، و اینان اولاد حقیقی افراد من‌اند، والله اعلم .

۱- رض: عدل وجود.  
۲- رض: در مقام تمام.  
۳- رض: دمیده می‌شود و رادفه.  
۴- د: به حشر و شهود.  
۵- رض: که در میان.  
۶- د: سمات.

۱- رض: عدل وجود.  
۲- رض: در مقام تمام.  
۳- به آیه ۷ سوره نازعات بنگرید.  
۴- رض: که در میان.  
۵- د: سمات.



و قال ﷺ : انا الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ يَوْمَ الْخُرُوجِ الَّذِي لَا يَكْتُمُ عَنْهُ<sup>۱</sup>  
خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ .

می فرماید ﷺ که: بنابر مفاد حدیث « اَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ نُورِي وَ اَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ » منم آن صیحه فیضان نفس الرحمن که به موجب کریمه: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾<sup>۲</sup> بحق و عدل و قسط و مساوات ماهیات ممکنه را چون اموات یوم الخروج عن القبور که هیچ ذره‌ای از خلق سموات و ارض از آن یوم الخروج پنهان نمی ماند از گورستان عدم به طفیل من برانگیخته، به محشر وجود عالم درآورده به عدالتی که هیچ فرد از خلق آسمان علم و زمین اراده از روز خروج آن اموات ماهیات از قبور عدم نهان نمانده همه را در مرتبه خود از نشئات جمال و جلال به ظهور و بطون به جزای استعداد ذاتی خود رسانیده، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا صوت علی بن ابیطالب (ﷺ) فی الحروب<sup>۳</sup>  
کاصوات الرعد .

در بیان حقیقت مطلقه خود و ظهور آن در مظاهر و نزول آن در مراتب می فرماید ﷺ که: من آن حقیقت<sup>۴</sup> مطلقه‌ام همچنانکه<sup>۵</sup> [در مظاهر جوهری بذات مشخصه، علی بن ابیطالب و در او ظاهرم همچنانکه] در مظاهر عرضی بصورت صوت علی بن ابیطالب ظهور دارم در جنگها که موقع ظهور آنست نه ظهوری خفی بلکه ظهوری چون آوازه‌های رعد و در این تشبیه اشاره‌ایست<sup>۶</sup> لطیف و آن

۱- رض: «عنه» را ندارد.

۳- ۵: فی الحرب.

۵- رض عبارت داخل [] را ندارد.

۲- طه/ ۵.

۴- که من حقیقت‌ام همچنانکه.

۶- ۵: در این تشبیه است اشارت.

اینستکه چون<sup>۱</sup> صوت رعد از ابر برمی آید پس گوئیا می فرماید: که من از مرتبهٔ عماء که مقام حقیقت من است در حروب به صورت صوت تجلی می کنم نه از مرتبه شخص علی بن ابیطالب علیه السلام، و این کلام خبر است از تساوی جمیع مراتب و مقامات نزد آن حضرت (علیه السلام)، والله اعلم.

و قال علیه السلام: انا اول<sup>۲</sup> ما خلق الله حُجَّةً و كتب علی حواشیه  
لااله الا الله، محمد رسول الله، صلی الله علیه و آله علی ولی الله و وصیه علیه السلام.

می فرماید که: من اول آن حقایق که خلق کرده خدایتعالی و معین نموده حجت او را بر حقایق مطلقه، و بیان کلام آنستکه هرچه ممکن است البته آنرا جهت<sup>۳</sup> أخذ و فراگرفتن فیض وجود و هر فیض که باشد از حق - سبحانه و تعالی - است و جهت قبول آن فیض نیز هست و آن جهت اخذ فیض را ولایت نام است و حقیقت ولایت مطلقه حقیقت علی بن ابیطالب علیه السلام است پس به جهت اندراج تمام جهات ولایت<sup>۴</sup> مخلوقات که رقایق ولایت مطلقه اند در ولایت مطلقه بر جمیع مخلوقات حجتی<sup>۵</sup> ثابت است، از حقیقت علی بن ابیطالب علیه السلام، و از این معنی اکابر عرفا و محققین آن حضرت را امام العالم و سر الانبیاء و امام الكل می گویند، چه جهت اخذ فیض وجود، در ممکن مقدم است بر وجود ممکن، پس در جمیع مطالب و مدعیات و هر خواهشی<sup>۶</sup> که از حق - سبحانه و تعالی - افراد موجودات را هست در آن خواهش رقیقه آن ذریعه از حقیقت علی بن ابیطالب علیه السلام در کار است و این حجتی است قاطعه و برهانی است ساطع.

۱- رض: «چون» را ندارد. ۲- د: انا ما خلق.

۳- د: البته آن فراگرفتن جهت اخذ و فراگرفتن فیض.

۴- د: ولایات. ۵- د: حجت.

۶- د: «و هر» را ندارد.

و در بوستان الاخبار، ابواللیث سمرقندی رضی الله عنه این حدیث را روایت می‌کند که: «حقّ علی بن ابی طالب علی هذه الامة كحقّ الوالد علی الولد»<sup>۱</sup> [یعنی که حق علی بن ابیطالب بر این امت چون حق پدر است بر پسر] و از مضمون این حدیث به طریق تلویح ظاهر می‌شود آنچه مؤید بیان مذکور باشد، پس می‌فرماید که: بسند حجّت بر حواشی آن نوشت لاله الا الله یعنی موجودی و معبودی و مفیضی و معطی نیست مگر الله، و جهت اخذ این فیوض رقیقه حقیقت علی بن ابیطالب علیه السلام است. محمد رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی آن متعین به رسالت ذاتی من که صورتش<sup>۲</sup> عکس آینه است از شاهد به شاهد و باز از ذات من است از روی الوهیت خبر به خلق می‌رساند چون رسانیدن مجمل به<sup>۳</sup> مفصل محمد است صلی الله علیه و آله علی ولی الله و وصیه یعنی علی بن ابیطالب وصی<sup>۴</sup> من است<sup>۵</sup> [که بجهت انجذاب فیض از من به خلق من، که رقایق حقیقت اوست و وصی رسول من است] چه وصی آنستکه آنرا تصرف در مال خاصه موصی باشد و اداء حقوق موصی کند به مستحقین از ورثه و غیرهم، و علی علیه السلام صاحب تصرف در اسرار خاصه محمدیست و از جانب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله اداء حقوق جمیع اشیاء می‌کند که تعیین ماهیات و تجدید حقائق همه و اجرای احکام و بیان غایت وجود همه از روی تحقق به حقایق همه می‌نماید و بر موجب فرض الهی از استعدادات و قابلیتات حقوق ورثه محمدی صلی الله علیه و آله را به ایشان می‌رساند و اینکه بر حواشی نوشته اتمام حجّت آن امام الکمل<sup>۶</sup> من الموجودات است - سلام الله علیه - والله اعلم.

۱- عبارت داخل [] در نسخ د نیست.  
 ۲- رض: صورتش رسالت عکس.  
 ۳- د: مجمل مفصل.  
 ۴- رض: ولی.  
 ۵- عبارت داخل [] در نسخه د نیست.  
 ۶- د: امام النص.

وقال ﷺ : **ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَكَتَبَ عَلَى أَرْكَانِهِ الْأَرْبَعَةَ**<sup>۱</sup>  
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ وَوَصِيَّهُ ﷺ .**

باز عرش اعظم رحمانی که عرض الوهیت است خلق نموده،<sup>۲</sup> و به جهت حجت بر چهار رکن آن که منشأ رقایق وجودی ائمه اربعه اسمائیه‌اند نوشته که، لا اله الا الله یعنی الهی که در حیات<sup>۳</sup> موجودات سرّیان دارد از چشمه حیوان اسم الحی رقائق علمش را بماهیات ممکنه تعلق وجودی دهد و همه را در حیطه قدرتش درآورد و ظهور و قیام همه را بر رشته ارادتش پیوند داده مقید سازد و چنین الهی نیست بجز ذات مقدّس مسمی بالله، محمد رسول الله ﷺ، اوست که بوساطت حقیقتش جز از ذات الوهیت به این صفات اربعه به حقایق موجودات فیض می‌رساند و علی - ﷺ - ولی او است که حقیقتش در حقایق مستفیضه به جهت منشأیت قبول فیض متعین شده به وساطت<sup>۴</sup> محمد (ﷺ) و اسرار ارکان اربعه عرشیه<sup>۵</sup> به اهل قابلیت اداء می‌کند، والله اعلم .

وقال ﷺ : **ثُمَّ خَلَقَ الْأَرْضِينَ فَكَتَبَ عَلَى أَطْرَافِهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ،**  
**مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٌّ وَصِيَّهُ ﷺ .**

باز زمینهای استعدادات قبول فیض عرشی آفرید و بر اطراف و غایات آن نوشت که خدائی که موجد قابلیتات و غایت ظهوراتست نیست مگر الله و وساطت ایجاد که رسالت ذاتی است محمد رسول الله ﷺ را سزاست و وصی این واسطه که

۱- د: ارکانه لا اله الا الله.

۲- د: خلق نموده بر چهار رکن.

۳- رض: «حیات» را فاقد است.

۴- رض: به وصایت.

۵- د: «عرشیه» را فاقد است.

۶- د: ثم قال اما الذ خلق.

متصدی ایصال حقوق حقایق مستعدّه است علی - علیه السلام - است .

و قال علیه السلام : **ثُمَّ خَلَقَ اللَّوْحَ فَكَتَبَ عَلَيَّ حُدُودَهُ لِأَلِهِ الْإِلَهِ، مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ وَصِيَّهُ علیه السلام .**

باز الواح عقول و نفوس و قلوب اشخاص و افراد را آفرید و بر نهایت فرضی و خیالی و حسی آنها نوشت که خدای آفریننده کلی و جزئی و مفارق و مادی و نوعی و شخصی نیست مگر ذات متعین بالوهیت مستحق معبودیت که در تمام مرائی وجود با اسماء حسنی متجلی است و محمد رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این خبر رساننده است به جمیع موجودات تا بالقوه همه به رسالت او بالفعل آیند و علی وصی او است که هدایت هر مهتدی را واسطه و ایصال<sup>۱</sup> هر قابل را رابطه است، والله اعلم .

و قال علیه السلام : **أَنَا السَّاعَةُ الَّتِي<sup>۲</sup> أَعْتَدَ لِمَنْ كَذَبَ بِهَا سَعِيرًا .**

بدان - وفقك الله و ايانا لدرك الحقایق - که دریافت و تحقیق معنی ساعت از جمله متعلقات و معضلات اسرار است. بشنو که حق - جلّ و علا - در کلام مجید خطاب حقیقت نقاب به صاحب سرّ « انا والسّاعة كهاتين »<sup>۳</sup> که مسند نشین « لی مع الله وقتٌ » است می فرماید که: « وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِيهَا إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا<sup>۴</sup> » و جای دیگر می فرماید: عزّ من قائل علیم « وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ<sup>۵</sup> » و در دیگر آیات وارد است که تلویحات آن مخصوص به<sup>۶</sup>

۱- رض: و هر ایصال.

۲- د: كهاتين پس صلی ... که مسند نشین.

۳- الاعراف/۱۸۷.

۴- التازعات/۴۳ - ۴۵.

راسخان است و به اتفاق همه ساعت نام قیامت است. و از کلام اکابر محققین اقتباس نموده شده که حال اهل حال و وقت مثل حارثه رضی الله عنه که وجود مطلق و آخرت و نقطه آخر دوایر هر نشأة که متصل است به نقطه مبدأ و محشر جمیع نقاط دایره و امثال این کنایات و تعبیرات بتمامها اشارت به ساعت است و عندالله نیز می‌گویند: و حضرت شیخ ابوالجناب <sup>۷</sup> نجم الدین کبری - رضی الله عنه - در رساله «فواتح الجمال» فرموده است که آخرت به جمیع اسامی خود نام خداست - تعالی و تقدس - فِهِمْ مَنْ فِهِمْ، اکنون می‌فرماید که: من آن حقیقتم که <sup>۸</sup> ساعت یکی از تعینات آنست و صفت <sup>۹</sup> من آنست که مرد <sup>۱۰</sup> دروغ پندارنده آنراست آن دوزخی که سعیر نام آنست و اینکه خود <sup>۱۱</sup> را بآن ساعت خوانده یک وجهش این تواند بود که هم چنانکه ساعت عبارتست از محشر خلق اولین و آخرین، در حقیقت من همچنین خلائق اولین و آخرین جمعند. وجهی دیگر آنکه چون «ساعت» وقت حضور جمع <sup>۱۲</sup> است نزد رب الارباب و هر که به من رسید صاحب حضور دائمی می‌شود و خود را حاضر در محشر <sup>۱۳</sup> خلائق اولین و آخرین می‌بیند پس من آن ساعتم. وجهی دیگر آنکه نقطه <sup>۱۴</sup> آخر دوائر نشئات منم. وجهی دیگر آنکه هم چنانکه در ساعت پنجاه هزار سال و مقدار یک نماز مساوی است، همچنین کلیه و جزئیته و قبض و بسط و طول و قصر همه از من مساویست که برزخ جمیع متقابلاتم پس ساعت حقیقی منم. و دیگر وجوه و تاویل هست که به اصطلاحات <sup>۱۵</sup> عربیت و تاویلات علماء موافق <sup>۱۶</sup> و مطابق است و بر صاحب فکر صائب مخفی نیست، والله اعلم.

- ۶- د: بر آنها و اتفاق.  
 ۷- رض: ابوالجنات.  
 ۸- د: که در ساعت.  
 ۹- رض: صفت آنست که.  
 ۱۰- رض: مرغ دروغ می‌اندازد پندارنده.  
 ۱۱- رض: اینکه علیاً به آن.  
 ۱۲- د: جمیع.  
 ۱۳- د: در محشر حقائق.  
 ۱۴- د: دایره دوائر منم.  
 ۱۵- رض: اصطلاح.  
 ۱۶- رض: علماء مطابق است.

و قال ﷺ: انا ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

بدان - ايدك الله واينا - که سورة فاتحه از قرآن عزيز به منزله تعيين اول است و باقى سور قرآنى تفصيل آن تعيين اول است و در اخبار آمده که جمیع قرآن در فاتحه است اکنون می فرماید: - ﷺ - که متحقق در اول مراتب تفصيل کلام الهی منم، همچنانکه در اول مراتب تفصيل علمی و وجودی، پس: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»، که اول تفصيل مندرجات کلمه مجمل ﴿الْم﴾<sup>۲</sup> است منم، همچنانکه در اجمال نقطه تحت الباء منم و خبر داده ام به راسخان که «العلم نقطة» پس ريب در من محال است که کتاب الله ناطقم و «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» وصف من است که «بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ» در شأن من بر زبان حق ترجمان وحی بنیان حضرت مصطفوی - ﷺ - جاری شده، پس کتاب جامع اسماء الهی و کمال گونی<sup>۳</sup> هم من حیث الحقیقة و هم من حیث الشخص منم، که آیات الهی و کمال گونی از نسخه من منظور اهل ایمان و ایقانت<sup>۴</sup>، والله اعلم.

و قال ﷺ: انا اسماء الله الحسنی التي امر الله ان يدعى بها.

اشارتست به کریمه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾<sup>۵</sup>، و به جامعیت آن حضرت تمام اسماء الهی را و تخلق باخلاق الله در نهایت جمع، یعنی کسیکه خدایتعالی را بمن بخواند بتوسل، گویا خدای را بتمام اسماء حسنی خوانده، که من

۱- اشاره است به آیه ۲ سوره بقره.

۲- سوره بقره، آیه ۱

۳- د: کمال گونی منم و همچنین من حیث.

۴- اعراف/۱۸۰.

۵- د: ایقان را.

در مقام جمع<sup>۱</sup> مظهر اسم اعظم<sup>۲</sup> جامع، و در محفل تفرقه مراتب جمیع اسماء حسنی، و در تحقق به حقایق آن به منزله علیم، و در تخلّق<sup>۳</sup> در نهایت حُب فرایض، و اینجا نکته شریفه‌ای است که چون عدد علم هویت ذاتیه را که یازده است با عدد اسماء که تسعه و تسعین است جمع کنند صدوده می‌شود مطابق عدد علی علیه السلام، و نکته اشرف آنکه فرموده: علیه السلام - «الالف یشار بها الى الذات الاحدیة». و الف که مسمای این اسم است به لام و فاء ظهور کرده و الف شده، پس لف مظهر اسم الف باشد که اشارتست بذات احدیت و عدد لف با علی علیه السلام مطابق است و دلالت بر مظهریت آن حضرت مر ذات احدیت را می‌کند<sup>۴</sup>، والله اعلم.

### و قال علیه السلام: انا النور الذی اقتبس منه موسى فهدی.

بیان ظهور حقیقت خودش علیه السلام که ولایت مطلقه است، به تعیین ولایت موسی علیه السلام می‌فرماید، چه سز اقتباس حضرت کلیم الله - علیه السلام - از آن نور که حقیقت مطلقه ولایت است تعیین آن نور است به خصوصیت موسی، و هدایت یافتن بعد از اقتباس نبی و رسول مبعوث شدن است و راه یافتن به حقیقت مطلقه نبوت مصطفوی و یکی از مظاهر کلیه شدن، والله اعلم.

### و قال علیه السلام: انا هادم القصور.

این هدم و فرود انداختن بحسب حقیقت چنانست که بقوت ولایت قصور انداخته، تعینات وجودی کونی را به ظهور حقیقه الحقایق درهم می‌شکند،

۲- ۵: جامع و در.  
۴- رض: «والله اعلم» را ندارد.

۱- رض: جمیع.  
۳- ۵: تحقق.



«بِحَيْثُ لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا»<sup>۱</sup> او بحسب شخصیت قصرهای لوازم بشریت و کوشکهای مقتضیات طبیعت تمام از بنیاد کننده بر باد فناء می‌دهد. و بحسب التفات و توجه، خوشه چینان خرمن ولایت خود را این قوت عطا می‌فرماید، والله اعلم.

### و قال ﷺ: انا مُخْرَجُ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْقُبُورِ.

اما بحسب اتحاد با حقیقت محمدی ﷺ مؤمنان امکانی<sup>۲</sup> را که از کفر امتناع باز آمده‌اند و ایمان<sup>۳</sup> قبول فیض وجود رحمانی دارند از قبور عدم ذاتی به فضای وجود بیرونی آورده بطریق توسط و اما بحسب تشخص فردی به دعوت و هدایت و تربیت مؤمنان ارواح را از قبور بشریت بیرون آورده به محشر ولایت و کمال رسانیده، والله اعلم.

### و قال ﷺ: انا الَّذِي عِنْدِي الْفِ كِتَابُ مِنَ الْاَنْبِيَاءِ.

در بیان کلیت و حیطة علم خود که به وراثت از مصداق علم الله محمد المصطفی (ﷺ) دارد، می‌فرماید که: نزد من است علم به جمیع کتب ادواری انبیاء و کتب وجودی ایشان و کتب عرفانی ایشان که همه مظاهر<sup>۴</sup> اسماء الله‌اند و کتب منزله بر ایشان و کتب اخبار ایشان و کتب سلوک و سیر در هزار مقام ایشان و کتب نسبت ایشان بحقیقت مطلقه ولایت و کتب نسبت ایشان به کلیت و جزئیت نبوت بطریق عموم و خصوص و کتب اختصاص ایشان<sup>۵</sup> به زمان و به قوم مخصوص، و

۱- طه/۱۰۸.

۲- رض: امکان.

۳- د: «ایمان» را ندارد.

۴- د: که همه اسماء مظاهر الهی‌اند.

۵- د: «به زمان» را ندارد.

على هذا القياس يعنى من علم مطلق و علم مجمل و علم مفصلم و ذكر عدد الف به جهت عدم قلت است نه بيان انحصار، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا المتكلم بكل لغة فى الدنيا .

پوشیده نماند که نزد عرفاء<sup>۱</sup> محقق هر عالمی را عالم جبروت و ملکوت و مثال و ملک<sup>۲</sup> دنیایی و آخرتی است، و افلاکی و طبایعی و بسایطی و مرکباتی و معدنی و نباتی و حیوانی و جنی و ملکی و انسانی و کاملان و ناقصان انس و جن و هم چنین باقی امور از لغت و ترکیب و حروف کلمات بر طبق این عالم، و علم به جمیع این عوالم و مافیها یک فرد حقیقی را است که حامل سر محمدی ﷺ است، و باقی کاملان را بحسب استعداد و کمال شخصی خود از آن فرد میراث می رسد و این از قوت ولایت علوی مرتضوی ﷺ عجیب نیست خصوصاً که<sup>۳</sup> جامعیت جفر کلی را محیط و عالم به اسرار از ترکیب حروفند بر وفق ترکیب وجود در جمیع نشئات، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا صاحب نوح و مُنجیه، انا صاحب ایوب المبتلى و مُنجیه و شافیه،<sup>۴</sup> انا صاحب یونس و مُنجیه .

بیان معیت خود با انبیاء می فرماید، بحسب حقیقت کلیه متحده یا مشخصه اش. یعنی آن سرّیکه با انبیاء بود که بقوت آن بار ابتلاء می کشیدند و به غلبه سلطنت آن نجات می یافتند حقیقت آن سرّ، حقیقت من بود که با انبیاء که بجهة من جمیع الجهات الکلیه و بمن و به حقیقت مطلقه من جمیع الجهات الکلیه

۱- رض: علماء.

۲- رض: مثال دنیائی.

۳- د: جامع است.

۴- رض: «و شافیه» را فاقد است.

و الجزئية متشخص و متعين است پس عين من است نه با من، و با انبياء معيت داشته نه عينيت، پس من از جهت حقيقت صاحب همه<sup>۱</sup> بوده ام « كفت مع الانبياء سرّاً » اشارت به اين معيت است و « صرت معى جهراً » كنایت از اين معيت است كه مر است<sup>۲</sup>.

و از اينجا است كه<sup>۳</sup> شيخ الاكمل قدوة المحققين الموحدين محى الدين ابن العربى براين رفته كه: « متشخص در آن تشخص معرّاً از تشخص است »، والله اعلم.

و قال ﷺ: انا اقمّت السموات السبع بنور ربّي و قدرته الكاملة.

چون سموات سبع الواح كه نفوس منطبعه اند بلکه به منزله ابدان ايشان و نفوس الواح عقولند و عقول صورت تأثير ائمه سبعة اسمائيه و ائمه سبعة حقايق اين جمله به ترتيب، پس از مرتبه تمكين و وقار خود ﷺ در تخلق به اسماء سبعة خبر مى دهد و «نور ربّي» اشاره تواند بود<sup>۴</sup> به اشراق انوار الوهيت، كه از روزنه هاي<sup>۵</sup> اسماء سبعة بر دل مباركش برسم ربوبيت كه مخصّص<sup>۶</sup> اشخاص است و «قدرته الكاملة» اشعار بر اينكه تمكين و وقار من ظهور اثر قدرت كامله او است - تعالى شأنه - و اينكه مشهور است كه آسمان به نفس كاملان درگرددش است و عالم بوجود انسان كامل برپا است به معنی آنستكه ايشان غايات و غرضند و اينكه مكمل اهل كمال امير المؤمنين الموقنين الموحدين ﷺ فرموده: بمعنی تصرف است و تأثير، زيرا كه همه تعينات حقيقت آن حضرتند، والله اعلم.

۱- د: بودم و گفتم.

۲- رض: «است» را ندارد.

۳- رض: «كه» را ندارد.

۴- رض: محض.

۵- رض: از روی نهاء اسماء.

۶- رض: «كه» را ندارد.

و قال ﷺ: انا الغفور الرحيم و ان عذابي هو العذاب الاليم<sup>۱</sup>.

تأویل این کلام بحسب ظاهر از روی تحقق و تخلق و مظهریت روشن است و به زبان اشارت تأویل توان نمود که غفر پوشش و رحم بخشش، پس می فرماید که: چون حقیقت ولایت<sup>۲</sup> مطلقه منم، پس بر جمیع مستعدان کمال گناه لوازم بشریت و مقتضیات طبیعت و وجوه خودی موهوم ایشان را می پوشم و پوشاننده امور منافی کمال و بخشنده که ۱ انسانی و خصوصیات تجلیات نورانی و لوازم آن<sup>۳</sup> منم، و عذاب من که عبارت است از بی بهره بودن از نسبت من و جهل و نادانی داشتن بشأن من، عذابی دردناک و سوزنده تر از همه عذابها است، زیرا که محرومی از نسبت من، محرومی از کمال مطلق است و کدام عذاب برابر این عذاب است. و پوشیده نخواهد بود که مقرر اهل ریاضت است که تا حضرت امیرالمؤمنین ﷺ را در خواب یا در غیبت یا در واقعه نبینند ایشان را فتح نمی شود و این لاشیء از سید محمد لار(ﷺ)<sup>۴</sup> شنید که گفت: در<sup>۵</sup> وقتیکه مرا شیخ به خلوت نشانند مدتی فتح نشد تا در واقعه دیدم که حضرت امیرالمؤمنین ﷺ آمدند و نئی از طلا در دست، یک سر آن را بر<sup>۶</sup> سینه من بر بالای دل نهادند و دهان مبارک خود بر سر<sup>۷</sup> دیگر آن نهاده چند نفس دمیدند مرا آغاز<sup>۸</sup> فتح شد | و از سید محمد سرمست شنیدم که گفت: مرا مدتی فتح نمی شد، شبی امیرالمؤمنین علی ﷺ را در خواب دیدم یا در واقعه، به بدنی در کمال بزرگی و قامتی در غایت بلندی که سر بالا باید کرد که روی مبارک آنحضرت را دید، آنگاه مرا بنیاد فتح شد |<sup>۹</sup> پس این معنی تأیید صورت تأویلی که کرده اند می نماید، والله اعلم.

۱- د: العذاب. ۲- د: حقیقت مطلقه.

۳- د: لوازم منم. ۴- رض: «لار» را ندارد.

۵- د: تشبیه در وقتیکه شیخ. ۶- رض: در.

۷- اصل بر سر آن دیگر. ۸- رض: بنیاد.

۹- عبارت داخل [ ] را ندارد.

و قال ﷺ: انا الذي<sup>۱</sup> بي اسلم ابراهيم الخليل لرب العالمين اقر  
بفضله.

تأویل الفاظ از اقتباس آیات قرآنی<sup>۲</sup> فرا گرفته بر همان تعین حقیقت مطلقه به  
تشخص ابراهیمی محمول می توان داشت، بلکه به لسان لطائف بیان واقفان اسرار  
ولایت تأویل، یحتمل که چنین فرا توان گرفت که چون در عالم انفس قلب به  
منزله ابراهیم است و مقرر قوم است که حضرت ابراهیم ﷺ اول کسی است که  
بتجلیات ذات از مرائی صفاتی اختصاص یافته شهود ذات مطلقه را در مرائی  
صفات می فرموده، می فرماید: علی<sup>۳</sup> - ﷺ - که منم آنکه ابراهیم قلبم از شرکت  
مرائی صفات در شهود به سلام تجلی ذاتی اطلاق اختصاص یافته و آینه روحم  
بشرف قبول تجلی ذاتی مشرف شده از آینه و شاهد و مشهود با من اثری و خبری  
نمانده چنانکه در نماز که معراج مؤمن است مناجاتم چنان بود در آن عروج که  
احساس شکافتن بدنم نبود، پس چون رب العالمین که رب عالم صفات و عالم  
اسماء و عالم افعال و عالم آثار است به تجلی ذاتی مشهود ابراهیم<sup>۴</sup> دلم شد و  
ابراهیم دلم بآن اسلام آورد که جمیع عوالم مرائی ذات رب العالمین دید بی اشتراک  
مرائی صفات و بدان متحقق شد و اقرار نمود<sup>۵</sup> که این سابقه فضل<sup>۶</sup> است که بدین  
تجلی اختصاص یافته و کس بر من سابق نیست، زیرا که این سر محمدیست ﷺ  
و حاصل آن منم و کمل ورثه را از من نصیب است، والله اعلم.

۱- د: «بی» را ندارد.  
۲- رض: فرقانی.  
۳- رض: علی التبی و علیه السلام.  
۴- ابراهیم دلم بآن اسلام آورد.  
۵- رض: و قرار نمود.  
۶- د: که فضل.

و قال ﷺ : انا عصاء الكليم و به آخذ بناصية الخلق اجمعين .

تواند بود که عصا قوت الهیه باشد که بدان قوت از انبیاء و اولیاء معجزات و خوارق عادات ظهور می یابد و چون همان قوت الهی اخذ نواصی جمیع خلق کرده از عدم بوجود آورده و انبیاء به همان قوت اخذ ناصیه مستعدان نسبی کرده در تحت طاعت و قبول دعوت درمی آورند و حضرت کلیم الله به همان قوت ظاهره از عصا اخذ ناصیه سحره قوم نمود پس می فرماید که: آن قوت ظاهره بصورت عصا منم، و به حقیقت خود اخذ ناصیه تمام خلق کرده ام چه حقیقت من عین قوت مطلقه الهیه است که در مراتب وجود انبیاء و اولیاء متعین بحسب خصوصیات قوت نبوت ایشان است، و چون نبوت حضرت کلیم الله را نسبت نباتی است لهذا در اخبار آمده: که در بهشت هیچکس را تخلیه نباشد مگر حضرت کلیم را، پس قوت معجزه ایشان از عصا که فرد نباتی است اختصاص یافته هم چنانکه از حضرت روح الله حیوانی است<sup>۱</sup> [ از این جهت قوت الهیه از ایشان بنفخ دم که خاصه حیوان است ] ظهور داشت و احیاء مؤتئی می نمود، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا الذي نظرت في عالم الملكوت<sup>۲</sup> فلم نجد غيري

شيء و قد غاب .

پوشیده نماناد که ترتیب این الفاظ بحسب ترکیب عربیت اغلاقی دارد اگر نسخه غلط نباشد، و نسخه دیگر نیز در وقت ترجمه نمودن یافت نشده،<sup>۳</sup> و اگر عزیزی اطلاع بر غلط نسخه یابد امیدوار است که اصلاح نماید، - واجره علی الله - اکنون عبارت « فلم نجد غير شيء و قد غاب » فعل است و مفعول مضاف مقدم بر

۲- د: الملكوت السموات.

۱- د: عبارت داخل [] را ندارد.

۳- رض: «نشد» را ندارد.

فاعل و شیء فاعل لم نجد و قد غاب حال از شیء و مفاد عبارت را مقدری ضرور است، یعنی منم آنکه نظر کردم به عالم ملکوت که اسم الحی ربّ آن عالم<sup>۱</sup> است یعنی مظهر اسم الحی که روح اعظم است که آدم آن عالم است منم، بدلیل اول ما خلق الله روحی یا روح نبیک یا جابر و اتحاد روحی میان محمد رسول الله ﷺ و میان من ثابت است و باقی افراد عالم ملکوت اعتبارات و تعینات روح اعظم اند. پس در عالم ملکوت همین من ناظرم چه ولایت نبی ملکوت نبوت اوست پس نمی یابد<sup>۲</sup> آنجا هیچ<sup>۳</sup> چیز غیر مرا و حال آنکه آن چیز<sup>۴</sup> آنجا هم غایب است یعنی وجدانش بواسطه عدمیت او است زیرا که ناظر در ملکوت غیر من نیست. لهذا من صاحب تاویلیم که ملکوت تنزیل است و اگر صاحب بصیرت پیکر مرا نگرد صورت عالم ملکوت را معاینه دریابد.

﴿وَتَرِيَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾<sup>۵</sup>، رحم الله الامام الهمام

ذاللبصيرة النافذة الشافعي المطلبی حيث انشد عن یقین :

لو انّ المرتضى ایدا محله لكان الخلق طراً سجداً له<sup>۶</sup>

و بسیاری از اکابر علماء و فقها که منکر یکی از خوشه چینان خرمن آن منبع ولایت - علیه السلام - بوده اند چون آن شخص را دیده اند بی اختیار سجده کرده اند و نسبت با حضرت سید محمد نوربخشی - رضی الله عنه - این معامله بیشتر<sup>۷</sup> به وقوع آمده از علماء، والله اعلم .

۱- رض: رب العالم.

۲- رض: نمی آید.

۳- رض: آنجا هیچ چیز، آنجا هم.

۴- د: آنجا همان است یعنی.

۵- اعراف/۱۹۸.

۶- د: لله.

۷- رض: بیشتر این معامله.

و قال ﷺ : انا الذي أحصى هذا الخلق و ان كثروا حتى أردتهم الى الله .

تأویل این کلام به زبان اشارت اعلام این است که در هر آن شانی از شئون کلیه الهیه متجلی است و آن کلی در مرآت روح صاحب آن زمان منطبق و بحسب جزئیات آن شأن افراد خلق در آن موجودند پس من در آن <sup>۱</sup> تجلی کلی که در آینه روح من منطبق است شماره آن جزئیات می بینم و معاینه من است که هر فرد از خلق مظهر کدام فرد از آن <sup>۲</sup> شأن کلی اند که مشهود من است و طریق نزول از فرد کلی شأن بر آن فرد جزئی خلق می دانم پس آن فرد را به همان طریق صعودش می بینم تا به مقام و الیه يرجع الامر کله، و کثرت افراد خلق حاجب این شهود من نیست و <sup>۳</sup> نمی شود چه عین شهود تجلی روح من است در مرآئی ارواح و اطلاع بر شئون آینه وجود که نقد وقت من است، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا الذي « ما يبدل القول لذي و ما أنا بضلام للعبيد »<sup>۴</sup>

خبر از تحقق خویش در حضرت حقیقه الحقایق می فرماید و می گوید: من آنم که قول من مبدل نمی شود، یعنی افراد موجودات که کلمات الله اند به نوعی که در حقیقت من که ام الكتاب است ثبت <sup>۵</sup> شده به همان نوع بر علم من که شخص حقیقت خویشم ثابت آمده و تبدیل بر آن محال است که، « لا تبدل لخلق الله »<sup>۶</sup> و قال عز من قائل عليم « و ان من شيء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر

۲- د: از شأن.

۴- اشاره است به آیه ۲۹ سوره ق.

۶- روم/۳۰.

۱- د: پس در تجلی از کلی در.

۳- د: شهود من نمی شود.

۵- رض: مثبت.



مَعْلُومٌ<sup>۱</sup> و این خزائن همان امّ‌الکتاب است و از پیش فرموده که: انا خازن علم الله، و امثال این.<sup>۲</sup> [پس بنا بر اقوال مذکوره علم بر احوال جمیع اقوال که حقائق بندگان است داشته باشد] پس هیچ فرد از مرتبه خویش درنگذرد و هیچ حکم را در غیر محل خود جاری نفرماید تا ظلم که وضع شیء است در غیر موضع خود لازم نیاید و این است<sup>۳</sup> مفاد حدیث شریف که: «حقّ دائر است با علی علیه السلام، حیث ما دار»، چه ظلم از جهل ناشی است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که: «الظلم ظلمات یوم القیمة» و تاریکی قیامت عین جهل است پس ظلم جهل است و از شخص عالم، جهل<sup>۴</sup> صادر نمی‌شود زیرا که شیء حامل ضد، خود نمی‌تواند بود پس او علیه السلام مطابق وجود است علماً و عیناً، والله اعلم.

وقال علیه السلام: انا ولیّ الله فی الارض و المفوض الیه امره و<sup>۵</sup> [حاکم] فی عباده.

تأویل کلام شریف آنستکه ولیّ خلیفه است و متولیّ احکام و از ارض، مراد زمین قابلیّات و استعدادات ممکنات می‌توان<sup>۶</sup> گرفت که مفاد کلام حقّ نظام این باشد که در اراضی استعدادات خلائق من متولّیم بولایت الله در اجرای احکام<sup>۷</sup> سعادت و شقاوت که، «و بك یا علی یهدی المهتدون» و تفویض امری که غایت ایجاد و مقصود وجود آنست بسوی من است زیرا که هرآینه<sup>۸</sup>، روح من محاذی آئینه روح حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است که آن آئینه محاذی تجلّی کلی است که غایت وجود است پس چون غایت ایجاد به من مفوض است

۱- عبارت داخل [] در نسخه رض نیست.

۲- د: از شخص علم و جهل.

۳- رض: می‌توان فرا گرفت.

۴- د: هرآینه روح من.

۱- حجر/۲۱.

۲- د: و این مفاد.

۳- رض: «واو» را ندارد.

۴- رض: احکام اجرای.

و غایت ایجاد مشتمل است بر جمیع احکام موجوداتی که مخلوق برای آن غایت اند.

پس حکم در بندگان از من باشد چه آنچه غایت ایجاد بندگانست به من<sup>۱</sup> تفویض شده و متولی است<sup>۲</sup> در زمین قابلیات بالضروره، و آن حاکم است در بندگان به همان دقیقه که موجب ربط ایشان شده با غایت ایجاد که علت خلق ایشانست، زیرا که این موجودات را چون به جهت غایتی ایجاد نموده اند، پس البته رابطه نسبت به میانه اینها و آن غایت متحقق است و حامل آن غایت علم به آن روابط دارد و بر موجب همان بر هر یک احکام جاری می دارد، والله اعلم.

و قال ﷺ: انا الذي دعوت السموات السبع بما فيهن فأجابوني فأمرتها فينتصبون لأمرى.

می فرماید ﷺ که: چون مفاتیح غیب که ائمه سبعة ذاتیه اند نزد من است بالتحقیق و التخلق سماوات سبع آثار<sup>۳</sup> ائمه اند پس مرا در آن آثار متحقق است و از آنجا که تخلق<sup>۴</sup> من است به أسماء سبعة خواندم آسمانهای هفت گانه را در تحت شهود و طاعت و تصرف خود در آوردم<sup>۵</sup> که در شهود من از وجود مغایر ممتاز خود گریخته در تحت وجود مطلق مشهود من مخفی شدند و به عین طاعت من از حضرت کلیت من<sup>۶</sup> مر معبود خود را ایشان طاعت<sup>۷</sup> معبود من کردند چه کلیت من شامل تمام افراد کلی و جزئی نشأه وجود است پس چون طاعت من معبود مرا از<sup>۸</sup> مقام کلیت من باشد تمام مندرجات کلیت من به عین طاعت من در مرتبه

۱- رض: به آن.

۲- رض: متولی است.

۳- د: آثاراند از برای آن ائمه پس مرا.

۴- د: تحقق.

۵- رض: خود که.

۶- د: و معبود.

۷- رض: طاعت من معبود من.

۸- د: مرا او از.

وجود جزئی خود طاعت معبود به موجب اطاعت اقتضاء کلیت من می‌کنند طوعاً، و این است مراد فأجابونی، و تصرف من در ایشان و فرمان‌برداری ایشان حکم مرا در قضیه ردّ شمس<sup>۱</sup> از مغرب بجای<sup>۲</sup> وقت عصر ظاهر است و اینست اجابت دعوت در تصرف و امر کردن او - عَلَيْهِ السَّلَامُ - و امثال آسمانها<sup>۳</sup> امر علی القدر<sup>۴</sup> آنجناب را و مخفی نماند که چون بعضی عقول که از عقال اعتقاد بقواعد فلسفه خلاص نشده‌اند در رَمَدُ<sup>۵</sup> طبیعت از دیده بصیرت ایشان بکحل الجواهر ایمان به مفاد قرآن زایل نشده قضایای مذکوره در شرع را که قواعد ناقصه ایشان مخالف آنست تاویل بر طبق معتقد خود می‌کنند و ضعفای اُمت به شومی آشنائی ایشان خلل را در ایمان تقلیدی خود راه داده و<sup>۶</sup> می‌دهند واجب است که به جهت ثبات این ضعفا چند کلمه صورت تحریر یابد.

بدان - ثَبِّكَ اللَّهُ<sup>۷</sup> و ایتانا - که دو امر ضروریست که ایمان خویش را بآن مستحکم دارند<sup>۸</sup> یکی آنکه آیه کریمه ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۹</sup> را به عموم خود اعتقاد کند و یقین داند که مُحال و ممتنع نزد خدای تعالی نمی‌باشد<sup>۱۰</sup>. و اینکه عقل بعضی از<sup>۱۱</sup> امور را حکم بر<sup>۱۲</sup> امتناع می‌کند از جهل است و لازم نیست که هرچه نزد عقل ممتنع باشد آن چیز نزد خدا ممتنع باشد زیرا که عقل یکی از مخلوقاتست و فعل خدای تعالی منزّه و مقدّس از تقیید<sup>۱۳</sup> به قوانین و قواعد این عقل ضعیف<sup>۱۴</sup> حادث است بلکه خدای تعالی از روی قدرت فَعَالٌ لَمَّا<sup>۱۵</sup> یشاء است نه آنکه مقید داشته فعل خود را به قواعد بنده ضعیف خود چه ایجاد عقل [وقتی شده که از عقل و

۱- د: در.

۳- د: آسمانها اعلی.

۴- رض: امر اعلی القدر را آنجناب بر او مخفی نماند.

۵- رض: مدّ.

۶- رض: راه می‌دهند.

۷- د: ایتدک الله تعالی و ایتانا.

۸- آل عمران/ ۲۹.

۹- رض: بعضی امور را.

۱۰- رض: مقدّس از نفسیه.

۱۱- رض: بما.

۱۲- د: «حکم بر» را ندارد.

۱۳- د: حادث ضعیف.

۱۴- رض: بجاى عصر.

۱۵- د: حادث ضعیف.

قواعد آن اثری و خبری جائی نبوده چنانچه حالاً فی الحقیقه نیز نیست و اگر ممتنع عقل ممتنع خدا بودی عقل [۱] حکم بر امتناع ممتنع چون کردی بی تعقل ممتنع خدا و حکم بر امتناع آن چون از عقل ممکن آید، فافهم .

و چون این یک امر دانسته شد امر ثانی که از ضروریات استحکام ایمان است اینست که سر آنکه قرآن مجید و سور آن مصدر به اسم شده <sup>۲</sup> که « بسم الله الرحمن الرحیم » باشد <sup>۳</sup> و در جمیع امور حسنه امر فرموده که ابتدا به بسمله نمایند همین است که ایجاد اشیاء به موجب اقتضاء اسماء الهی است و اسماء الهی تقاضای اظهار عالم ایجاد نموده اند و هر امر که وقوع می یابد در عالم وجود وقوع آن بوساطت اسمی است از اسماء الهی و اسماء در مرتبه متفاوتند چنانکه افعال اینطورند چه تفاوت <sup>۴</sup> افعال به موجب <sup>۵</sup> تفاوت اسماء است اکنون فعلی که در مرتبه اعلای <sup>۶</sup> از همه افعال است مثل ایجاد معدوم و اعدام موجود و احیا و اماته و خرق و التیام افلاک و امور ممتنع نزد عقل وقوع این قسم افعال به توسط اسم اعظم الهی است و انبیاء و اکابر اولیاء که امثال این خوارق و معجزات ظاهر می سازند ایشان عندالظاهر تحقق <sup>۷</sup> [ و ] تخلّق به اسم اعظم می نمایند چنانچه در کتب قوم مفصلاً مذکور است پس بعضی از امور مثل احضار تخت بلقیس از شهر <sup>۸</sup> سبا نزد حضرت سلیمان علیه السلام و ردّ شمس و امثال این به طریق ایجاد و اعدام می نمایند .

و این امر ایشان <sup>۹</sup> به توسط اسم اعظم و تخلّق بآن آسان <sup>۱۰</sup> می شود و فعل ایشان همین تخلّق است و تعلق همّت <sup>۱۱</sup> و باقی فعل حق است - تعالی شانه - و این

۱- د: عبارت داخل [ ] را فاقد است. ۲- رض: شد.

۳- رض «باشد» را ندارد و نسخه د: «واو» را فاقد است.

۴- رض: «اینطوراند» را ندارد. ۵- د: موجب.

۶- د: فعلی که در مرتبه از همه افعال اعلی مثل.

۷- [ و ] را ندارد. ۸- د: از سبا.

۹- د: این امر بر ایشان. ۱۰- د: تخلّق به آن است و به آن.

۱۱- تعلق است و باقی.

تخلّق<sup>۱</sup> و تعلق ایشان نیز به فعل حق است<sup>۲</sup> و چون این اعتقاد ثبوت یافت ایمان خلل نمی پذیرد و بتوفیقه<sup>۳</sup> تعالی می تواند که معاد که مفاد و - امرتها فینتصبون لامری - را چنین اخذ کنند که امر کردم سماوات را به احکام کیفیت ایجاد<sup>۴</sup> ایشان و احوال مندرجه در وجود و حرکات ایشان و - ما یکون منها الی یوم القیمة - پس بر طبق امر صدق من بر پای امثال و فرمانبری ایستاده اند چه میان علم من و وجود واقع تطابق کلی است، والله اعلم .

### و قال ﷺ : انا الذي بعثت النبيين والمرسلين .

تأویل این خبر حقیقت اثر آنست که<sup>۵</sup> تا انبیاء و مرسلین ﷺ حقیقت ولایت بر ایشان چنان غالب نیاید<sup>۶</sup> که از احکام و لوازم بشریت ایشان را مطلق سازد به نبوت مشرف نمی شوند پس ولایت مطلقه انبیاء یعنی مطلق از قیود<sup>۷</sup> و احکام و لوازم آن منشأ وصول به مقام نبوت است و مقرر<sup>۸</sup> است که تمام ولایت یا<sup>۹</sup> انبیاء افراد ولایت مطلقه از اطلاق و تقیید محمدیست ﷺ و این ولایت مطلقه محمدی ﷺ حقیقت کلیه علی بن ابیطالب است پس ولایت انبیاء که منشأ بعثت ایشان است رقایق حقیقت کلیه سرالانبیاء است و از اینجا ظاهر شد تأویل کلام و تواند بود که اصل کلام بعثت الانبیاء باشد<sup>۱۰</sup> [ ظاهر اینست که در این صورت موصول هم نباشد ]<sup>۱۱</sup> و به صیغه مصدر این به سیاق أقرب و أنسب است، والله اعلم .

- 
- ۱- رض: فعل حق است و آن تخلّق.  
 ۲- د: بتوفیق تعالی.  
 ۳- رض: آنست تا و نسخه د: آنستکه انبیاء دارد.  
 ۴- د: که آن را.  
 ۵- رض: به مقام نبوت است که تمام.  
 ۶- رض: مطلق از قیوم.  
 ۷- رض: «ولایت» را ندارد.  
 ۸- بعثت انبیاء.  
 ۹- عبارت داخل [ ] در نسخه اصل موجود نیست.

و قال ﷺ : انا الذي دعوت الشمس و القمر فأجابوني .

این کلام و امثال این از سابق و لاحق تفصیل بعد از اجمال است و تأویلش بر وجه تأویلات گذشته ظاهر خواه در آفاق و خواه در انفس که شمس و قمر کنایه است از روح و قلب خواه در نشئه انفس خواه در نشئات سابقه، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا فطرت العالمين .

می فرماید که: مطابقهٔ نسختین آفاقی و انفسی در من چنانست که غیب و شهادت و ملک و ملکوت و جبروت و سایر عوالم<sup>۱</sup> [من عین غیب و شهادت و ملک و ملکوت و جبروت و سایر عوالم آفاقی و انفسی است] که هر که فطرت مرا بشناسد تمام عالم را شناخته باشد و هر که خواهد که فطرت مرا بشناسد باید که فطرت تمام عوالم آفاقی را بشناسد و در بعضی روایات<sup>۲</sup> آمده از صاحب ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۳</sup> که فرمود: «يا على ما عرف الله حق المعرفة إلا انا و انت و ما عرفنى حق المعرفة إلا الله و انت و ما عرفك حق المعرفة إلا الله و انا».

و بنابراین خبر حقیقت اثر دست ادراک از فتراک آرزوی معرفت ایشان کوتاه است و بنابر حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» - کما قال ﷺ: - شناخت خود را که این مرتبه باشد از هزاران هزار یکی بآن نرسد شناخت این خلاصه که آن وجود که را یا تو رامکن باشد - صلوات الله وسلامه عليهم و على ذريتهم اجمعين - و

۱- عبارت داخل [] در نسخه اصل موجود نیست.

۲- د: در بعضی از آیات.

۳- التجم ۳/ - ۴.

۴- رض: ما عرفنى من المعرفة.

دیگر تاویلات ظاهر از تأویل صافی است مر این کلام را، والله اعلم .

### وقال ﷺ: انا داحی الارضین و عالم بالأقالیم .

می فرماید که: من به حقیقت شخصیت خود در این نشئه باحقیقت مطلقه خود در جمیع نشأت گستراننده زمینهای استعداد ممکناتم چه استعداد من استعداد مطلق و ماده جمیع استعدادات<sup>۱</sup> است بدلیل آنکه بحسب قبول فیض وجود استعداد هر فرد نمایان می شود و جهت قبول فیض در هر قابل رقیقه<sup>۲</sup> ایست از حقیقت ولایت مطلقه که حقیقت من است و من دانایم به اقالیم سبعة<sup>۳</sup> که ساکن<sup>۴</sup> مظاهرائمه سبعة اند چه آن ائمه نزد من اند تخلقاً و تحقّقاً پس مظاهر هر یک را علماً و عیناً و تخلقاً و تحقّقاً می شناسم اجمالاً عند غلبه البشریّه و تفصیلاً عند غلبة الجذبة الالهیّة، والله اعلم .

### وقال ﷺ: انا امرالله و الروح .

می فرماید ﷺ که: من صورت امر مطلق إلهیم که بدان ایجاد ممکنات از عدم نموده و باز بروح اعظم متعین داشته چنانچه می فرماید - عزّ من قائل علیم - ﴿وَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾<sup>۵</sup> پس عالم امر که عالم ملکوت است به انواع مخلوقات آن عالم از ارواح و عقول و نفوس و عوالم معانی و غیرها بدان امر که اصل روح است تربیت وجودی یافته، پس به تدبیر و مشیت الهی آن امر از عوالم مثال و طبیعت و مایثبعها به سموات از راه انوار کواکب رسیده و از

۱- رض: ماده جمیع استعداد است.

۲- رض: رقیقه است.

۳- د: که ساکن.

۴- رض: اقالیم که.

۵- اسراء/ ۸۵.

آنجا به زمین نزول کرده بعد از اتمام تدبیر<sup>۱</sup> عروج نموده دایره‌ای از دوایر آثار آسمانی تحقق یافته که ﴿يُذَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ﴾ (الآية) <sup>۲</sup>.

و چون فرد اکمل از افراد مظاهر آن امر، روح است که ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾<sup>۳</sup> همان را اختصاص بذكر فرموده و خلاصه کلام افاده تحقق آن حضرت می‌نماید من حیث الاتحاد<sup>۴</sup> در مرتبه فیض نخستین و عموم آن و تعیین آن در مراتب کلیه و جزئیته، والله اعلم.

وقال ﷺ: انا الذي قال الله لنبيه: ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾<sup>۵</sup>.

می‌فرماید ﷺ که: منم آنکه در این امر که در آیه مذکوره است شریکم و بمن لفظ امر تشبیه<sup>۶</sup> نازل شده که القیا بیندازید ای محمد و علی علیهما السلام در تجلیات نوری جمالی دورات حقیقت خود در جهنم که مکان خالی از نور است و جای مظاهر جهل و خلاف همه<sup>۷</sup> پوشندگان حق را و کفران کنندگان نعمت هدایت را که از روی عناد در راه<sup>۸</sup> ضلالت افتاده‌اند و چهره حق را که از شما تابان است به ستر عناد خود می‌پوشانند.

پس به ظهور حقیقت خود در تمام مظاهر به اظهار و اشراق نور خویش بر تمام زجاجات قوابل بالقوه همه را بالفعل سازید تا به شما مظاهر جمال صعود به جنات کنند،<sup>۹</sup> و مظاهر جلال به جهنم افتند که اگر دعوت محمدی صلوات الله علیه ظهور ننماید

۱- رض: تدبیر.  
 ۲- سجده ۵/  
 ۳- نیا/۳۸.  
 ۴- من حیث الایجاد.  
 ۵- اشاره است به آیه ۲۴ سوره ق.  
 ۶- رض: وارد شده.  
 ۷- د: هر پوشندگان حق.  
 ۸- رض: راه خلاف.  
 ۹- رض: به جنات کننده مظاهر جلال.



حمزه و ابوجهل در تساوی نسبت مقید مانند، لکن به اشراق نور دعوت حمزه به معراج شهادت صعود به جنت کند و سیدالشهدا باشد، و ابوجهل به جهل<sup>۱</sup> کفر و عناد به جهنم ساقط شود و فرعون هذه الأمة باشد، و سرّ تشبیه حدیث: <sup>۲</sup> «انا المنذر و علی الهادی و بك یا علی یهتدی المهتدون»، بیان فرموده، والله اعلم<sup>۳</sup>.

و قال ﷺ: انا الذي ارسيت الجبال و بسطت الارضين، انا مخرج العيون و منبت الزروع<sup>۴</sup> و مغرس الأشجار و مخرج الثمار.

این فقرات با بعضی<sup>۵</sup> از فقرات که از عقب اینها مذکور است تمام تفصیل انا امرالله است. تاویلش این که منم آنکه کوههای اعیان امکانی در مراتب علمی و عینی به وساطت<sup>۶</sup> رقیقه حقیقت من قبول انواع فیض نموده بلند و مرتفع به من شده و زمین استعدادات قوایل به من گسترده آمد و من بیرون آورنده چشمهای استعداد همه ام از قوه بفعل و رویاننده تخم کمال همه ام و درخت کمالات هر مرتبه بمن<sup>۷</sup> نشانده می شود و میوه اش به من از شکوفه و پوست غیب<sup>۸</sup> و بطون بر شاخسار شهادت و ظهور نمایان می گردد، چه تعینات و مجالی حقیقت من اند<sup>۹</sup>. و در تمام مراتب و عوالم وجودی نسبت من با موجودات آن مراتب و عوالم<sup>۱۰</sup> همین است خواه عینی یا<sup>۱۱</sup> صوری یا معنوی یا مفارق یا مادی یا جوهری یا عرضی یا قدسی یا حسی یا ملکی یا انسی یا عقلی یا نفسی یا آفاقی یا انفسی، زیرا که همه<sup>۱۲</sup> بر یکدیگر منطبق افتاده اند. و قال: - جلّ و علا - ﴿يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ

۱- رض: به خیل کفر و عناد.  
 ۲- رض: «والله اعلم» را ندارد.  
 ۳- رض: با بعضی فقرات.  
 ۴- رض: بمن نشاء می شود.  
 ۵- رض: مجالی حقیقه من اند.  
 ۶- رض: خواه عینی یا صوری.  
 ۷- رض: سرّ صرت انا المنذر.  
 ۸- رض: منبت الزروع.  
 ۹- د: بواسطه.  
 ۱۰- رض: پوست بطون.  
 ۱۱- د: مراتب و عوالم غیبت خواه غیبی.  
 ۱۲- رض: زیرا که همه پرتو یکدیگر.

## نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ ﴿١﴾

و تفاوت از مراتب نه از ذی مرتبه و در تمام مراتب رقیقه ولایت من واسطه قبول فیض وجود در آن مرتبه است چنانچه حضرت رسول ﷺ خبر داده که حقّ علی علیه السلام بر این امت چون حقّ پدر است بر فرزندان، پس نسبت حقیقت من در عوالم اربعه با افراد، عوالم نسبت واحد عددیست با مراتب آحاد و عشرات و مئات وألوف، فافهم، والله اعلم.

وقال عليه السلام: انا الذي أقدر اقواتها و منزل المطر و مسمع الرعد و مُسْرِقِ البرق.

می فرماید علیه السلام که: تعیین و تقدیر زروع و اشجار و آثار امکانی و مراتب علم و عین و بساطت و ترکیب و آفاق و انفس و لطیف و کثیف و کمال و نقص به من مفوض است چه امهات حقایق که اسماء اربعه اند و اصل<sup>۲</sup> طبایع و عناصر نزد من است پس قوام و قیام و ما یحتاج الیه الوجود والبقاء همه کمیت<sup>۳</sup> و کیفیت و لوازم نشأت و مراتب همه در علم من بواسطه اسماء اربعه موزون و مقدر است و باران امدادات<sup>۴</sup> فیوضات ربانی از سحاب آسمانی و تأثیرات نفحات الهی و تأییدات غیبی<sup>۵</sup> به وساطت<sup>۶</sup> حقیقت من بهم رسیده و می رسد و من واسطه اصطکاکات<sup>۷</sup> نسبتین فاعلیت و قابلیت که اواز رعد وجود اثر از آن چون حصول نتیجه از اصطکاک مقدمتین به گوش زبان می رسد و برق طلب وصول به کمال استعدادی همه را از آفاق قابلیات بذریعه من می درخشد، والله اعلم.

۲- د: واصل مراتب اربعه و طبایع.

۴- رض: فیوض.

۶- د: غیبی و ساطت.

۱- رعد/۴.

۳- کیفیت و کمیت.

۵- رض: عینی.

۷- رض: اصطکاک.

وقال عليه السلام: انا مضيئ الشمس و مطلع القمر و منشيء النجوم،  
انا منشيء جوارى الفلك فى البحور.

این نور بخش عیون اعیان عرفاء موحدین - سلام الله تعالى علیه - خبر حقیقت خود در مراتب ثلاثه اطلاق و عموم و خصوص می فرماید که: من تابان دارنده آفتاب اطلاق و روشن سازنده شمس<sup>۱</sup> ذاتم از اوج تعیین<sup>۲</sup> اولی و برزخ تجلی جمالی و جلالی هم بحسب غایت و هم به موجب مظهریت در درجه اول از تمام بروج افلاک مراتب وجود و طالع و سازنده قمر حقیقت امکانیه که عبارتست از عموم قبول که در فیض نخستین مندرج است منم، چه مقصود بالذات از تجلی کلی که غایت مراتب<sup>۳</sup> اظهار هر نشأه است و سر محمدی صلی الله علیه و آله آن نشأه همین است که از آینه حقیقت شخصیت من در جلوه است و روح من حامل آنست و در سایر افراد پرتو انداخته بالتبع، و انشاء نجوم قابلیات پرتو آن تجلی از آفاق و انفس مستعد آن افراد نوعی را موجب و واسطه و منشأ منم.

و کشتیهای توحید مشحون به اسرار دریاهای استعدادات<sup>۴</sup> امکانی از من روان و ساری شده و تاجر<sup>۵</sup> وجود بر آن کشتی از اهداف قلوب اولیاء لعالی معرفت در سلک ظهور می کشد و از معادن صدور جواهر علوم به خزانه می فرستد و از سواحل تشخصات امتعه تجلیات جلال و جمال تحصیل می نماید و اینها همه نسبت و اضافات حقیقت مطلقه ولایت است که در ادوار و نشئات به تشخص علی بن ابیطالب علیه السلام به حقیقتها ظاهر و متعین است، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ»<sup>۶</sup> والله اعلم.

۱- رض: شمع ذات.

۲- رض: یقین اولی.

۳- رض: غایت اظهار.

۴- رض: استعداد.

۵- د: وجود و تاجر آن.

۶- ق/۳۷.

و قال ﷺ: انا الذي اقوم الساعة، انا الذي ان امت فلم امت و ان قتلت فلم اقتل.

می فرماید - ﷺ - که: منم آن فردی که در قیامت حقیقی برمی خیزم و قیامات ادوار [ ی ] عظمی و کبری و وسطی و صغری که در عوالم اربعه می شود، فرد اول نزد انتقال آن نشأة منم، که در نشأة لاحق بظهور حقیقت خود قائم اولاً و بالذات و مراد از قیامت حقیقی<sup>۱</sup> آن قیامت جامعه میان قیامتها است که از افراد کمل اولیا در هر آن ظهور انفسی دارد و بعد از اتمام دوره عظمی ظهور آفاقی می یابد و دریافت آن بسیار عزیز و نادر است و می فرماید: ﷺ که من آنم که اگر مرا بمیرانند نمی میرم و اگر مرا بکشند کشته نمی شوم زیرا که حیات ساری در مجاری عوالم اربعه منبعثی از حقیقت من است و من عین آن حیاتم و شیء قبول ضد خود نمی کند.

و در حق تابعان منتسبان وارد است که، ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾<sup>۲</sup>، - والمؤمنون لا يموتون الحديث - پس من عین وجود عام و حیات ساریم و مرا موت و قتل ممتع باشد، والله اعلم.

و قال ﷺ: انا الذي أعلم ما يحدث أنا بعد أن و ساعة بعد ساعة، انا الذي أعلم خطرات القلوب و لمح العيون «و ما تخفي الصدور»<sup>۳</sup>

بیان تفصیل کلیت خویش در نشأة شخصی عنصری می فرماید و هرگاه که از قطرات بحر او این اشراف و کلیه بظهور آید و خبر از حال خویش دهند. چنانکه منقول است از شبلی «ﷺ» که گفت: اگر در شب تیره ظلمانی اثر قدم موری که بر

۲- آل عمران/۱۶۹.

۱- رض: مراد از آن قیامت آن قیامت.

۳- اشاره است به آیه ۴۰ سوره غافر.

بالای سنگ سیاه سخت رود از من پوشیده ماند<sup>۱</sup> دانم که از مرتبه خود نازل شده‌ام. پس اگر از محیط علم و عرفان این رشحه به ساحل رسد چه شگفت، و سر این آنستکه هر کامل که آینه وجود شد و با علم اتحاد کلی یافت همه دلها دل اوست و همه خاطرها خاطر او، تمام حواس مشاعر او، و همیشه در برابر عالم آینه‌دار است و هرچه در عالم می‌گذرد در او منطبق است و ظاهر و باطن و دنیا و آخرت و غیب و شهادت نزد او یکسان است و این دولت موهبتی<sup>۲</sup> است نه کسبی، و از خزانه ﴿وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾<sup>۳</sup> بهرکسی که خواهند می‌دهند و خزانه‌دار این نقود و جواهر در هر مرتبه و نشأة نیست مگر علی بن ابیطالب - علیه جمیع<sup>۴</sup> سلام النشأت والدورات - و بشنو که ابن عباس - رضی الله عنه - در هر آسمانی<sup>۵</sup> و زمینی از مکه<sup>۶</sup> محمدی خبر می‌دهد - صلوات الله و سلامه<sup>۷</sup> علی نبینا و آله اینما کانوا او حیثما کانوا و حَسْبَمَا کانوا و علی جمیع اخوانه من التَّبیِّین و اصحابه اجمعین - .

اکنون می‌فرماید که: من آن کسم که می‌دانم هر شأن حادث در آن حاضر از تجلیات کدام اسم است از اسماء الهی و سلطنت و غلبه از کدام اسم است و انطباق آن شأن متجلی در هر آن در آئینه‌های اعیان موجودات کلیاً و جزئياً می‌دانم و بر علم من پوشیده نیست که آن شأن از مرکز ظهور تجلی خود بر دلها و خواطر چه پرتوی می‌اندازد بحسب قابلیت آن مظاهر و در هر شیء چه اثر از تجلی آن حاصل می‌شود و موجب کدام تجلی لاحق می‌گردد و خطرات القلوب و لمح العیون و مخفیات الصدور چون تمام در تحت اثر آن شأن مندرجست پس همه بر من ظاهر باشد، هم از جهت مشاهده آن شأن و هم از ظهور و حضور مظاهر آن شأن نزد علم من، والله اعلم .

۱- رض: نماند. ۲- رض: وهبی.

۳- طه/۴۱.

۴- د: ابیطالب رضی الله عنه آن نشأت علیه جمیع النشأت سلام و عاری از کدورات است.

۵- رض: و در هر زمینی. ۶- رض: و محمدی ابن عباس.

۷- د: و سلامه علیه علی نبینا محمد و آله.

و قال ﷺ : انا صلوة المؤمنین و زکوتهم و حجهم و جهادهم .

چون بیان اصلیت خود من حیث الحقیقة نسبت به موجودات فرموده هم چنین بیان می فرماید: که اصل حقیقت عبادات منم، زیرا که صلوة انسان عبارتست بحسب جامعیت او مر عبادات انواع عالم را، پس یکی از مظاهر انسان کامل به موجب نسبت جامعیت نماز است از این جهت می فرماید ﷺ که من نماز مؤمنانم، یعنی نماز اثر جامعیت من است که بصورت عبادت در مؤمنان ظهور می نماید.

و من زکوة ایشانم که مال و استعداد و سرمایه قابلیت ایشان از فضلات لوازم بشری و مقتضیات نفس پاک و طیب به اثر ولایت من و اقتضای قول و فعل من می شود و حج ایشانم که مقصد اصلی از توجه حقایق ایشان از مواظن عدم به کعبه وجود آنستکه به استلام حجرالاسود حرم دل من مشرف شوند و طواف احوال من کنند تا از ذنوب خودی پاک شده " کیوم ولدته امه " دائره کمال خود تمام نمایند . و جهاد ایشانم که مقاتله ایشان با نفس<sup>۱</sup> و شیطان بحسب ظهور اثر قوت ولایت من است در دل<sup>۲</sup> ایشان و اینکه همین چهار عبارت ذکر فرموده مراد حصر نیست چه همه افعال و اقوال و احوال حُسن را به آن جناب ولایت مآب<sup>۳</sup> همین انتساب است که واسطه قبول فیض و حصول آنها رقیقه حقیقت ولایت او است ﷺ، بلکه چون اهم و افضل عبادات بودند به عموم اثر ذکر فرموده و سرّ تخصیص اینستکه این چهار عمل را با سایر اعمال نسبت ائمه اربعه اسمائیه است به اسماء چه نماز بمنزله اسم العلیم است و زکوة بمنزله اسم القدیر و حج بمنزله اسم المرید و جهاد بمنزله اسم الحی .

۲-د: و نزول ایشان.

۱-د: با شیطان نفس.

۳-د: به آنجناب همین.

باز از این چهار عمل دو غیبی است و دو شهادتی و از هر دو یکی لازم است و یکی متعدی، والله اعلم.

و قال ﷺ: انا الناقدور الذي قال الله تعالى: ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾<sup>۱</sup> و انا صاحب النشر الاول و الآخر، انا اول ما خلق الله نوري و انا و علي من نور واحد.

در این فقرات معرفت آیات دو اشاره کلیه فرموده - ﷺ - یکی آنکه حقیقه الحقایق و عماد تعیین اول و نفس الرحمن و وجوه مطلق و فیض نخستین و صور و ناقور حقیقی و جنس الاجناس و امثال این، تمام اسامی حقیقت اوست، اشاره دویم آنکه حقیقت او عین حقیقت محمدی است و روح شخصی او عین روح شخصی محمدیست و ماده جسمی او عین ماده جسمی محمدی و به تشخص عرضی ممتاز از یکدیگر - صلوات الله و سلامه علیهما و علی آلهما و صحبهما کلما ذکرهما الذاکرون و کلما غفل عن ذکرهما الغافلون - .

و دلیل این معنی احادیث نبوی است یکی اتحاد نور که در اینجا ذکر فرموده در مرتبه حقیقی است و دیگر «شجرة واحدة» که در حدیث مشهور است روح شخصی است بقرینه «و الناس من اشجار شتی» و ماده جسمی از «لحمك لحمی و دمك دمی» مستفاد است.

و عینیت مطلقه را کریمه آیه مباهله به عبارت «أنفسنا شاهد عدل»، اکنون می فرماید - ﷺ - که: حقیقت ناقور که بنقرات آن اموات برانگیخته می شوند منم که<sup>۲</sup> بنفس من که نفس الرحمان اموات و قوالب قوالب امکانی از قبور عدم به صدای صلاهی من برانگیخته شده اند و به محشر وجود جمع آمده و صاحب نشر<sup>۳</sup> اول هر

۲- د: منم که به من.

۱- مدثر/۸

۳- د: «نشر» را ندارد.

نشأة و انتقال منشر دیگر منم و همچنین نشور هر مقدم و مؤخر به من مفوض است و من صاحب آنم که بدون آنکه حقیقت من واسطه باشد نشوری نمی شود .  
 و این نه بطریق دعوی تقدم است بر محمد رسول الله ﷺ ، چه به موجب نص - کلام مجید - تقدم شیء بر نفس لازم می آید، بلکه بیان اتحاد حقیقت است تا به حدیکه قایل « اول ما خلق الله نوری » منم و قائل « انا و علی من نور واحد » منم و آن علی که با من متحد بالنور است محمد است و تواند بود که مراد بنشر اول نشر<sup>۱</sup> ایجادی باشد و بنشر اخر نشر قیامت عظمی که یوم النشور است و نشر کبری و وسطی و صغری در آن مندرج است و تواند بود که نشر اول، اول هر نشأة و آخر همان نشأة مراد باشد و تواند بود که مراد نقطه اول و آخر هر دائره کمال فردی باشد یا نوعی یا جنسی و دیگر احتمالات دارد، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا صاحب الكواكب و مُزِيل الدُّوَل ، انا الَّذِي هُوَ  
 صاحب الزلازل و الرَّجفة ، انا صاحب المنایا و صاحب البلیایا و  
 فصل الخطاب .

تفصیل مجملی است که در اول خطبه فرموده است: " انا الَّذِي عندي مفاتيح الغیب " می فرماید که: چون کواکب آثار اسماء سبعه اند که مفاتيح غیب و ائمه اند و آن اسماء نزد من است هم از روی تخلّق و هم از جهت اشتمال حقیقت من آنرا، پس من صاحب کواکبم . یعنی در ظهور آثار اسماء از ایشان وهم به معیت من آثار اسمائی اند پس ازاله دولت جمالی لطفی و تلبس به تأثیرات جلالی که مستند بر ادوار کواکب است آن نسبت به من دارد از روی حقیقت .

و هر اثری که از عالم علوی از سفلیات ظاهر می شود همه به استصحاب و

۱- د: مراد به نشر اول، اول هر نشأة.



علیت من است پس زلزله که در نشأة جزئی انسانی زمین استعدادش را می لرزاند و کوه قابلیتتش را می شکافد تا به ینابیع معارف و علوم و معادن حکم و حقایق ظاهر می شود و هم چنین در نشأة کلی مراتب و نشئات که بر همین منوال واقع است تمام به معیت و آیت من است .

و رجفها و منایا که هلاکها است خواه در روز "لمن الملك" و خواه در باقی ایام الهی و ربّانی و ملکوتی و مثالی و دورات مذکور است در همین حکم اندراج من اند و چون خبر از مرتبة ولایت خویش می فرماید و ولایت را توحید و احدیت و جلال و قهر و قیامات غالبست منتسب امور جلالی را ذکر فرموده تا بهمین مرتبه مقید در توهم نیاید به مرتبة اطلاق و برزخیت خود نیز اشاره کرد که من صاحب فصل الخطابیم که فرق و امتیاز میان ادوار جمالی و جلالی و تمام افراد متقابلین از من است .

و قال ﷺ : انا صاحب ارم ذات العماد، التي لم يخلق مثلها في البلاد و نازلها بما فيها و انا المنفق البازل بما فيها .

نزد متتبعات تواریخ و اخبار و آثار و حکایت، ارم عماد و روضه او مشهور است و در تفاسیر و قصص مسطور، که آن بلده مخلوق خدای تعالی در وسط بلاد عالم بوده و سیصد و شصت دروازه<sup>۱</sup> داشته و فاصله میان<sup>۲</sup> هر دری تا دروازه دیگر یک ماه راه بوده و در آن بلده عجایب و غرایب و لطائف از حصر بیرون بوده<sup>۳</sup> و عاد اول که او ارم ابن عوص بن ارم ابن سام ابن نوح - ﷺ - است آنرا معمود داشته و روضه ای عظیم آنجا ساخته در مدت چهارصد سال، و حالا آن مختفی و نهان است از نظر خلق و در زمان حضرت مهدی - ﷺ - ظاهر خواهد شد و آنچه در آن

۲- رض: میان دری تا دری یک ماه.

۱- ۵: در دروازه.

۳- رض: عاد ارم ابن.

روضه است از جواهر همه را انفاق و بذل خواهد نمود، اکنون می فرماید که: صاحب ارم مذکور که در وسط عالم ملک بود. منم زیرا که من برزخ البرازخم و هر جا در<sup>۱</sup> هر نشأة که برزخی است آن ظهور برزخیت حقیقی من است و برزخ اولی که میانه واجب و ممکن در وجود و عدم و غیب و شهادتست و باز میانه<sup>۲</sup> هاهوت و ناسوت و لاهوت و همچنین برازخ تمام عوالم همه تعینات برزخ اطلاق من است و منشأ تمام برزخها اطلاق ولایت من است، که اعتدال حقیقی تمام مراتب کلی و جزئی وجود است و چون در مظهر اول برزخیت من که یک نامش قلم اعلی است سیصد و شصت دندان است، پس در فلک الافلاک که برزخ مثال و جسم است سیصد و شصت درجه است و در آن ارم سیصد و شصت در بوده و این عدد به شماره تصرفات کلیه ائمه اربعه است در نور اسم که سدّ نه‌اند و مراد از کلمه «و نازلها» شاید که این باشد که به موجب اتحاد حقیقت من با حقیقت محمد رسول الله ﷺ این برزخیت اختصاص به من دارد چون اختصاص مقام محمود به حضرت حبیب الله، و اعاده لفظ انا در کلام «و انا المنفق» افاده همین اختصاص بنا بر قواعد عربیت، یعنی آن جواهر غیبی و عجائب و غرائب و لطائف و معارف لاریبی که در همه برازخ ایجاد یافته، «و عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمًا يَسْمَعُونَهَا»<sup>۳</sup> نفقه کننده آن منم و بذل به ارباب استعداد ذاتی که استحقاق تربیت<sup>۴</sup> است، به من مفوض است و در آخر الزمان فرزندان مهدی موعود - ﷺ - انفاق و بذل آنرا به نیابت من متصدی است هم بصورت و هم به حقیقت، والله اعلم.

۱- د: هر جا که در نشأة که برزخیت ظهور برزخیت حقیقی.

۲- د: میانه ناسوت و لاهوت.

۳- اعراف/۴۶.

۴- رض: تربیت این امت به من.

و قال ﷺ : انا الذي اهلكت الجبارين و الفراعنة المتقدمين  
بسيفى ذى الفقار .

چون جبارره و فراعنه تمام به توجه و دعاء انبياء هلاک شده اند، بطريق اظهار  
معجزه از طرف ولايت انبيا است و ولايت انبيا سرّ على بن ابيطالب ﷺ و تعين  
حقيقت اوست چنانکه مکرراً ذکر شده .

پس على بن ابيطالب ﷺ هلاک کننده آن جبارره و فراعنه باشد که «كنت مع  
الانبياء سرّاً» و چون صورت اين معنى حقيقت واصل است نه مجاز و فرع،  
می فرماید ﷺ که: بسيف حقيقت خود آنها را هلاک می کردم که آن سيف دو فقره  
داشت جمالی و جلالی .

که فقره جمالش منشأ نبوت انبياء است و فقره جلالش منشأ ولايت اولياء.<sup>۱</sup>  
پس فى الحقيقه انبياء به ظهور تعين حقيقت من که عين حقيقت محمد يست ﷺ -  
ظاهراند، پس منم که در مرائى ايشان منطبعم و از آن ساطع، پس ظاهر از ايشان  
عين ظاهر از من است و آن فقره و دو شاخ حقيقت من، يکى از صلب عبد الله  
سربرآورد و يکى از صلب ابى طالب، چنانکه کریمه «انفسنا و انفسکم»<sup>۲</sup> تلويح  
نموده .

و قال ﷺ : انا الذي حملت النوح في السفينة التي عملها ، انا الذي انجيت ابراهيم من نار نمرود و مونسه ، و انا مونس يوسف الصديق في الجب و مخرجه ، انا صاحب موسى و الخضر و معلمها .

تأویل این فقرات از تأویلات گذشته ظاهر است و اشعاری دیگر در تأویل آنکه می فرماید که: منم آنکس که برداشته ام نوح روح را در کشتی بدن .  
 آن کشتی که نوح آن را ساخته چه در این نشأة که بدن به صفات روح مشخص است چنانچه از علم قیافه ظاهر است « و نحن معاشر الانبياء ارواحنا اشباحنا و اشباحنا ارواحنا » . و چه در نشأة قیامت که روح به صورت علم و بدن بصورت عمل برمی خیزد و حشر می شود، پس حامل ارواح در سفن ابدان منم، هم بطریق غایت و هم بر وجه آلیت و منم که ابراهیم<sup>۱</sup> دل را از آتش نفس و شهوت و غضب نجات می دهم و مونس اویم که به لوازم فیضان انوار ولایت بروح و ریحانش می رسانم و منم که یوسف عقل را به معارف علوم خود انس می دهم و به حبل اعمال از چاه طبیعت بیرون می آورم و من تعلیم دهنده و مصاحب موسی و خضرم - ﷺ - ، از یک طرف به غلبه نور نبوت و از طرف دیگر به غلبه نور ولایت، چه حقیقت من برزخ این دو طرف است، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا منشأ الملكوت في الكون

و نسخة منشيء هم اگر یافت<sup>۲</sup> شود درست است. می فرماید که کریمه:  
 ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۳</sup> ، اثبات ملکوت<sup>۴</sup> برای هر ذره ای از

۲- رض: شود می فرماید.  
 ۳- ۵: «ملکوت» را ندارد.

۱- رض: «دل» را ندارد.  
 ۳- یس/۸۳.

موجودات می‌نماید و من انشاء کننده و ظاهر سازنده ملکوتی یا منشأ محل ظهور ملکوت افراد عالم کون و وجودم که عالم شهادت است. یعنی حیات ملکوتی از من سریان در قوالب استعدادات دارد، زیرا که ظهور انوار ملکوت که مبادی ولایت است پرتو نور من است و آفتاب ولایت من از روزنهای قلوب افراد<sup>۱</sup> در آن تافته خلوتخانه استعداد را بحسب وسعت قابلیت روشن دارد.

و قال ﷺ: انا الباریء، انا المصوّر فی الأرحام.

می‌فرماید که: باریء و از غیب به شهادت آورنده حقایق جواهر اشیاء و سازنده اشخاص آنم به حدود علمی و عینی، که هر تعینی و تشخیصی که در عالم شهادت، مشهود<sup>۲</sup> مشاعر ذوی العقول است و حقایق آن برایشان پنهان و نزد ادراکشان معدوم، من آنرا بنوعی که در عین از حقیقت من ناشی شده که «انا من الله و الخلق<sup>۳</sup> منی و فی روایة و المؤمنون». الحدیث بهمان نوع در وجود علمی درمی‌آورم و من تصویر کننده چنین حقایقم در رحم وجود، چه هندسه وجود برطبق هندسه<sup>۴</sup> حقیقت من است و تشخیص من و تشخیص وجود که عالم مشهود است مطابق کلی‌اند، پس نقوشی که من تصوّر<sup>۵</sup> کنم همان از رحم وجود به عالم تصویر می‌آید، والله اعلم.

۲- د: شهود و شاعر.

۴- رض: هندسه من.

۱- رض: افراد دوران.

۳- رض: منی الحدیث.

۵- رض: تصویر کنم ... به عالم صور.

و قال ﷺ: انا الذي ابرء الأكمه و ادفع الأبرص و اعلم الضمائر،  
 انا انبئكم بما تأكلون و ما تدخرون في بيوتكم.

چون حضرت عیسیٰ - ﷺ - را نسبت ولایت از جهت ولایت ختمیت و ولایت عام، اتم و اظهر بود و تجدد که از لوازم ولایت است غالب، بر این وجه مناسب با مظهر ولایت مطلقه که آدم ولایت محمدیست ﷺ بیشتر بود هر آن حضرت را. لهذا کلیات معجزات آن حضرت را تعدید فرموده، بخود نسبت به طریق علّیت می فرماید و خبر می دهد که منم آنکس که از کوری مادرزادی پاک می سازم یعنی لوازم امکان از دیده ممکن زایل می کنم تا جمال مطلق از آینه ماهیت خویش می بیند و دفع بر حل مادی که لون فطری را عارض شده و بیاض وجود وهمی را بر بدن قابلیت ظاهر می نمایم تا از آن سفیدی وهمی به سواد امکانی خود باز می گردد که لون فطری ممکناتست و وجود خودش از نظر به مشاهده سوادالوجه فی الامکان مخفی و مستهلک می شود و من می دانم آنچه در ضمیر همه مذکور است.

یعنی اقتضاء استعداد و قابلیت ماهیات ممکنات که بالقوة ایشانست می دانم و نزد من روشن است که عین ثابت هریک چه اقتضاء می کند و از جمله کمالات بالقوه امکانی از هریک کدام بفعل می آید و من آگاه می سازم همه شما را که در هر مرتبه ای از مراتب سبعة<sup>۱</sup> اسمائی بحسب مظهریت و تأثر در مراتب ملکوت و مثالی و مراتب سبعة فلکی و بسایط عنصری و مراتب ترکیب تولیدی و در مراتب نشو و نمای انسانی عنصری تا کمال جسمی و مراتب سبعة اطواری و در مراتب سیر مقامات هریک را چه غذا است و بر قابلیت هریک چه وارد می شود از آن

۱- رض: «اسمائی» را ندارد.

واردات که غذای وجود هریک است، در آن مرتبه چه چیز ذخیره در خانه استعداد به جهت نشأة ثانی می نماید که سرای جزاست .

و نیز هر واردی چه اثر در هریک ودیعت و ذخیره می نماید که منشأ تعین ورود غذای دیگر شود، و مراد از این کلام اخبار است از علم تفصیلی خویش به مراتب هر شیء از نشئات و مقامات علمی و عینی، والله اعلم .

و قال ﷺ: انا البعوضة التي ضرب الله بها مثلاً .

این بیان احاطت حقیقت خویش است، ﴿لَا يُغَايِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾<sup>۱</sup> یعنی انحصار و تقیید در من نیست چه متشخص مطلق و مطلق به متشخص منم، و این اطلاق و تشخص دو آینه منند و من از حلول در هر دو مبراً و من بعوضه ام<sup>۲</sup> که احقر مخلوقات است زیرا که من انسانی حقیقی ام که اعظم مبدعات است به جهت آنکه مظهر اطلاق ذاتی است، پس بزرگ و کوچک و عظیم و حقیر و جمیع متقابلین نزد من مساوی است، که همه فرع من است پس مثل حقیقی منم و باقی مثال تعینات من ، والله اعلم .

و قال ﷺ: انا الذي قرّر الله اطاعني في الظلمة .

از این کلام حقیقت اعلام مسئله عظیمی از ضروریات دینی که فحول علماء در آن متحیرند و جمعی جبری و گروهی قدری شده اند از نایافت آن مسئله ظاهر می شود و اشکالات حل می گردد، می فرماید ﷺ: من أنم که فرمان برداری من مقرر کرد - الله تعالی - در حالتیکه من در تاریکی امکان و عدمیت ذاتی امکانی بودم،

یعنی بحسب اقتضاء ماهیت من که در آن تاریکی داشت و بر او - تعالی شأنه - روشن بود، به موجب همان مرا از تاریکی عدم برآورد، به نور وجود منور ساخت تا من از آن خبر دادم که عالم « اذ لا معلوم له بصیر<sup>۱</sup> - اذ لا منظور الیه من خلقه ». پس در ایجاد من به فرمان اقتضاء من عمل فرمود، پس روی مطلق وجود و مطلق علم و مطلق قدرت و مطلق ارادت و مطلق فیض و مطلق کمال به من آورده و من از هر یک بحسب اقتضاء ماهیت خود متأثر شده، قبول حقیقت مُعیننه نمودم، پس در این نشأة همان قدر که در این نشأة مقتضای ظهور ماهیت من است از من صادر می شود. ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾<sup>۲</sup> پس جمیع احوال و افعال و اقوال من در این نشأة برطبق اقتضای عین ثابت من است، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا الذي اقامني الله و الخلق في الظلمة فدعا الى طاعتي فلما ظهرت انكر و امره ثم قال الله تعالى: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾<sup>۳</sup>.

بیان حدیث شریف « انا من الله و الخلق منی » می فرماید ﷺ که: به موجب اتحاد حقیقت، من آنم که الله تعالی مرا در ایوان وجود و پیشگاه جود بر پای داشت در حالیکه تمام مخلوقات در تاریکی عدم بودند و همه را به طاعت من خواند و دعوت همه از کتم عدم به مهمانخانه وجود بر سر خوان مطابقت وجود من نمود که اطاعت و فرمان برداری من نماید و بتعیینی که حقیقت من تقاضا کند همه تعین وجودی یابند و وجه این آنستکه هر نشأة از نشئات وجود غایتی دارد چنانکه مذکور شده قبل از این، و این غایت عبارت است از تجلی کلی نوعی

۱- رض: عالم از لا معلول له بصیر اذ لا تنظور الیه.

۲- حجر/۲۱.

۳- بقره/۸۹.



اختصاصی که آن تجلی در آینه روح محمد و علی - علیهما السلام - و آن نشأة انطباع دارد و در آن نشأة این روح، اول مبدعات است و مخلوقات، چنانچه در اخبار نبوی آمده و آن روح را تعینی است کلی بر طبق تعین آن تجلی، و جمیع موجودات آن نشأة بنوعی که تعین آن روح اقتضاء کند تعین وجودی می‌یابند زیرا که آن روح اصل است و باقی فرع، که اگر به جهت ظهور آن روح در نشأة عنصری انسانی یک فرد از این افراد موجودات در وقتی از اوقات و مرتبه‌ای از مراتب در کار نباشد و ایجاد نمی‌یابد و از وجود بیرون می‌رود.

پس چندانکه ظهور آن<sup>۱</sup> روح در مرتبه‌ای و وقتی اقتضاء نماید همان چندان در آن مرتبه و وقت بوجود<sup>۲</sup> می‌آیند بر طبق اقتضاء آن روح در آن مرتبه و وقت این است طاعت و فرمان‌برداری خلق مران روح را، اکنون می‌فرماید که: مخلوقات بر طبق اقتضاء ظهور من موجود شده‌اند و در آن نشأة شناختند و دانستند که وجود ایشان و تعین ایشان بحسب اقتضاء وجود و تعین روح من است.

پس چون در این نشأة عنصری که مظهر و محل ظهور غایت است، من ظاهر شدم جمله انکار نمودند و محل من که مرکز حقیقت من است شناختند و ندانستند که مرکز دائره آینه ظهور غایت دایره است. پس خدایتعالی خبر داد همه را بوحی که به رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد که، « فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ » تا ویلش آنست که چون من متحدم با محمد صلی الله علیه و آله و یهود آن حضرت را در تورات به صفات مذکوره شناخته بودند و به وصیت حضرت موسی - علیه السلام - نیز، و همین که آمدم شناخته خود را ناشناخته فراگرفتند و شناخت او را و حقیقت او را و حقیقت حقانیت او را که خوانده و شناخته بودند، مستور داشتند و پنهان داشتند و کافر شدند.

و همچنین معامله برزخیت بر من یافت از ساختگان نشأة اولی که حق حقیقت من و مکان جوهر من و مرتبه تعین من در این نشأة به سبب آنکه عوارض

۱- رض: «روح» را ندارد.

۲- د: در آن مرتبه و وقت این است.

بشری و لوازم طبیعت و مقتضیات نفس و آرزوها و علایق دنیوی سائر ایشان شد  
 نشناختند و ناشناخته گذاشته به حدیکه اکثر افکار بر ستیزه و کفران نعمت وجود  
 و شناخت من درافتادند و با آنکه صاحب سابقه تصدیق صدیق علی التحقیق از  
 لسان حضرت رسول الله ﷺ گواهی رسانید که « علی منی کمنزلتی من ربی »  
 فائده‌ای ایشان را نشد، والله اعلم .

**و قال ﷺ : انا الذى كسوت العظام لحماً ، ثم أنشأته بقدره الله .**

می فرماید ﷺ که : منم آنکه در مرتبه اولی عظام ماهیات را لحم امتیاز و تعیین،  
 از غذا پوشانیدم و در مرتبه آخری استخوانهای استعداد قابلان را لحم ظهور کمال  
 پوشانیدم از غذاء تربیت، خواه صوری و خواه معنوی، چه در جمیع مراتب بر  
 عظام ذوات اشیاء، کسوت صفات از من است، والله اعلم .

**و قال ﷺ : انا الذى هو حامل عرش الله مع الابرار من ولدى و  
 حامل العلم ، انا الذى اعلم بتأويل القرآن و الكتب السالفة ، انا  
 المرسوخ فى العلم .**

بیان شرف ائمه و علمای راسخین می فرماید ﷺ ، در ضمن بیان حال خویش  
 تأویل « قلب المؤمن عرش الله » و مراد به عرش الله آن عرشی است که محل تجلی  
 اطلاق الوهیت باشد و این نیست الا دل انسان کامل .

پس می فرماید ﷺ که : منم آنکه او بر دارنده عرش است با نیکوان از فرزندان  
 من خواه نسبی و خواه جسمی که این وراثت انحصار به نسبی ندارد و آنچه  
 انحصار به نسبی دارد همین حمل سر محمدیست ﷺ که البته حامل آن در اولاد

حضرت سیده نساء العالمین - علیها السلام - می باید و حمل عرش الله و جمله عروش در ضمن حمل سرّ محمدیست - صلی الله علیه و آله - اندراج دارد و می فرماید که: من حامل علمم که به آن حمل عرش الله می توان کرد من حامل آنم .

و تفصیل این علم از تنزیلات الهی که قرآن و کتب سالفه است یافته می شود و این تأویل اختصاص به من دارد که من مرسوخ در علمم یعنی اصل علم راسخ و حقیقت رسوخ در علم به من اختصاص وهبی یافته و بس. تأویل کتب الهی نزد من باشد چنانچه معدن علم فرموده: « انا قاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تأویل القرآن »<sup>۱</sup> والله اعلم .

و قال علیه السلام : انا وجه الله في السموات والارضين ، كما قال الله : ﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ﴾<sup>۲</sup> انا صاحب الجبوت و الطاغوت و محرّقهما .

چون حقیقت هر شیء و وجود هر شیء از جهت توجّه خاص است به آن شیء که رحمت رحیمی نیز خوانند که اگر طرفه العینی آن توجه نباشد آن شیء معدوم شود می فرماید که: من آن وجه خدایم که وجه توجه است و تعین وجود شیء به آن وجه است که هم در سموات اسمائی و زمین افعالی و هم در سموات ملکوتی و زمین ملکی و هم در سموات و زمین باقی عوالم، و هر چیز در هر عالم در هر مرتبه که باشد آن بالفعل به همگی هلاک است مگر وجه الله محقق<sup>۳</sup> است، جهت وجود و معین شیئیت او است یا وجه آن شیء یعنی حقیقت آن پس آنچه بالفعل ثابت است نه هالک آن وجه کلی وجودی حقی ظاهر از مظاهر اشیاء است که عبارت از حصه وجود است من حیث التعین .

۲- قصص / ۸۸

۱- ینابیع المودة.

۳- رض: محقق جهت.

که اگر فرض انفکاک آن کنیم از اشیاء همه عالم معدوم و نفی شوند و همیشه متحقق به آن وجه منم و می فرماید که: منم صاحب جبت و طاغوت و سوزاننده آنها یعنی آن اموری که روی خلق را از سوی حق می گرداند و مانع از توجه بحق می شود من حاکم آنم که آنرا می سوزانم و از روئی به روئی می گردانم بقوت ولایت و غلبه نور جذبات الوهیت.

قال الامام محمد بن علی الباقر عليه السلام فی قوله: ﴿فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ﴾<sup>۱</sup>:  
كل ما شغلك عن مطالعة الحق فهو طاغوتك، والله اعلم.

و قال عليه السلام: انا باب الله الذي قال الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا  
بآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ  
الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾<sup>۲</sup>

می فرماید عليه السلام که: من باب الله و واسطه حصول اسم اعظم و وصول بکمال ذاتی انسانیم و آن باب همین است که در آیه کریمه به ابواب السماء معبر شده یعنی که تا باب ولایت من که آن سماء ملکوتست گشاده نشود دخول جنت کمال انسانیکه رجوع به اصل است واقع نمی شود و آنانکه به آیات الهی که مظهرش منم ایمان نیاورند و تکذیب کنند و بزرگی و استکبار از آن نمایند به روی ایشان گشاده نمی شود، این در معرفت اسماء سبعة است و تخلق به آن و داخل جنت ذات نمی شوند تا آنکه جمل نفس مستکبره ایشان به حدی رسد به ریاضت، و تموج کند در او و در سوراخ، یعنی به مرتبه ای رسد که پیش او تنگ و فراخ مساوی باشد که مرتبه اطمینان است پس چون به این مرتبه رسد در این حال به او خطاب می رسد که: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾<sup>۳</sup>، زیرا که

۲- اعراف/۴۰.

۱- بقره/۲۵۶.

۳- فجر/۲۷-۲۸.

صفات متقابلة بر او تساوی یافته و از سوراخ سوزن چنان میگذرد که از دروازه فراخ، پس می‌گویندش: ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾<sup>۱</sup>، والله اعلم.

و قال ﷺ: انا الذي خدمني جبرئيل و ميكائيل، انا الذي رُدَّتْ عَلَيَّ الشَّمْسُ مَرَّتَيْنِ، انا الذي خَصَّ اللهُ جبرئيل و ميكائيل بالطاعة لي.

بدان - وفقك الله تعالى و ايانا بمعرفة الحقايق - که نسبت ملائک به شخص وجود چون نسبت قوی و مشاعر و آلات است به شخص انسان و بعضی محققین تخصیص فرموده‌اند بعضی را از ملائک به ذکر و اندک اختلافی در نسبت که بیان کرده‌اند واقع است.

و اسرافیل را قلب گفته‌اند و جبرئیل را عقل اول و بعضی عقل عاشر و بعضی قوه متفکره و میکائیل را به همت نسبت کرده‌اند و علی هذا القیاس، ایجاد شخص وجود بر طبق ایجاد محمدی ﷺ است که او موجود بر طبق تعیین غایت است پس همان نسبت که ملائک را با عالم است با حضرت محمدی ﷺ است و با حاملان سر او - ﷺ - و جمیع اجزای عالم همین حکم را دارند.

اکنون می‌فرماید که: من آنم که جمیع قوی و آلات عالم و خصوصاً این دو قوت که از بزرگانند همه در خدمت من که عبارت از مطابقت وجودی و موافقت امریست که کمر طاعت بسته‌اند چه خدمت من که بر ایشان فرض شده بواسطه آنستکه از من تربیت یافته‌اند و تبعیت من مرتبه جمعی از مقام ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾<sup>۲</sup>، چه رسد در اطوار وجود چه مقام جمع خاصه انسانست و به کمال وجود رسیدن به این مقام است.

و هر موجود که به این کمال رسد به انسان می‌رسد و ناچار است تمام موجودات را به کمال رسیدن، اگرچه در ادوار نشئات باشد و می‌فرماید که: منم که در این نشأة وجود عنصری دو مرتبه آفتاب از مغرب بسوی من و برای من بازگشته، زیرا که آفتاب حقيقة الحقایق همیشه از مغرب بشریت من طالع است و این دو مرتبه که یک مرتبه‌اش به دعاء حضرت رسول ﷺ فراگیر بود و یک مرتبه دعاء من بود در مسجد در شمس و این دو مرتبه واقع شده سبب اختصاص نشأة است و نشانه آنستکه در جمیع ادوار و نشئات جمالی و جلالی آفتاب حقیقت اطلاقی ذاتی<sup>۱</sup> از مغرب شخص تعینی من طالع است از جهتی بالاصالة و از جهتی بالتبع.

و می‌فرماید ﷺ که: من آنم که الله تعالی اختصاص فرموده جبرئیل و میکائیل را به طاعت و فرمان برداری من در جمیع مراتب و نشئات و ادوار وجود و در جمیع افراد کمال چه تمام وجود اطاعت و جودی غایت می‌کنند و غایت منم، و هر فرد را که این نسبت حاصل است از جهت ولایت است و حقیقت ولایات تمام اولیاء منم، پس اختصاص هر دو به خدمت من هم بالاصالة است، بلاواسطه و بالواسطه. و هم بالتبع، بلاواسطه و بالواسطه. پس خدمت و فرمان برداری ایشان مطلقاً مخصوص به من باشد با اختصاص بخشیدن الهی و تکرار در کلام نشده، زیرا که فقره اول خبر است از اطاعت ایشان و فقره دوم خبر است از اختصاص الهی این دو ملک را به آن حضرت ﷺ در هر مظهر که واقع شود خواه جودی و خواه شخصی.

و بحسب ظاهر در شب هجرت که در بستر نبی الله خوابید جبرئیل و میکائیل به پاسبانی مأمور شدند چنانچه مفصلاً در اخبار مذکور است، والله اعلم.

۱- رض: ذاتی شخص.

و قال ﷺ: انا اسم من اسماء الله الحسنى و هو الاعظم الاعلى .

می فرماید که: من اسمی ام از اسماء حُسنی که اسم الاسماء الهی است و اعظم اسماء است بحسب احاطت<sup>۱</sup> و اطلاق و اندراج اتمام اسماء در آن. و بدانکه اسم عبارت است از تعین ذات به صفتی از صفات و برای هر تعینی در شرع لفظی مقرر شده که اسم آن تعین است پس اسمی که عین مسمی است، آن تعین است و اسمی که غیر مسمی است این الفاظ است که اسماء اسماء اند و هر نوع از انواع موجودات و هر شخص کلی از اشخاص مظهر و مطلع آثار<sup>۲</sup> اسم الاسماء است که اعظم اسماء الهی است .

و معنی جامعیت انسان مر اسماء الهی را نیست مگر که آن مظهر اسم اعظم است و مظاهر بحسب ظهور متفاوتند و اکمل مظاهر جمعی که صاحب اطلاق ذاتی و جمع الجمع است محمد رسول الله ﷺ است و حاملان سر او، و از جمله حاملان آنکه امام و اقدم و بعینیت اقریبست علی بن ابیطالب ﷺ است که بلا واسطه و نفس واسطه است، والله اعلم .

و قال ﷺ: انا صاحب الطور و انا صاحب الكتاب المسطور و انا بيت الله المعمور و انا الحرث و النسل و انا الذي فرض الله طاعتي على كل قلب ذي روح متنفس من خلق الله .

چون بیان فرمود ﷺ که: من اسم اعظم، پس در تمام مراتب عالم اسمائی و افعالی و آثاری هر فرد که اکمل است آنرا به مظهریت خویش اختصاص فرموده

۱- د: اطاعت.

۲- د: آثار و تجلیات یک اسم اند مگر انسان که مطلع اسم اعظم است و مظاهر.

چندی را که در کلام الهی مذکورند بیان می فرماید و می گوید عَلَيْهِ السَّلَامُ که: من صاحب<sup>۱</sup> طورم یعنی در هر طور از اطوار وجود که طور وجود معتبر است حقیقت آن طور و سری که به معیت سر طور هر طور است آن منم، زیرا که از جبل حقیقت من شجره صفات الله روئیده و آتش تجلی ذاتی به کلیم وجود امکانی نموده و تأویل تمام کتب شئونی و کلام ذاتی از من ظاهر است.

چنانچه طور فیض نخستین، که مطلع نور غیب ذات است و طور<sup>۲</sup> الوهیت که مطلع نور ذات است و طور حُب که مطلع انوار لاهوت و جبروت است و طور قلوب که مطلع انوار علم و عرفان و ایقان است این همه را معیت من و مصاحبت من ثابت است و به معیت من همگی مطلع انوارند و صاحب کتاب مسطور منم که ام الكتاب حقیقی ام، که تمام اسرار و احکام و اخبار الهی و کونی در کتاب من است و بیت المعمور منم که خانه دلم عرش الله است همیشه به طایفان عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و ملک و ناسوت معمور است و حرث و نسل امکان و تعینات نفس الرحمن منم که انواع تخمهای امکانی در حقیقت من مندرجست.

و چون حقیقت من حقیقة الحقایق است پس ارواح جمیع متنفسان همه تعیین و فرع روح من باشد که روح الارواح است و طاعت اصل را خدایتعالی بر من فرض کرده که «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ الله»<sup>۳</sup> و این طاعت، هم وجودیست و هم علمی و هم عینی و هم دینی و هم دنیوی، والله اعلم.

و قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: انا الذي انشر الاولين و الآخرين، انا قاتل الأشقياء بسيفي ذي الفقار و محرقهم<sup>۴</sup> بناری.

می فرماید: منم که نشر می کنم و منبسط می سازم افراد حقایق نشئات اولین از

۱-د: من طورم.

۲-د: و طور روحیت که مطلع لاهوت.

۳-نساء/۸۱.

۴-د: «و محرقهم بناری» را ندارد.



عالم لاهوت و جبروت و ملکوت و آخرین از عالم مثال و ملک و ناسوت را، چه همه در حقیقت من مندرجند .

و نشر اول همه از عدم به جهت غایتی شده که از من ظاهر است در ادوار جمالی، و نشر آخر همه از وجود به من می شود در ادوار جلالی، یعنی افراد ظاهره به من از باطن نشر می یابند و به نور ظهور نمایان می شوند و افراد باطن به من از ظاهر نشر می یابند و به ظلمت خفاء پنهان می شوند،<sup>۱</sup> پس هم چنانکه نبوت حقیقت من مقتضی اظهار است ولایت حقیقی من مقتضی اخفاء است و چون محتدکل منم پس به مقتضای جلال که اثر ولایت است کشندۀ بدبختانم به تیغی که دو سر جلال و جمال دارد و سوزانندۀ اشقیاء که صور صفات ذمیمه اند بنار خودم که شعله محبت نیز از آن سر می زند چون شراره قهر و صورت این صفت من در هر مرتبه شخص عنصری ظاهر آید که کشتم ناکشین و مارقین و قاسطین<sup>۲</sup> را و تربیت کردم و زنده جاوید ساختم اهل استعداد را، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا الذي اظهرني الله على الدين ، انا منتقم من الظالمين ، انا الذي ارى دعوة الامم كلها ، انا الذي ارد المنافقين عن حوض رسول الله ﷺ .

می فرماید ﷺ که: منم آنکه خدایتعالی مرا ظهیر و منیر و مؤید دین خود ساخت و بر ساق عرش نوشت که « ایدته بعلی » و منم انتقام گیرنده از ظالمان که وضع شیء و غیر موضوع می کنند چه ظاهر عنوان باطن است<sup>۳</sup> و از نشأة ظاهر انتقام کشیدم که به همت وجود حق واجب که بر ممکن نهاده بودند رفع و نفی کردم پس در نشئات باطن نیز کشندهام و خواهم انتقام کشید .

۱- د: چه فرمود وجود نبوی همچنانکه حقیقت نبوت.

۲- د: «قاسطین» را ندارد. ۳- د: و هر نشأة.

و من آنم که بینایم و می بینم به عین الیقین دعوت أمم ماضیه و مستقبله را، مطیع و عاصی را می شناسم و تفرقه می نمایم در جمیع ادوار به جهت انطباق ادوار بر تعین روح من .

و بشنو که فاروق اعظم و صاحب مکرم بزبان صدق بیان او را شهادت به این معنی به صورت شهود می نماید و می فرماید که: ما در زمان رسول الله ﷺ منافقان را به علی بن ابیطالب رضی الله عنه می شناختیم .

و منم آنکه دور می سازم منافقان را از حوض رسول الله ﷺ زیرا که ساقی کوثر منم و قسیم نار و جنت منم و خبر از این حالات من داده مخبر صادق و مطبوع و مطاع و عارف به شأن من صلی الله علیه و آله، والله اعلم .

و قال صلی الله علیه و آله: انا باب فتح الله لعباده من دخله کان آمناً و من خرج منه کان کافراً، انا الذی بیده مفاتیح الجنان و مقالید النیران .

می فرماید که: فتوحات الهی در مراتب نامتناهی به وساطت حقیقت کلی و روح شخصی من به مستعدان قبول فتح و فیض می رسد و من باب فتح مدینه الهی ام همچنانکه باب مدینه علم که حبیب مطلق است منم، پس هرکس که از جهت من داخل در مدینه فتح شده ایمن است ﴿ وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ﴾<sup>۱</sup> . پس حارسان مدینه او را ایمن سازند و اگر از راه در به مدینه در نرود و دزدانه از دیوار خواهد که بالا رود ایمن نخواهد بود و از پاسبانان، تعرض و ایذاء به او خواهد رسید و « بعلی یهدد المهتدون » و چون مفاتیح الغیب که ائمه اسماء الهیه نزد من است پس کلید بهشت و دوزخ که مظاهر جلال و جمال ائمه اند نزد من باشد، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا الذي جهد الجبابرة باطفاء نور الله و ادحاض حجة فيا بي الله الا ان يتم نوره و ولايته اعطى الله نبيه نهر الكوثر و اعطاني نهر الحيوه ، انا مع رسول الله ﷺ في الارض فعرفني الله من يشاء .

و به معنی من يشاء می فرماید که: منم آن نور الهی که جباران و آنانکه به خود گمان قدرت و قوت می داشتند و مشقت و سعی بسیار در فرونشاندن آن نور کردند و خواستند که حجت آن نور را که محمد رسول الله ﷺ است تباه کنند، پس جهد و مشقت ایشان فائده نداده ارادت الله (جل جلاله) سر باز زد و اتمام آن نور خود به من نمود پس من عین آن نور توحید و ایمانم، آنانکه سعی در فرو نشاندنش کردند من آنها را فرونشاندم و چون حجت آن نور به من تایید یافت و من به صورت آن نور برآمدم و عالم وجود به فیض آن نور رسید و ظلمت زایل شد عطا کرده، الله تعالی نبی خود را نهر کوثر که تعلق به نبوت دارد و عطا کرد به من نهر حیاة ابدی را که باطن کوثر است و تعلق به ولایت دارد، لهذا<sup>۲</sup> محمد رسول الله ﷺ به تنزیل حکم فرمودند و من بتأویل حکم می کنم، که تنزیل از کوثر است که حقیقت آنجا به صورت آب اربعه ظاهر شده، و آن تأویل از حیاتست که حقیقت آنجا به صورت علم به بطون وارد<sup>۳</sup> شده، کوثر و نهر حیات مثل نبوت و ولایت حقیقت محمدیست در جمیع نشئات و ادوار و مراتب و عوالم و مقامات، من با محمد و در آسمان جلال ولایت و در زمین جلال نبوت پس شناسای من گردانید خدایتعالی آنکس را که خواست و باز داشت از شناخت من آنکس را که خواست، یعنی در اطوار و ادوار مرا می شناسند، آنانکه به تعریف الهی و عطایای استعدادی و

۲- د: «لهذا» را ندارد.

۱- د: خوض.

۳- رض: در شده.

قابلیت اختصاص به شناخت من که مفید ایمان به توحید و مفیض نور عرفان الهی است یافته‌اند که « السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي الْأَزْلِ » و مرا نمی‌شناسند، آنانکه آینه استعدادشان قابل انطباق صورت حق نیامده و زنگ شقاوت ازلی داشته که « الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي الْأَزْلِ »، والله اعلم.

و قال عليه السلام: انا قائم في ظلمة خضر<sup>۱</sup> حيث لا روح يتحرك و لا نفس يتنفس غيري.

بدان - رزقك الله و ايانا معرفة الحقايق - که در اصطلاح محققین صوفیه هرگاه نوبت تربیت وجود به اسم العليم در عالم جبروت به توجه علم به باطن وجود در رسد و تعلق علم از ظاهر وجود اختفاء یابد و جهل مطلق که قیامت جبروتی است ظاهر شود، آن اختفاء و جهل را ظلمت خضر می‌نامند که آب حیات علم آنجا مخفی است و این نشأة ولایت است هم‌چنانکه عکس این نشأة نبوت است و در مقدمه تعیین<sup>۲</sup> دورتین جمالی و جلالی تلویحی واضح ذکر شده، و نیز بدانکه تشخص خضریت عبارتست از مبدأ فرد اول بروزات جمالی بودن و هم‌چنین تشخص الیاسیت مبدأ بروزات جلالی بودن و تشخص علویت مبدأ بروزات جمعی بودن و محمدیت جمع الجمع و سرّ سایر در تمام بروزاتست و از آنجا سرّ نسبت ظلمت به خضر و ادراک آب حیات و اعطاء نهر حیات به علی عليه السلام ظاهر می‌شود، والله اعلم.

اکنون می‌فرماید که: در ظلمت خضر که دوره اختفاء علم و جمال و نور نبوتست و نبوت ظهور جمال و جلال و نور ولایت، من به غلبه ولایت و جمعیت اطلاقی آنجا ایستاده‌ام چه دوره مذکوره تعلق به ولایت دارد و من حقیقت مطلقه

۲- د: تعیین شد.

۱- رض: «خضر» را ندارد.

ولایتم و چون علم مطلق که نهر حیاتست به باطن راجع شده مخفی است پس آنجا نه روحی جنبش کند و نه نفسی تنفس زند مگر من که صاحب نهر حیاتم، زیرا که دوره نسبت من است پس غیر من و صُور جمال مطلق هیچ موجودی از جهت معلومیّت آنجا نباشد یعنی آن نشأة، نشأة احدیّت ذاتی ولایت تصرفی است و به من تعلق دارد، والله اعلم .

### و قال ﷺ : انا علم صامت و محمد علم ناطق .

بیان شخص خود صریحاً و حقیقت خود تلویحاً می فرماید و تأیید سخن سابق نموده می گوید ﷺ که: من علم صامت که تاویل نطق من است و محمد رسول الله - ﷺ - علم ناطق است که تنزیل نطق وی است .  
و علم صامت ولایت است و تعلق به باطن علم دارد و علم ناطق نبوت است و تعلق به ظاهر علم دارد پس حقیقت هر دو علم مطلق است نه مقید باطلاق که مقابل جهل مطلق است، زیرا که جهل مطلق از اطلاق و قید عدم است و مجزی عنه نمی شود .

پس چون علم صامت است نشأة اختفاء علم و دوره جلال تعلق به آن حضرت داشته باشد تأمل تعزز<sup>۱</sup> به اسرار عزیزه غریبه و بدانکه صمت عبارتست از سکوت و عدم تعلق آن به صفات الله که بواسطه استهلاک و اندراج صفات در ذات آنجا علم نتواند که خبر دهد و چنین و چنان گوید و این مرتبه احدیّت است .  
و نطق علم عبارتست از اعتبار کردن علم صفات را و خبر دادن او از ذات، که رحمن و رحیم و علیم و قدیر و مرید است و این مرتبه واحدیّت است، والله اعلم .

و قال ﷺ: انا صاحب القرون الاولى، انا جاوزت موسى الكليم  
و اغرقت فرعون، انا عذاب يوم الظلة.

این کلام تمام بیان مراتب ولایت است و از دقایق قرآنی آنستکه اول سوره‌ای  
که تمامش در شأن امیرالمؤمنین ﷺ نازل شده بی‌خلاف اینستکه: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى  
الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾<sup>۱</sup>، و این آیه که در آن انسان را<sup>۲</sup>  
به کلیت مذکور فرموده و از روی تأویل شخص را مراد می‌توان داشت و ذکر حین  
از هرکه بتأویل اناده خضیه از وجودش می‌کند و لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً که افاده  
مجهولیت دوره‌ای که همان حین باشد و عدم ذکر که متعلق به شخصیت است  
می‌نماید همه ایما و اشاره است با کثرت فقرات این خطبه و حالت نماز آنحضرت ﷺ.  
و عدم علم و شعورش به شکافتن بدن مبارکش مبین بعضی از اشارتست نزد  
صاحب عقل سلیم، والله اعلم.

و تأویل دیگر که مناسب مقام است این است که می‌فرماید که: من صاحب  
قرون اولی‌ام یعنی هم‌چنانکه در مراتب عدد لایتناهی هر مرتبه‌ای شامل تمام  
مراتب است که آن مرتبه‌ای که اوست سابق بوده، یعنی وجود مرتبه خود نه به  
ترکیب هم‌چنین در هر آن، از وجود من در ادوار جمالی و جلالی تمام آیات  
وجودیه<sup>۳</sup> ادوار اندراج دارد به نوعی که با علم من مصاحبت و معیت وجودی  
ثابت است ممکن را. همگی ادوار را پس در هر آن من مصاحبت جمیع شئون آینه  
سابقه‌ام از قرون اولی و نشأت ماضی بدلیل قول حق جل و علا که فرموده: ﴿قَالَ  
فَمَابِالْقُرُونِ الْأُولَى قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي﴾<sup>۴</sup>،

۱- انسان/۱. ۲- د: «انسان را» ندارد.

۳- رض: سوابق ادوار همگی را پس در ...

۴- طه/۵۱ و ۵۲.

و آن کتاب حقیقت من است و من کلیم روح خود را از دریای لوازم امکان گذرانیده‌ام و فرعون طبیعت بشری را غرق کردم و عذاب قیامت انفسی بر نفوس اماره و لوازمه که در ظلمت بشریت و سایه ماده جسمیت‌اند، منم که به محبت و متابعت من آنها را عذاب الیم است و در قیامت آفاقی که یوم‌الظلة اشاره به آن است که: ﴿يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ﴾<sup>۱</sup> واسطه عذاب نیز منم که شخص نور توحیدم و بی بهره گان از این نور از بی بهره گی در عذابند، هر که مقدار ذره‌ای از نور توحید دارد خلاصی از عذاب خواهد یافت که ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾<sup>۲</sup>، والله اعلم.

و قال ﷻ: انا آيات الله و امين الله ، انا احيى و أميت ، انا اخلق و ارزق ، انا السميع ، انا العليم ، انا البصير ، انا الذى اجود السموات السبع و الارضين السبع فى طرفة عين ، انا الاول و انا الثانى .

می فرماید که: همچنانکه عالم آیات الله هست و من بحسب جمعیت و کلیت خود آیات الله و جامع عوالم مالانهایه‌لهاام و امانت الهی که آسمانها و زمینها و کوهها حمل آن برنتافت نزد من است و بحسب جامعیت خود مر اسماء الهی را و به تخلق در مرتبه آن شخص آثار اسماء الهی از من ظاهر می شود. یعنی در هر مظهر که ظهور کند این آثار خواه از انبیاء و خواه از اولیاء و راسخان علما همه از من است و من متخلق باسم سمیع و علیم و بصیرم و در مقام حب فرایض و چون غایت وجود عالم با من است که امانت الهی است، پس من جوادم بوجود هفت آسمان و هفت زمین در هر چشم زدن، زیرا که من از خلق جدید که تجلیات آنی شأنی است در لبس نیستم پس در هر آن تمام عالم از حقیقت من و تعین وجود من

وعلیّت والیت من و مظهریّت من ایجاد خلق جدید می یابد در نظر شهود من،<sup>۱</sup> و من بآن مجدّدات و کیفیّت تجدیدات دانا و بینام و اوّل منم که در هر آن به شأنی ظاهر م چون ظهور واحد در مراتب اعداد، و دویم منم که وجود مستمر علمی دارم چون استمرار وحدت در مراتب کثرة لانهایة عددی، و این دو نظر دو رقیقه است از حقیقت من که اوّل ولایت و وجود و جلال است و دویم نبوت و علم و جمال، والله اعلم.

و قال علیه السلام: انا ذو القرنین هذه الامّة .

بیان نسبت شخص خویش در این امت می فرماید علیه السلام که: منم و جز من نیست آنکس که در این امت صاحب هر دو نسبت ظاهری جمال و باطنی جلال باشد. زیرا که سیر مشرق تجلیات ذاتی که مطلع آفتاب حقیقت من است و سیر مغرب تجلیات صفاتی که سرچشمه آب حیات عارفان است کرده ام آنگاه در میانه این دو سدّ برای افراد حقیقی حقیقت خود سدّ بر یا جوج امکانی بسته و اقبال سرّ اعرافی را بر آن سدّ جای داده ام چه آنکه مظاهر تجلی اطلاقند به وراثت من و این نسبت از جمله مخصّصات و مشخصات من است، والله اعلم .

و قال علیه السلام: انا صاحب الناقة التي اخرجها الله لنبيه صالح .

این نوع مصاحبت مکرر مذکور شده و تصدیق این نسبت را همانا رسول الله صلی الله علیه و آله قاتل آنحضرت را بعافر ناقه صالح خواند و نیز بعضی مفسرین در کریمه ﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>، گفته اند صالح المؤمنین

۱- د: شهود من و این مجدّدات و کیفیّت تجدّد است.

۲- تحریریم/۴.



علی بن ابیطالب علیه السلام است، والله اعلم .

و قال علیه السلام : انا الذي انفخ ﴿فِي النَّاقُورِ فَذِكَّ يَوْمَئِذٍ يَوْمَ عَسِيرٍ  
عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرِ يَسِيرٍ﴾<sup>۱</sup> .

می فرماید علیه السلام که: منم آنکه نفخ می کنم در ناقور اسرار توحید که کلمه  
لااله الا الله است و از فقرات آن در مرتبه اولی از نفخه نفی می کنم تمامی موجودات  
امکانی که در سموات شعوری و ارضی وجودی محسوس اند به صعق نفی به عدم  
ذاتی خود باز می گردند .

و در مرتبه ثانی از نفخ که اثبات می کنم تمام مستعدان قبول نور توحید، سر از  
قبور ظهور شانی برمی آورند عاری از لباس وجود وهمی، و در محشر نفس  
الرحمن که وجود عام مفاض است جمع می آیند و در ظل غمام کان فی عماء سر  
نور توحید اله برایشان فایض شده به جنت حیات جاوید و بقاء بالله می رسند و این  
روز بر سائران نور توحید بسیار دشوار است بواسطه حرمان و هیچ آسانی ندارند به  
جهت طول ابدی که لزوم استعداد است، چه این روز من است، و تابعان من که به  
وراثت من توانند که این نفخ را در ناقور دمند، والله اعلم .

و قال علیه السلام : انا الاسم الاعظم و هو ﴿كَهَيَّعَص﴾<sup>۲</sup> .

بدان - عرفك الله و آياتنا اسرار الحروف و معانيها - که مقطعات قرآن را هرکس از علما  
تأویلی نموده اند و از اسرار عظیمه قرآنست و مراد الله از این جز حضرت رسول الله  
و حاملان اسرار آن حضرت سلام الله علیهم، هیچکس نمی داند و تأویلاتی که علما

۱- اشارت دارد به سوره مدثر آیه ۱۰ . ۲- مریم/۱ .

می‌کنند مناسبات تخمینی است و «کَهَيْعَص» پنج حرف است که تمام اسرار عوالم خمس و ادوار خمسه در آن مستتر است .

اگر خواهی که بوئی از این گلستان به مشامت رسد دریاب که از حضرت رسول ﷺ پرسیدند که ما الصّاد؟ فرمود که: «بحر بمكة عليه عرش الرحمن» و در جواب مسائل دیگر که «این کان ربّنا؟» فرمود ﷺ: «کان فی عماء ما تحته هواء و مافوقه هواء و کان عرشه علی الماء»<sup>۱</sup> او کما قال<sup>۲</sup>. اگر تأملی در این اخبار نصیب شود بوئی به مشام جان می‌رسد. اکنون می‌فرماید ﷺ که: منم آن اسم اعظم که کَهَيْعَص است و غرض نه همین است بلکه غرض همانا اینست که اعظم<sup>۳</sup> اسماء الهی که در قرآن است از روی مناسبت به غیب ذات مقطعات است که تمام اسرار وجود در آن مکنونست و من عین آن مقطعاتم، یعنی من در مصحف وجود اسم اعظم تمام اسرار نشئات وجود را شامل و حاویم و هم چنانکه سرّ مقطعات<sup>۴</sup> را علی الخصوص کهیعص خلق نمی‌داند الا نادر، هم چنین سرّ مرا و شناخت شأن مرانیز خلق نمی‌دانند الا نادر، و از حضرت ﷺ مرویست که در وقایع شدید می‌خوانده‌اند «یا کَهَيْعَص یا حَمَقَسَق»<sup>۵</sup> اغثنی، والله اعلم .

و قال ﷺ: انا المتكلم على لسان عيسى ﴿فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾<sup>۶</sup>، انا يوسف الصديق، انا المتقلب في الصور .

بیان بعضی بروزات مختصّه می‌فرماید ﷺ، و چون آن تخمی که حامل کلیت درخت است در تمام اجزاء درخت سرّیان و سیر دارد و فرد اکمل که حامل کلیت وجود است در تمام مراتب کلی و جزئی وجود سرّیان و سیر دارد در این فقره «انا

۱- د: کان عرشه علی الله .

۳- رض: «اسماء» را ندارد.

۵- شوری/۱

۲- کذا؟

۴- رض: مقطعات را اعظم.

۶- اشاره است به سوره مریم / ۲۹

المتقلب في الصّور» بیان تتمه کرده و شکی نیست که حقیقت کلیه نوعیه انسانی به جمیع کمالات مندرجه در ذاتش ظهور می‌کند در افراد اکمل و کامل و متوسط و ناقص و در هر نشأة از نشئات وجود آن قدر از کمالات آن حقیقت که مخصوص و مناسب آن نشأة وجود است، بر طبق آن افراد در آن نشأة بوجود می‌آیند.

و یک فرد البته یعنی همان حقیقت موجود می‌باشد که انسان حامل امانت در آن نشأة او است و او را به تمام موجودات آن نشأة معیت و غائیت ثابت است و این خصوصیات که از سرّ الله فی العالمین است در این خطبه و دیگر خطب و کلام به ظهور آمده بیان همین مقام می‌تواند بود، والله اعلم.

وقال ﷺ: انا الاخرة و الاولى، انا ابدی و أعید، انا فرع من فروع الزيتون و قنديل من قناديل النبوة.

می‌فرماید که: منم آخرت هر مرتبه و هر مقام و هر نشأة و دوره، و هر امر که آنرا آخرتی باشد چه آخرت هرچیز بازگشت آن چیز است به اصل خود، و این بازگشت اثر مرتبه ولایت است و من حقیقت مطلقه ولایت و اولی نیز منم یعنی نقطه اول و آخر هر دایره که در تعینات وجودی واقع است منم بحسب حقیقت و از این جهت ابداء و اعاده نقاط هر دایره از من است چه نقاط دایره تعینات نقطه اولی است که به نقطه آخر کمال دوری یافته و امثال این کلام مذکور شد.

و زیتون همان زیتون است که در آیه نور که از قرآن مجید مذکور شده و از جمله تاویلاتش که جایزالأخذ است اینست که مشکوة روح حیوانی باشد و زجاجه روح انسانی و مصباح روح قدسی و شجرة مبارکه قابلیت مطلق و زیتون اطلاق که نه شرقی صفات جمال است و نه غربی صفات جلال. و این اطلاق به تقاضای اسماء ذاتیه چنان قریب الضیاء است که هنوز نار مشیت به آن نپیوسته، است به

مجرد پرتو آن روشن می شود<sup>۱</sup>، اکنون می فرماید عَلَيْهِ السَّلَامُ که: من شاخه‌ای و فرعی از شاخها و فروع زیتون<sup>۲</sup> اطلاق می‌ام که هر جا، زُجَاجِه نبوت یا ولایت ظرف مصباح وجودی قدسی شده از آن شاخ و فرع که منم، «زَيْتٌ»<sup>۳</sup>، یافته که «كنت مع الانبياء سرّاً». و من قنذیلی از قنذیل‌های نبوتم بحسب حقیقت نبوت و ولایت، که به تعینات انبیاء و اولیاء روشنی یافته فی الحقیقه قنادیل انبیاء تعینات قنذیل حقیقت مطلقه نبوت است و من بآن متّحدم، والله اعلم.

### و قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: انا مُظْهَر كَيْفِ الْاَشْيَاءِ.

در خطبه،<sup>۴</sup> مُظْهَر به صیغه اسم فاعل اعراب شده بود و مَظْهَر اسم محلّ نیز می‌تواند بود و بر هر تقدیر مفاد کلام قائد الانام عَلَيْهِ السَّلَامُ اینستکه، ظهور کیفیات اشیاء از من است که از کیفیات مندرجه در تعین حقیقت نشأة وجود من اشیاء متکّیف می‌شوند چه وجود هرچیز تابع غایت است پس ظهور کیفیات اشیاء عین ظهور کیفیات من است، والله اعلم.

### و قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: انا الَّذِي اَرَى اَعْمَالَ الْعِبَادِ لَا يَعْرَبُ عَنِّي شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ.

مثل این کلام قبل از این مذکور شده، افاده زائیدی که اینجا ظاهر می‌شود اینستکه، اعمال عباد که از انسان به عمل خواهد آمد من از امّ‌الکتاب حقیقت خود می‌بینم و از اینجا است که علم کان و مایکون نزد من است و هیچ در زمین و

۱- این جمله مشروحاً در تألیف پر فیض میرزا ابوالقاسم راز توضیح آن بیان شده مراجعه فرمائید.

۲- د: زیتونی.

۳- د: در خطبه به صیغه.

۴- نور/۳۵.

آسمان از من پنهان نیست. پس لوح محفوظ و لوح محو و اثبات نیز در نظر علم من عند التوجه حاضر است و من به جمیع آنچه در آنهاست دانایم، والله اعلم.

و قال عليه السلام: انا مصباح الهدى ، انا مشكوة الّذى فيها نور المصطفى ، انا الّذى ليس عمل عامل الاّ به معرفتى .

تعبیر فرمود عليه السلام: من حیث التّشخّص از خود به مصباح که در آیه نور واقع است و اضافه به هدایت فرموده: ﴿يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱</sup>، یعنی هدایت به من است که مصباح إلهيم و زُجاجة ملكوت و مشكوة مُلك و باز تعبیر فرموده من حیث الحقیقه، که من مشكوتم و نوری که در مشكوة من است عین نور مصطفى است که چون یک شخص از دو آینه به جلوه انطباع در آمده یک عکس را محمد صلى الله عليه وآله نام شده و دیگر عکس را علی عليه السلام و آن شخص آن نور است که اول ما خلق الله هست در عالم انوار وجودی، و باز آن چیز را یعنی فاعل مطلق و قابل مطلق از مرائی فواعل و قوابل به شناخت من آنرا متعین و ممتازند. و در بعضی نسخه بجای معرفتی لفظ به واقع است یعنی فاعلیت مطلق در قوابل منند، هم چنانکه جهت فاعلیت، حقیقت نوعیه انسانیه در ذکور افرادش متعین است و جهت قابلیت در اناث افرادش ، والله اعلم .

وقال ﷺ: انا خازن السموات وخازن الارض، انا قائم بالقسط، انا عالم بتغير الزمان وحدثانه، انا الذي اعلم عدد النمل ووزنها و خفتها و مقدار الجبال و وزنها و عدد قطرات الامطار.

و می فرماید که: من خازن سماوات غیب و ارض شهادتم و قسط عالم افراد شهادت را از عالم غیب می رسانم که برزخ و واسطه و علت و غایت والت منم و تأویل باقی عبارات ظاهر است که تفصیل بعد از اجمال است که در اول خطبه فرموده که: « انا بكل شیء علیم » اکنون تفصیل بعضی از آن می فرماید .  
و اگر عقل آمیخته به او هم گوید که علم به وزن و خفت نمل و وزن جبال شخص بشری را چه گونه میسر است؟ گوئیم به دو نوع از علم، یکی تحقق به حب فرائض، و دیگری به تعلیم الهی که الهام است و علم لدنی، والله اعلم .

وقال ﷺ: انا آية الله الكبرى التي أراها الله فرعون و عصى .

چون معجزات انبیاء - صلوات الله علیهم - از حضرت ولایت ایشان است و ولایت همه در تحت ولایت مطلقه، می فرماید (ﷺ) که: من عین آیات کبری إلهیم که خدایتعالی فرعون را نمود و او با وجود آن عصیان ورزید و هم چنین در نشأة شخصی نیز وجود من از اعظم آیات الهی است که به مخالفان دین و منافقان نموده،<sup>۲</sup> با وجود این آیات عُصیان می کنند به انکار و خلاف من، والله اعلم .

۱- د: انا مشکوة فیها.

۲- رض: نموده و عدد آیات الله با امیر المؤمنین علی (ع) مساوی است و عدد یکفر با عمر فلا تغفل عنها، با وجود این ...

وقال ﷺ: انا قتل القتلتين احيى مرتين واظهر الاشياء كيف شئت.

تواند بود که قتلین از روی تأویل اشاره باشد به قتل حضرت اسماعیل و به قتل عبدالله والد حضرت رسول (ﷺ) و احیای مرتین به فدای هر دو تواند بود که مراد در نشئین جمال و جلال باشد و می فرماید ﷺ که: در هر مرتبه از احیاء و قتل اظهار اشياء نمودم، چنانچه خواستم و دانستم که مطابق و موافق نشأة قتل و احیا است و اکنون نیز اگر خواهم اظهار می نمایم، والله اعلم.

وقال ﷺ: انا الذي رميت وجه الكفار و بكف تراب فرجعوا هلكي، انا الذي جحدوا ولايتي الف امة فمسخوهم.

به صیغه مجهول مضبوط شده و ضمیر هم بدل از او خواهد بود و دلیل بر دنائت احوال جا حدان می فرماید ﷺ که: منم آن جهت ولایتی که به غلبه آن محمد رسول الله - ﷺ - کف خاک بر روی کافران انداخت در شب هجرت و ایشان به هلاکت ذاتی خود بازگشتند و آن منم که هزاران امت انکار ولایت من کردند یعنی انکار نبی خود، پس مسخ شدند و به صورت صفتی که بر ایشان غالب بود و باعث انکار می شد برآمدند و سرّ این مکرر مذکور شد.

وقال ﷺ: انا المذكور في سالف الزمان و خارج و ظاهر في آخر الزمان.

تواند بود که مراد از زمان سالف و آخر سالف آخر همین نشأة باشد و تواند بود

که سالف زمان هر نشأة و آخر آن فراگیرند و تواند بود که سالف زمان را به نشئات سابقه حمل نمایند و آخر الزمان را بر این نشأة حاضر و علی ای حال مضمون حدیث « کنت مع الانبیاء سراً و صرت معی جهراً » مستفاد می شود از کلام. اگر نشأة حال مراد باشد و ظهور حقیقت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظاهر می شود در نشأت وجودی اگر وجود باقی بگیرند و خبر « نحن السابقون اللاحقون » پرده از چهره می گشاید، والله اعلم .

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : انا قاصم فراعنة الاولين و مخرجهم و مُعَذِّبهم في الآخريين ، انا معذب الجبت و الطاغوت و محرقهم و معذبهم يفتوت و يعوق و نسرأ .

مجموع تأویل این عبارت حقیقت اشارات اینست که می فرماید صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که: جمیع تعینات جزئی و کلی جلالی که منشأ ظهور کمال جمال انسانی اند و از ادوار وجود و عوالم آن و جمیع موانع حق را خواه آفاقی و خواه انفسی من فاعل استیصال آن و تبدیل آن و رفع و اصلاح آن بوده و هستم، زیرا که این از نسبت ولایت است و به من منسوب در همه نشئات و مقامات و مراتب وجودی و علمی و تأویل جبت و طاغوت و یفتوت و یعوق و نسر و سرّ تعینات اوصاف و اخلاق خبیثه رذیله است که مانع راه حق و قاطع کمال باشد چون شهوت و غضب و امثال آن، والله اعلم .

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : انا مُتَكَلِّمٌ بسبعین لساناً و مفتی کل شیء علی سبعین وجهاً ، انا الذی اعلم ما يحدث فی اللیل والنهار أمراً بعد امرٍ و شیئاً بعد شیءٍ الی یوم القیمة .

می تواند بود لفظ سبعین کنایه از کثرت باشد نه از برای اعصار یا بر طبق



مجاورت وقت باشد کقوله تعالی: ﴿إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً﴾<sup>۱</sup> و اگر به اعصار حمل کنند تأویلش تواند بود که چنین فراگیرند که ممکنات انحصار در ده مقوله دارند و مؤثر در مقولات ائمه سبعه ذاتیه‌اند، بحسب ظهور اثر که هفت در ده هفتاد است و هریک رازبانی خاص در بیان احکام حقائق و آثار که مطابق آن مقوله است یا آنکه تأویلش برطبق حدیث «ان الله سبعین حجاباً» که در روایتی «سبعین الف حجاب» آمده اخذ نمایند و علی‌أی حال می‌فرماید علیه السلام که: در هر نشأة و هر مقام و هر مقوله و هر مرتبه من متکلمم به زبان آن نشأة و مقام و مقوله و مرتبه‌ام و مفتی و مبین احکام هر چیز به هفتاد وجه، زیرا چون کل شیء مشهد تجلیات شانی آنی قدمگاه من است پس حوادث<sup>۲</sup> روز و شب و ساعات آنرا مفصل و مرتب تا آخرین نشأة می‌دانم زیرا که مورد همه منم و بر آگاهان اسرار وجود و شناسایان حقیقت ظاهر و منکشف است که هر فیض که بر دائره وارد می‌شود موردش مرکز است، والله اعلم.

و قال علیه السلام: انا الذي عندي اثنان و سبعون اسماً من اسماء العظام.

چون مقرر عرفاً محققین و علماء بالله شده که ظهور و ایجاد از طرف اسماء الله است و بر حسب اقتضاء آن و هر فرقه و ملت را اسمی مرتبی است و هفتاد و دو فرقه از این امت هلاک‌اند بنا بر حدیث «ستفرق امتی الحدیث».

پس می‌فرماید که: من آنم که نزد من است علم هفتاد و دو اسم اعظم که مرتبی این هفتاد و دو فرقه‌اند و دانایم بدانکه از چه وجه به وادی هلاک افتاده‌اند و کدام اثر از آثار جلال آن اسماء است که ایشان را بازگذاشته به گمراهی، والله اعلم.

و قال ﷺ : انا الذي ارى اعمال الخلايق في مشارق الارض و مغاربها لا يخفى عليّ منهم شيء .

نزد عارفان محقق است، هر که را معرفت شهودی حاصل شد، هیچ چیز بر او پوشیده نمی ماند چنانکه سیدالتابعین اویس قرنی (رضی الله عنه) فرموده: «من عرف الله لا يخفى عليه شيء». و امام تمام عارفان و قائد محققان و موحدان و مشهود شاهدان علی بن ابیطالب (رضی الله عنه) پس به طریق اولی تمام وجود مفصلاً نزد آن حضرت - یعنی حضور شخص خودش - حاضر باشد، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا الكعبة و البيت الحرام و البيت العتيق ، انا الذي يملكني الله شرق الارض و غربها في طرفة عين و لمح البصر .

چون تمام موجودات همیشه بر گردِ دل عارف طواف می کنند پس دل عارف کعبه وجود باشد و حضرت سید محی الدین عبدالقادر اشاره به این معنی فرمود: « انا طائف البيت بجنانی » و حقیقت کعبه که بیت الحرام و بیت العتیق است و حقیقت بیت المعمور دل حاصل سرّ محمدیست اکنون اشاره می فرماید ﷺ که: دل من حاصل سرّ محمدیست پس کعبه حقیقی و بیت الحرام نظر باین نشأة و بیت العتیق نظر به نشئات سابقه منم. و منم آنکه از خصوصیات من اینستکه خدایتعالی مرا تملیک مشارق ارض و مغارب آن فرموده که زودتر از چشم زدنی و نظرکردنی در قدم همتم درنوردیده می شود و این امر به ملکیت است که حقیقت ولایتم دیگرانرا بحسب نسبت و قرب به حقیقت من، این عبارات امثال امر الهی

فرموده به موجب کریمه ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾<sup>۱</sup>، بر زبان حقیقت برهان جاری می فرماید، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا محمد المصطفى ، انا علي المرتضى ، كما قال النبي ﷺ : « علي ظهر مني » ، انا الممدوح بروح القدس ، انا المعنى الذي لا يقع عليه اسم و لا شبهه .

چون مقام تحدیث نعم ربانی بود به اتم نعم و اعظم آن ختم نموده فرموده ﷺ که: تفرقه و امتیاز میانه محمد مصطفی و علی مرتضی - صلوات الله علیهما - من حیث الحقیقه نیست زیرا که شیء از نفس خود ممتاز نمی باشد و امتیاز شخص حسّی به مرتبه ای است که در روح مؤثر نمی آید و در این معنی احادیث بسیار است و رسول ﷺ فرموده که: علی پیدا شد از من و در آینه من چهره حقیقت خود دیده و مرتبه علویّت او به ظهور من ظاهر گشته، پس من محمد مصطفی ام زیرا که من علی مرتضی ام و بالعکس، و من آن حقیقتم که سابقان پیشگاه قدم مرا بروح القدس مدح گفته اند، پس قدس حقیقت من در مرتبه ای است که از آن هیچ اسم و رسم خبر نمی توان داد و بر این معنی که منم در حقیقت نه اسم واقع می شود و نه تشبیه، زیرا که چون روح قدسی مدح من باشد قدس قالب من خواهد بود. پس حقیقت من جز حقیقتی منزّه و مقدّس از جمیع قیود نباشد لهذا اسم و شبه بر آن واقع نمی شود، والله اعلم .

و قال ﷺ : انا اظهر الاشياء الوجودية كيف اشاء ، انا باب  
حِطَّتْهُمْ<sup>۱</sup> الَّتِي يَدْخُلُونَ فِيهَا .

چون بیان اتم نعم الهی فرمود اثر مرتب بر آن نعمت بیان می فرماید که مظهر  
اشیاء وجودیه منم چنانچه خواهم و چندانکه خواهم، و هرگاه که خواهم در هر  
دوره‌ای و نشئه‌ای که خواهم، یعنی حبّ فرایض من در مرتبه‌ای است که اثر فعل و  
اسم و صفت و ذات من در آن تساوی یافته به موجب کریمه ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ  
يَشَاءَ اللَّهُ﴾<sup>۲</sup>، چنان تحقق در تخلّق دارم که مشیّت من عین مشیّت حق است و  
من از نسبت مشیّت مُعرّی، چه وجود من نمانده و خلقی که داخل در خطایای  
عقلی و عرفی و قولی و حالی می شوند باب آن خطایا منم که از آن دری که من  
می دانم و بر آن متحقّقم از اسماء مربّی هر طائفه و فرقه‌ای از همان در درون  
می روند و تخلف از آن در محال است ایشان را در درون رفتن بخطایا، پس در فعل  
مطلق جمالی و جلالی همه موجودات را بازگشت بمن واقع است و نکته‌ای در  
اینکه ختم خطبه به ذکر خطیّه و دخول در آن فرموده اینستکه، چون خاتم جمیع  
موجودات انسان است و فرد اولش که ابوالبشر است به جهت جامعیت کمالی  
اسمائی که انسان را است ارتکاب خطیّه نموده تا به اثر آسمانی غفرانی متأثر آید و  
آخرین امم انسان امت محمد ﷺ است که قلم در شأن ایشان جاری شده که: « امة  
مذنبه ربّ غفور » پس این خطبه نیز که عالمی است روحانی که اشخاص آن همه  
کاملانند به جهت مطابقت به انواع انسانی بلفظ خطیّه و دخول در آن ختم فرموده و  
سری نازک اینجاست و آن آنستکه انجام هر مرتبه سابق دخول در مرتبه لاحق  
است پس انجام این خطبه اول وجود مرتبه دیگر از کمال است<sup>۳</sup> مر آن را که بعد

۱- و از در توبه درآمدن.

۲- انسان/۳۰.

۳- رض: از کمال باشد و کمال و، وجودی.

از مطالعه ادراک تأویلات این کلام و غور در آن نموده باشد. و کمالی وجودی تازه آنرا به حصول پیوسته باشد پس ختم این با لسان کمالی می‌گوید با آنکس که از این خطبه کمال وجودی در خود یافته که هر چند وجود کمالی ترا حاصل شده به این خطبه اما بدانکه « وجودك ذنب لا یقاس به ذنب » پس به صلح مثال شد که از باب این خطبه درآمد و در خطبه و گناه نسبت وجودی کمالی که او را حاصل و از این خطبه شد بخود و فيه غنیمة للمتأمل المتفطن الذکی الجلیل ﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾<sup>۱</sup>.

و الحمد لله رب العالمین علی ما انعم من اتمام هذه الارقام الصماتة بخلصة الترجمان فی تأویل خطبة البيان و چون بر نعمت شکری واجب پس از حمد و شکر الهی، صلوات و سلام بر حضرت رسالت پناه و اهل بیت او، سیما صاحب الخطبة البيان صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين<sup>۲</sup>.

حرره راقم الحروف ابن عبدالله زين العابدين نقيب  
قد التمس الدعاء ۱۲۵۴ ق.

۱- احزاب/۴.

۲- د: قصیده‌ای که به شکرانه این توفیق در مدح خطبه منیر وجود باشد قصیده فیض نفسی وجود صاحب مقام محمود (علیه السلام) در سلک نظم کشیده ملحق می‌سازد. به طریق خاتمه و به حول والقوه والله اعلم.

## قصیده مرحوم دهدار

مرحوم خواجه محمد دهدار این قصیده را در مدح و ثناء «خطبة البیان» و به شکرانه توفیق شرح این خطبه سروده‌اند، ما نیز در پایان این شرح، آنرا تقدیم می‌داریم به شما دوستداران مولی علی (علیه السلام) و خاندان پاک و معصوم آن بزرگوار و التماس دعا داریم.

چو کاسه عینی از کف مُغان رسدم  
رموز عالم غیبی به ارمغان رسدم  
به بوی باده دماغ دلم چو گرم شود  
نسیم نگهت رحمانی از عیان رسدم  
نماید آتش می گر رَهَم بوا دی دل  
نوا ی شعله طور از نی میان رسدم  
چو نقد عقلی حرامست به من ار نکنم  
به باده حرف به فرزانی زیان رسدم

کند چو باده زبان بند عقل خویش اندیش  
 ز عشق از لب هر ذره داستان رسدم  
 چو عقل آب سرشت است نقش وارون‌گیر  
 بسوز سینه اگر ندهمش نشان رسدم  
 بس است عکس خودم هم پیاله و همدم  
 که می نهان کند و مستیش به جان رسدم  
 بیک درم که ز نقد خودی دهم از کف  
 هم از خرابه خود گنج شایگان رسدم  
 سؤال چاشنی غم نماید از دل ریش  
 به حسرت از همه هستی جواب آن رسدم  
 چه غیرتست که نام محبت ار گویم  
 هزار محنت پنهان به امتحان رسدم  
 هجوم عام کثرت مرا چو هندسه است  
 که نقش پیکر وحدت از آن عیان رسدم  
 نظر ز جنس تشخص اگر فراگیرم  
 متاع ملک حقایق به کاروان رسدم  
 نشسته‌ام پی فکری چو دیده بر در حُب  
 جهان جهان همگی روح دیده‌بان رسدم  
 به عزم یاد رخ صد بهشت حُسن و صفا  
 چو شکل آینه بر صفحه لسان رسدم  
 بهر دمی که برآید به بوی شوق از دل  
 نسیم خلد برین پیرهن دران رسدم

چو بوبه عزم دری گیردم سمند طلب  
 پی پذیره جان مطلب آنچه آن رسدم  
 که آرزو ز دل شوقناک نتواند  
 که بر تکاور اندیشه هم عنان رسدم  
 کدام شوق، کدام آرزو، کدام طلب  
 من آن نیم که بر این آستانه آن رسدم  
 که نسبت طلب خاک روب آن درگه  
 به پایمردی وهم از در گمان رسدم  
 بلی به مهر علی علیه السلام سربلند از آن رستم  
 که پانهادن بر فرق فرقان رسدم  
 امام عالم لاهوت و خازن جبروت  
 که شخص او به تصور چو ناگهان رسدم  
 بدیده مردم چشم وجود و نسخه غیب  
 ز انطباع در آئینه میان رسدم  
 صفای جوهر هستی روان پیکر علم  
 که با محبت او ملک جاودان رسدم  
 چو مرغ جان به هوای درش کند پرواز  
 صدای شهرش از فوق لامکان رسدم  
 فضای عالم امکان ضمیر انور اوست  
 بگویم از پی حجت خرد روان رسدم  
 تسعینات وجود از تصورات ویست  
 قبول این ز خردمند نکته دان رسدم



ز خانقاه وی آن صوفیم که از گردون  
 بشب مرقع و در صبح طیلسان رسدم  
 رسم به حد کمال از دو هفته همچو هلال  
 ز سفره گرمش فیض استخوان رسدم  
 جهان تصوّر من می کند که مهر علی علیه السلام  
 بچاشنی بدلش از دل طیان رسدم  
 نسیج فطرتم از تاروپود مهر علی علیه السلام است  
 کجا تصرف مهتاب در کتان رسدم  
 جهان نگین وجود است و نقش معکوشش  
 به مهر مهر علی علیه السلام راست بر نشان رسدم  
 زهی مهندس نقاش خانه ابداع  
 کز آشکار تو دانستن نهان رسدم  
 توئی بیان وجود و توئی عیان شهود  
 نشان دهم چو ز اهل زمان امان رسدم  
 الف شناس کتاب توام در آن مکتب  
 ندارم ار چو الف هیچ از تو و آن رسدم  
 مرا که مردم چشم دلست نقطه باء  
 هزار نکته برآید که از دهان رسدم  
 به پیش دیده دوران که هست آینه ام  
 ز انطباع تو ترجیح بر جهان رسدم  
 بهشت عالم قدس است خاطر گاهی  
 که بوی درک تو از جان همگان رسدم

به بزمگاه نظر هر زمان که بنشستم  
 جهان پیر ز کوی تو نوجوان رسدم  
 برآستان تو چون فکر سر نهد به سجود  
 به هوش زمزمه ذکر عرشیان رسدم  
 ز بسطن مسادر تحقیق در کنار یقین  
 محبت تو و ایمان تو امان رسدم  
 چو هست پایه قدرت برون ز حیطة عقل  
 کجا بداعیه مدح تو بیان رسدم  
 مرا به حوصله دانش اینقدر گنجد  
 که از تخیل تو صورت جهان رسدم  
 تو مبتدائی و عالم خبر، دلیلیم این  
 که در حدیث تو سر تا بپا زبان رسدم  
 خطیب منبر گلبن منم در این روضه  
 که رمز گوئی ام از خطبة البیان رسدم  
 چه حاجتست مرا عرض حال خود کردن  
 چو راز سینه بسمع خدایگان رسدم  
 ز روزگار نگویم گرم رسد المی  
 چو جبر آن ز موالات خاندان رسدم  
 بگفتی از لب جودت نواز «فانی» را  
 که گوی چرخ به پابوس صولجان رسدم  
 چو یافت ترجمه خطبة البیان انجام  
 ز جزء جزء بدن شکرین زبان رسدم

سپاس و حمد خداوند را بر آن نعمت  
 زیاده ز آنچه در امکان شمار آن رسدم  
 صریر خامه تحریر این خجسته بیان  
 اگر به سامعه هوش انس و جان رسدم  
 ز دلپذیری این طور ترجمان غریب  
 جهان جهان زه و تحسین ز هرکران رسدم  
 سزاست کز پی پاداش طرز این تأویل  
 نثار نور بس دست فرشتگان رسدم  
 بزرگوار خدایا به حق آل عبا علیهم السلام  
 که این کنی که ز فضل و عطایت آن رسدم  
 که در دو کون ز جام ولای آل نبی صلی الله علیه و آله  
 مُدام لذت عرفان به کام جان رسدم  
 ز «فیض جود علی علیه السلام» چون رسیدم این توفیق  
 چنان رواست که تاریخش از همان رسدم

الحمد لله على الاتمام و الفوز به حسن الاختتام و الصلوة و السلام على مبدأ

الانام محمد و آله الكرام . سنة ۱۲۲۹

حو کا ب یعنی آنکه فعا رسدم ... روز عالم بی بار بعا رسدم  
 بیوی باده دماغ دلو حو کرشم ... زخم نکند نه از عمار رسدم  
 نماید اشقی کر هم بوا دی ... نوا ی شعلا طور از فیض رسدم  
 چون شد عقل حرامت <sup>من آنکه</sup> بیاده حو فی بفرز آنکه زیبا رسد  
 کند بوا ده زبان <sup>بندیش</sup> عقل خوش ز عشق ز لب هر ذره دستان رسد  
 جو عقل <sup>بست</sup> حقیق و ابرو <sup>کند</sup> بسوز میند اگر دشتن <sup>بستان</sup>  
 بن است عکس خود هم <sup>بیاورد</sup> کیمی زبان کشد و <sup>منش</sup> بیجان رسد  
 بیکدر کند <sup>خود</sup> خودی هم از <sup>کف</sup> هم از خواب خود کج <sup>شاکان</sup> رسد  
 سوال چاشنی هم <sup>ناید</sup> از دل <sup>ش</sup> بخش از هو هستی <sup>جوان</sup> رسد  
 چه غیرت <sup>کنام</sup> عتبار که <sup>بیر</sup> هزار عبت <sup>بندان</sup> با حقان رسد  
 چو فرعالر <sup>کوت</sup> عز <sup>بیر</sup> <sup>بستان</sup> که نقش <sup>بکر</sup> و حد <sup>تازان</sup> رسد  
 نظر <sup>چنین</sup> شخص <sup>اکثر</sup> <sup>بیر</sup> <sup>مناع</sup> ملک <sup>حقایق</sup> <sup>بکار</sup> رسد  
 نیند <sup>مینی</sup> فای <sup>جود</sup> <sup>بیر</sup> <sup>جهان</sup> <sup>همگی</sup> <sup>روح</sup> <sup>بیده</sup> رسد  
 نغمه <sup>با</sup> <sup>دخ</sup> <sup>صد</sup> <sup>بستان</sup> <sup>بستان</sup> <sup>بستان</sup> رسد  
 چو <sup>بندی</sup> که <sup>براین</sup> <sup>بوی</sup> <sup>سوزان</sup> <sup>نیم</sup> <sup>خلد</sup> <sup>برین</sup> <sup>بهر</sup> <sup>دران</sup> رسد  
 جو <sup>بوی</sup> <sup>عز</sup> <sup>دری</sup> <sup>که</sup> <sup>بوستند</sup> <sup>طلب</sup> <sup>بندان</sup> <sup>مطلب</sup> <sup>بندان</sup> رسد  
 که <sup>از</sup> <sup>وزد</sup> <sup>دل</sup> <sup>شوقان</sup> <sup>نواند</sup> <sup>کدر</sup> <sup>تکاور</sup> <sup>بند</sup> <sup>بسته</sup> <sup>بستان</sup> رسد  
 کدام <sup>شوق</sup> <sup>کنام</sup> <sup>امرو</sup> <sup>کدام</sup> <sup>طلب</sup> <sup>من</sup> <sup>ان</sup> <sup>نیم</sup> <sup>کبر</sup> <sup>بندان</sup> <sup>بستان</sup> رسد  
 که <sup>دشت</sup> <sup>طلبان</sup> <sup>بندان</sup> <sup>در</sup> <sup>بیا</sup> <sup>مردی</sup> <sup>و</sup> <sup>هم</sup> <sup>از</sup> <sup>در</sup> <sup>کمان</sup> <sup>بستان</sup> رسد

که با نهار از فوق و ذوق <sup>سید</sup>	با تهر علی هر ملک از آن <sup>سید</sup>
که سخن او بد نصرت <sup>سید</sup>	امام عام کلاه و خاز <sup>سید</sup>
که از طباع در این <sup>سید</sup>	بدیده می در چشم وجود <sup>سید</sup>
که با عجب او کلاه <sup>سید</sup>	صفای جرم چشمه <sup>سید</sup>
صدای شهرش از فوق <sup>سید</sup>	خویش بنامه بوی خوش <sup>سید</sup>
بگویم از این <sup>سید</sup>	فیض انوار <sup>سید</sup>
قبول این <sup>سید</sup>	تغیث وجود از تصویر <sup>سید</sup>
بشعر فتح و حیرت <sup>سید</sup>	زخانیاه وی انصوف <sup>سید</sup>
ز سفره کوشش <sup>سید</sup>	رستم <sup>سید</sup>
بجاشینی <sup>سید</sup>	چهارضوی <sup>سید</sup>
که آن طرف <sup>سید</sup>	خج فطران <sup>سید</sup>
همین <sup>سید</sup>	چو آنکین <sup>سید</sup>
که اشکار <sup>سید</sup>	و بی <sup>سید</sup>
نشان <sup>سید</sup>	تویی <sup>سید</sup>
ندار <sup>سید</sup>	الف <sup>سید</sup>
هزار <sup>سید</sup>	را که <sup>سید</sup>

من است که بی پایه اش طرز انوار و نور  
نشان روزی است فرشته کار سیر  
بزرگوار و خدا یمنی العیبا  
که این کبی از فضل و عطایان  
که در سوگون ز جام و لایق  
مدام ازین عرفان بکام چارسد  
زین صوفی بود علی چون سید عربین  
نویسند  
بماند و آ که تا این سخن از همان  
شیرین عذری الا تمام والفور بحسن الاختتام والصلوة والسلام

على سيد الانام محمد والذكي

شیرین عذری  
۱۲۲۴

## یادداشتها

ص ۳۱ س ۸: قتال نفس ... موت اختیاری - رزقنا الله و ایاکم - مراد است که آن حیات

حقیقی و معنوی است و اقسام موت ارادی عبارت است از:

۱ - موت أحمر: که مخالفت و مجاهدت با نفس است که لازمه آن، جریان دم أحمر است.

۲ - موت أبيض: که جوع و گرسنگی است که موجب سفیدی و موجب بیاض و نورانیت قلب می باشد.

۳ - موت أخضر: که پوشیدن لباس مرقع و مندرس است، که منشأ أخضر از عیش گردیده و باطن را نظارت دهد.

۴ - موت أسود: که تحمل ایذاء مردمان است که منشأ إسوداد وجه خَلقی و جنبه یلی النفسی است .

ص ۳۲ س ۲: هفت بطن قرآن ... قال رسول الله - ﷺ - انَّ للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه

بطناً الى سبعة أبطُن. تفسیر صافی، فیض (مُؤَيَّدٌ)، مقدمه هشتم .

ص ۳۲ س ۵: مشبهه و مجسمه و زنادقه ... برای تحصیل عقائد ایشان به فرهنگ فرق

اسلامی، دکتر مشکور - الملل و النحل، شهرستانی انوار النعمانیه، سید جزائری - و بیان الادیان، ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی - و امثال آنها رجوع شود.

ص ۳۳ س ۳: سلونی ... به بحار الانوار ج ۴۰ ب ۹۳ رجوع بفرمائید .

ص ۳۴ س ۱۳: نحن معاشر ... به احیاء العلوم، غزالی، ج ۱ ص ۷۴ بنگرید.

ص ۳۵ س ۱۶: انا وعلی ... در شرح آن به اسفار، ملا صدرا (رضوان الله تعالی علیه) ج ۷ ص ۲۶۲

رجوع کنید و پیرامون احادیث بعدی به رسائل دهدار، به تصحیح این کمترین مراجعه شود .  
ص ۳۵ س ۱۸ : کنت مع الانبياء سرًا ... به شرح حاجی سبزواری (رحمته) بر دعای صباح، ط  
دانشگاه، تهران ص ۱۲۱ بنگرید.

ص ۳۶ س ۱۰ : اسم اعظم ... در تحصیل معرفت پیرامون اسم اعظم به نکات ۷۰ ، ۲۱۵ ،  
۴۷۹ ، ۸۲۱ هزار و یک نکته، علامه آملی - ادم الله تعالی ظلله العالی - رجوع بفرمائید. نکته:  
ادعیه و مأثوراتی که به عنوان اسم اعظم الهی، از بیت وحی منقول است، خالی از دو اسم  
شریف «الحق القیوم» نیست. فافهم.

ص ۳۶ س ۱۱ : روح اعظم ... به فصل دهم مقدمات علامه قیصری ساوی بنگرید.  
ص ۳۶ س ۱۱ : عرش را اطلاقاتی است، از عرش جسمانی گرفته تا الرحمن علی العرش  
استوی. الآیة، به یادداشتهای بنده بر تحفة المراد رجوع شود.

ص ۴۲ س ۱۳ : و لکن یترشح ... به کتاب انوارالجلية، زنوزی (که شرح حدیث حقیقت است)  
رجوع کنید.

ص ۴۸ س ۱ : تخلقوا ... به علم الیقین، فیض (رحمته) ط بیدار ص ۱۰۲ بنگرید، تخلق به  
اخلاق الهی، داراشدن همراه باداناشدن است و نه دانائی صرف به اسماء او - سبحانه و تعالی - .  
ص ۴۹ س ۱۳ : خواجه بهاءالدین نقشبند ... به نفحات الانس، جامی، ذیل خواجه نقشبند  
رجوع شود.

ص ۵۰ س ۳ : امام الائمة ... اختلاف است در اینکه اسم الحی امام ائمة اسماء سبعة است و  
یا اسم العلیم، علامه قیصری ساوی در شرح فصوص بر مبنای نخست رفته است و کاشانی -  
استاد او - بر مبنای ثانی قدم زده است، که علامه دهدار - رضوان الله تعالی علیهم - بر نظر دوم  
استوار است و این نه صواب می نماید فتأمل .

ص ۵۰ س ۷ : اتزعم انک ... دیوان منسوب به علی - علیاً - ذیل حرف راء بنگرید.  
ص ۵۰ س ۹ : لیس علی الله به ابتدای فاتحه ۵ قوایح سبعة میدی به تصحیح این ناچیز رجوع  
شود.

ص ۵۱ س ۷ : ادوار ثلاثة ... ملکوت و مثال چه صعودی آن و چه نزولی آن، هر دو به وجهی



یکی محسوب می‌شوند و عالم شهادت و ملک، عالم سوم به حساب می‌آید، که بر این وجه وجیه، عالم مبتنی بر تثلیث است و نه تربیع که ظاهراً در حکمت مشاء، جناب شیخ بر آن رفته است که گویا باطناً نه چنین است .

ص ۵۳ س ۸: بلهم فی لبس من خلق جدید ... اشارت به حرکت جوهری بل فوق و اشرف بر آن اعنی تجدد امثال است .

ص ۵۴ س ۳: اعیان ثابتة ... اعیان ثابتة در نزد عرفاء، ماهیات در منظر حکماء الهی است که: ان الاعیان الثابتة ما شمت رائحة الوجود و ما تشمها .

ص ۵۶ س ۱۰: ان الاسماء التسعة و التسعین ... صاحب بحر الغرائب گوید: در حدیث وارد شده است از بهترین موجودات و سرورکائنات - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - که: ان لله تعالی تسعة و تسعین اسماً من احصیها دخل الجنة .

شیخ برهان الدین در شرح خود چنین آورده است که: احصاء در لغت شماره کردن است. و سید طائفه فرموده که احصاء خواندن و معنی آن دانستن و توجه نمودن است .

عین القضاة همدانی در تمهیدات ۳۴۵ آورده است که: ان لله تسعة و تسعین خُلُقاً من تخلق بها دخل الجنة. و: ان لله تسعة و تسعین خُلُقاً من تخلق بواحد منها دخل الجنة .

در فوق نیز گفتیم که تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ، بدین معنی است. رزقنا الله و ایتاکم .

ص ۵۶ س ۱۵: بینی و بینک ... به دیوان حلاج ط اول، ماسینیون ص ۹۰ رجوع شود.

ص ۵۸ س ۵: انا النقطة ... در شرح آن به بحر المعارف عبد الصمد همدانی (رحمته الله) ط اول / ۴۵۶

و اسفار ملا صدرا ج ۷ ص ۳۴ و جواهر الاسرار آذری طوسی به تصحیح این ناچیز رجوع کنید .

ص ۶۴ س ۴: جنت و نار ... حضرت صدرا در مفاتیح الغیب فرموده اند: قد شاع فی القلوب و

استحکم فی الاذهان ان الارواح فی الجنة و النار، و نحن نقول: ان الجنة و النار فی الارواح. این

کلام، کلامی بسیار بلند و در فهم مباحث معاد، مفتاحی عظیم است. فتأمل.

ص ۶۶ س ۱۴: برزخ البرازخ ... در شرح این اصطلاح به شرح علامه خلیجی (رحمته الله) بر

مناقب منسوب به ابن عربی که در اصل متن آن کتاب از آن خواجه محمد دهمدار (صاحب این

شرح) می‌باشد به تصحیح این کمترین مراجعه شود.

- ص ۶۸ س ۳: اول ما خلق ... به بحار الانوار ج ۱ ص ۹۷ رجوع کنید.
- ص ۶۹ س ۱۴: اکابر عرفاء ... منظور ایشان محی الدین بن عربی است که در فتوحات باب ششم در شأن علی - علیه السلام - فرمود: ... امام العالم و سر الانبیاء اجمعین.
- ص ۷۲ س ۱۲: انا والساعة ... به تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، به تصحیح علامه شعرانی - قدس الله تعالی نفسه الزکیه - ط اسلامیه ۶ / ۴۸ رجوع شود و نیز در شرح آن به مواضع مختلف شرح فصوص الحکم، علامه قیصری ساوی - علیه السلام - به تصحیح استاد سید جلال الدین آشتیانی بنگرید .
- ص ۷۴ س ۵: العلم نقطة ... در شرح این حدیث به جواهر الاسرار شیخ آذری طوسی - رضوان الله تعالی علیه - به تصحیح این ناچیز رجوع کنید .
- ص ۷۹ س ۳: تا حضرت امیر ... حقیقت اینست که برای تحصیل مقامات انسانی و کمالات معنوی، تنها و تنها باید از باب ولایت وارد شد، در غیر اینصورت، نیل بدانها میسر نیست .
- ص ۸۰ س ۱: مقرر قوم است که حضرت ابراهیم ... و لما کان ابراهیم - صلوات الله و سلامه علیه - اول من تجلی له الحق بهویته الذاتية الساریة فی المظاهر الكونية کلّها. و اول من خلع الله علیه صفاته الثبوتية الحقيقية من اولاد آدم - علیه السلام - بعد الفناء فيه و البقاء به. «شرح فصوص الحکم، علامه قیصری ساوی، ط اول ص ۱۶۹»
- ص ۸۳ س یکی به آخر: الظلم ظلمات ... به صحیح مسلم کتاب البرّ ج ۱۶ ص ۱۳۳ رجوع شود. تذکر: در سنخیت ظلم با ظلمات، دقت نظر لازم است. فتدبر.
- ص ۸۷ س ۱۴: تعلق همت ... در فصّ اسحاقی فصوص الحکم عارف عربی آمده است: بالوهم یخلق کل انسان فی قوة خياله ما لا وجود له الا فیها و هذا هو الأمر العام. و العارف یخلق بهمته ما یكون له وجود من خارج محلّ الهمة. و لكن لا تزال الهمة تحفظه ولا یثودها حفظه ای حفظ ما خلقتة. فمتی طراً علی العارف غفلة عن حفظ ما خلق عدم ذلك المخلوق، الا أن یكون العارف قد ضبط جميع الحضرات و هو لا یغفل مطلقاً، بل لا بد له من حضرة یشهدها فاذا خلق العارف بهمته ما خلق و له هذه الإحاطة ظهر ذلك الخلق بصورته فی کل حضرة و صارت الصور یحفظ بعضها بعضاً .